



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صابری

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

ترجمہ

الغزوات

عبدالحسین امینی

جلد ۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه الغدير

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
ترجمه الغدير - جلد ۱۳	۹
مشخصات کتاب	۹
سخن نگارنده	۱۰
سه ستایش نامه از نگارنده و نگاشته او	۱۱
دیباجه	۱۴
شعراء غدیر در قرن ۰۹	۱۵
غدیریه ابن عرندس حلی	۱۵
اشاره	۱۵
زیرنویسی برای سروده‌ها	۲۵
زندگی نامه ابن عرندس و نمونه سروده های او	۲۹
اصل پاره ای از سروده ها	۳۹
غدیریه ابن داغر حلی	۴۳
اشاره	۴۳
نمونه ای از سروده های او و سرآغاز چکامه هایش	۴۶
زندگی نامه	۴۸
اصل پاره ای از سروده ها	۵۵
غدیریه حافظ برسی حلی	۵۷
اشاره	۵۸
زندگینامه برسی	۵۸
سروده های برسی در ستایش و سوک راهبران دین و بررسی های تاریخی و ادبی در پیرامون آنها	۶۳
اشاره	۶۳
برگردان چکامه برسی با افزوده های ابن سبعی به آن	۶۹

- برگردان چکامه بررسی با افزوده های احمد نحوی به آن ۷۴
- اصل پاره ای از سروده های بررسی ۱۰۵
- گزاره‌گویی در برتر خوانی ها ۱۱۰
- اشاره ۱۱۰
- گزاره‌گویی ها درباره بوبکر ۱۱۴
- کار برگزیدن بوبکر به جانشینی پیامبر چگونه انجام شد؟ ۱۱۴
- اشاره ۱۱۵
- واکنش های علی در برابر گزینش بوبکر ۱۱۹
- بازگو گران سخنرانی شقشقیه ۱۲۱
- عربده های سخنسرای نیل ۱۲۵
- برتری هایی که برای بوبکر شمرده اند ۱۲۶
- منش ها و مایه های روانی اش ۱۳۲
- اشاره ۱۳۲
- بررسی گزارشی که می رساند بوبکر هرگز می گساری نکرد ۱۳۵
- باده گساری از چه هنگامی ناروا شناخته شد؟ ۱۳۸
- بوبکر در باز نمودن واژه های قرآن (ابا - کلاله) در می ماند ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- مجتهدان بزهکار ۱۴۳
- چون و چند آگاهی بوبکر از نامه خدا ۱۴۴
- پیشوای خلیفه در باز نمایی برنامه پیامبر ۱۴۵
- اشاره ۱۴۵
- بررسی در زنجیره حدیث هایی که از زبان ابوبکر بازگو شده ۱۴۶
- فراوانی آئین نامه های پیامبر و سنجش بوبکر با دیگران در آگاهی از آئین نامه ها ۱۵۱
- جدایی برنامه بوبکر از پیامبر ۱۵۴

- ۱۵۵ برداشت های خودسرانه بوبکر
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۶ برداشت خلیفه درباره بهره مادر بزرگ
- ۱۵۶ برداشت وی درباره بهره مادر بزرگ پدری و مادری
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۷ فرمان خدا را درباره نوادگان دختری پایمال کردند
- ۱۵۹ دختر زادگان ما فرزندان مایند
- ۱۶۵ داوری نادرست بوبکر درباره کیفر دزد
- ۱۶۵ برداشت خلیفه درباره بهره پدر بزرگ از مرده ریگ
- ۱۶۷ برداشت خلیفه در فرمانروائی بخشیدن به کهتران
- ۱۷۰ جانشین پیامبر برترین آفریدگان است
- ۱۷۱ جانشینی پیامبر از دیدگاه دیگران
- ۱۷۱ جانشینی پیامبر نزد توده سنیان
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ گفتار باقلانی
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۳ حدیث سازی برای برده کردن مردم در برابر تبهکاران و بیدادگران
- ۱۷۵ گفتار تفتازانی
- ۱۷۵ گفتار قاضی ایجی
- ۱۷۶ گفتار ابو الثناء
- ۱۷۶ پیمان امامت چگونه بسته می شود
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۷ گفتار ماوردی
- ۱۷۸ گفتار جوینی

- گفتار قرطبی ۱۷۸
- برداشت عمر از جانشینی پیامبر و سخنان او در این زمینه ۱۷۹
- نگاهی به جانشینی پیامبر از دیدگاه این گروه ۱۸۰
- پیروی سنیان از برداشت بوبکر ۱۸۴
- اشاره ۱۸۴
- سخن وتری در برتری بوبکر وعمر بر همگان ۱۸۶
- برداشت خلیفه از سرنوشت خدایی ۱۸۷
- اشاره ۱۸۷
- برداشت عایشه از سرنوشت خدایی ۱۸۹
- جانشین پیامبر قربانی نمی کند از بیم آن که کار وی را بایسته بیانگارند ۱۸۹
- از کیش برگشتگان سلیمی ۱۸۹
- جانشین پیامبر فجاه را می سوزاند ۱۹۱
- دستور خلیفه در داستان مالک ۱۹۲
- اشاره ۱۹۲
- خرده هایی که برای پشتیبانی بوبکر از خالد توان گرفت ۱۹۵
- تبهکاریهای خالد در روزگار پیامبر و برانگیختن خشم او ۲۰۱
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۰۳

ترجمه الغدير - جلد ۱۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادى : الغدير فى الكتاب و السنه و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدير / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی رضا میرزامحمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ ج

شابک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج. ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج. ۴ :

۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۶ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۷ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۱۰ :

۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲ ؛ ج. ۱۱ : X-۷۲۰-۳۰۹-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی : فایا(چاپ دوم/ برون سپاری)

یادداشت : هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمدتقی واحدی، علی شیخ الاسلامی، جلد سوم جمال

موسوی، جلد چهارم محمدباقر بهبودی، جلد پنجم زین العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف رازی، جلد هفتم و هشتم اکبر

ثبوت، جلد نهم و دهم جلال الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۶)(فیفا).

یادداشت : ج. ۹، ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدير.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدير.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق — اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمد تقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴/الف ۸ غ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۹۶۷۲

سخن نگارنده

به نام خداوند بخشایشگر مهربان

آرزوئی بر آمده و سپاسی پیوسته

ما امیدوار بودیم که بزرگان توده و استادان فرهنگ پرور، این کتاب را با دیدی بی آرایش بنگرند که از انگیزه های کین توزی برکنار واز وابستگی ها و جهت گیری ها به دور باشد تا به آسانی بتوانیم سخن یکدیگر را دریابیم و آماده آن گردیم که حقیقت- یا همان گمشده باز یافته- را بپذیریم و برای رسیدن به آشتی و سازش دلخواه از نزدیک ترین راه در آئیم و به استوار ترین دست افزارها چنگ بزنیم زیرا من (خدا گواه است) جز آشکار کردن حق- و خواندن مردم به سوی آن- خواستی نداشتم.

آنچه را هم خوانندگان، درشتی در گفتار می پندارند (به حیات خداوندی سوگند) تنها صراحت و توانائی در روشنگری است، نه سر سختی در بگو مگو چنانچه سخنسرای اهرام و استاد ادبیات و جامعه شناسی در دانشکده پلیس در قاهره- محمد عبد الغنی حسن مصری- نیز این هدف را در کار ما شناخته و آن را- در چکامه ای که کتاب ما را می ستاید و منش نگارنده را باز می نماید- واگو می کند:

خوی و سرشت او نرم و آشتی جویانه است

ولی پای نبرد که به میان آید به سرسختی می گراید

[صفحه ۶]

دانشوران در منش های خویش به همین گونه اند

از یکدیگر دور می شوند و باز با شتاب به دیدار هم می آیند."

خداوند پاک، آرزوی ما را بر آورده کرد و می بینیم خوانندگان گرامی آنچنان اند که گمان نیک به ایشان داشتیم و پندارم که آنان نیز گمان نیکو به من برده اند- که خدای را سپاس- و اینک بزرگان مردم را می نگریم- که چنانچه به ما گزارش رسیده- از کتاب پشتیبانی می کنند، آن هم در برابر آشوبگری های نا آگاهانی که نه با روحیات نگارنده آشنائی دارند و نه می دانند که چگونه در راه نیکخواهی برای مردم تا کمر خم شده و سر فرود آورده ام، بگذاریم و هزاران سپاس خود را ارمغان نامبردگان گردانیم.

نوشتارهایی که نمایشگر ستایش های فراوان بوده از شهرهای دور و نزدیک و همه گوشه کنارها به سوی ما سرازیر شد، آن هم به خامه های مردمی که بر داشت ها و گرایش های ایشان با ما یکی نبود ولی این دو گونگی نتوانست آنان را در گرداب یکدندگی سرنگون سازد تا از اینکه آشکارا سخن راست را بر زبان آرند و یک اجتماع دینی- و هم برادری در راه خدا و دین- را خواستار باشند باز بمانند. زیرا " جز این نیست که ایمان آوردگان با یکدیگر برادرند " و ما به گونه ای هستیم که سخنور نامبرده ی اهرام گفته:

"به راستی آرمان همسان، همه ما را درون یک گروه جای می دهد
و کیش راهنما، ما را در دنبال کردن یک راه به هم می پیوندد
هر چند در راه هوس گام برداریم و پیرو آن گردیم
باز هم، اسلام میان دل های ما مهربانی پدید می آرد".

اینک سرشت هائی بزرگوارانه و خواست هائی نیکو و سرمایه های روانی پاکیزه ای را گسیل می داریم تا کار برادری و مهر ورزی
میان ما را به انجام برساند، هر چند اهریمنانی که نمایش به نیک خواهی مردم می دهند و هدف های دیگری

[صفحه ۷]

در دل می پرورند، خوش نداشته باشند.
در پاره ای از بخش های گذشته کتاب، فراز هائی زرین آوردیم از آنچه به دست ما رسید چه از سوی زمامداران و سیاستگران یا
رهنمایان و نمونه های دین، از دانشوران سترک، یا استادان هوشمند و سخن سریان پیشرو. کسانی هم هستند که گفتارهای آنان را
نیاوordیم و نامی از ایشان به میان نیامد، چرا که زمینه کتاب تنگ بود و اکنون یادی کوتاه از آنان می داریم و- همراه با آن- سپاس
بیوسته و ستایش نیکوی خود را ارمغانشان می گردانیم.

[صفحه ۸]

سه ستایش نامه از نگارنده و نگاشته او

نامه ای که سرور اصلاح خواه بزرگوار، آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی فرستاده و خود از کسانی است که مردم او را
نیکو شناخته و سپاسگزار وی بوده اند- با آن بزرگواری های بایسته اش و کوشش هائی که باید سپاس داشت و با خوی همیشگی
او در اصلاحات و خواندن مردم به سوی خدا و چشم دوختن به برنامه های مسلمانان و گذاشتن از همه چیز در راه حقی که باید
پیروی کرد- خداوند بر او درود فرستد و از سوی ملتش پاداش نیکو به وی دهد:
دانشمند کوشای استوار، روشنگری اسلام- امینی- که خداوند او را گرامی دارد (آئین) مارا به دست او ارجمند سازد.
یا درودی پاکیزه و سلامی بلند.

می دانم تو برمن حقی داری که از مرز ستایش از "الغدير" می گذرد و اینکه بخواهم به زیبا شمردن کتاب پهناور و کم ماندت
بپردازم و آن را نماینده یک کوشش فرهنگی و یگانه در شمار آرم آنچه رابه گردنم هست به انجام نرسانده ام.
سخن در این باره- و مانده های آن- کوچکترین واکنشی است که در برابر تلاش های تو می توان نشان داد و ناچیزترین افزاری
است که به یاری آن می شود کاوش ها و بررسی های موشکافانه تو را به سنجش نهاد ولی درنگارش این کتاب پهناور- و پر از
دانش- آنچه تو را به حق خویش می رساند، بزرگداشتی است که توده ی مسلمان بداند تو یکی از قهرمانان کم مانند آن هستی و
این ها ترا بر آن دارد که در راه درخشان و نیکوکارانه خویش گام ها را هر چه استوارتر نمائی

[صفحه ۹]

و پایدارتر گردی تا حق آن ارزش‌هائی نمانده تباه کنند و تباه شود گزارده آید، که چون این تباهی پای در میان نهاد زندگی " نمونه برتر خود " را از کف خواهد داد و- پس از آن- بی ارج و ارزش خواهد شد چرا که از درستی و نیکوئی و زیبایی تهی است، یا بگو از آنچه زندگی را دلپذیر و والا می سازد و ما را به ارزش های آن آگاه می گرداند تهی است.

کتاب پهناور تو " الغدير " در ترازوی ارزیابی و فرمان ادب- بی چون و چرا- کاری سترک و کتاب پر دامنه ای است که اگر گروهی از دانشمندان نیز در پدید آوردن آن با یکدیگر همدستان شده و در استوار ساختن آن به یاری هم می شتافتند اگر بازده کارشان به این خوبی در می آمد به راستی باز هم گروه و تک تک ایشان کاری بزرگ را به پایان برده بودند.

سخن را که به اینجا رساندم تنها برای آن نبود که چنین نتیجه ای بگیرم بلکه می خواستم گوشه ای سهمناک از زندگی مان را نیز بنمایانم و- با خواندن دیگران به پایداری- آوا در دهم: در پیرامون مشتی بازماندگان از مردان اندیشه اسلام گرد آئید که خامه های خود را- با هوشمندی و مهر ورزی- به گردش و کاوش در میان آثار ما وا داشته اند.

زیرا برای این اندیشه سازنده- در دیده من هیچ چیز سهمگین تر از پراکندگی مردان نماینده آن نیست، چه با این پراکندگی بیم می رود که از زادن نتیجه های شایسته باز بماند و حلقه های آن از هم گسیخته شود، این پراکندگی همان از هم پاشیدن همه انگیزه ها و آمادگی هائی است که- بادستاری آن ها- حقیقت می تواند زندگی خود را در سرشت پدیده ها و لایه برونی آئین ها دنبال کند. برای تمدن خاور زمین- بلکه برای تمدن انسانی- هیچ چیز هراس انگیزتر از این نیست که این زمینه ها بی نتیجه بماند و این حلقه ها از یکدیگر گسیخته شود.

پس اگر ما دیگران را به همراهی تو خواندیم و اگر گفتیم در کنار تو- در

[صفحه ۱۰]

آستانه غدیرت و در کنار راه- بایستند، به راستی دعوت ما برای خدمت به یک اندیشه کلی است که با یاری آن شخصیت ملت در جائی هر چه بلندتر نشانده شود، امیدواریم اندیشمندان در تو نمونه ای را بیابند که از زندگی و گردهمائی توده در پیرامون تو و از بزرگداشت های نیکوی آنان از تو، دلگرمی شان فزونی گیرد تا به خدمتگزاری حقیقتی برخیزند که تو با دلی پاک و در راه حق به خدمتگزاری آن کمر بستی.

اینجا درنگ کنم و بگویم: والاترین چشم انداز- در کار پر تلاش و ارزنده ات- تنها شیفتگی تو به آن است، همان شیفتگی که با همه درد سرها و خارهای میان راه- تو را به پیشروی واداشت، و این خوی و روش- در این کار سترک- شیوه قهرمانان ما از خدمتگزاران خاندان پیامبر را به یاد می آورد که به پا خاستند تا دانش ها و آنچه را از ایشان مانده بود در همه جا بر پراکنند، همان روش که- با فرآوردن برترین بنیاد های انسانی از فرهنگ درخشان ایشان ۱ زندگی را سودمند می گرداند.

از دیدگاه هنری نیز تو مانند هنرمندی به کار برخاسته ای و- در مایه و چهره کتاب- قلم توانایت را از زیبایی و درست نویسی برخوردار گردانیدی و در افزارهای فراوان آن، آگاهی های بسیار، ذوق سلیم، نیرومندی در دادرسی و پهناوری زمینه را گنجانیدی. خدایت نگهداری و یاری دهد!

۱۴ ذیحجه ۱۳۶۸

عبدالحسین شرف الدین موسوی

[صفحه ۱۱]

گفتاری

که آیه الله سید محسن حکیم فرستاده اند و ما با سپاسگزاری از ایشان همان گفتار را می آوریم:

به نام خداوند بخشایشگر مهربان

چنانچه خداوند سزاوار ستایش است بر او ستایش باد و درود و سلام بر بهترین آفریدگان او محمد و خاندان پاک و پاکیزه وی، پس از این ها، یکی از بزرگترین نیکی هائی که خداوند بزرگ و گرامی- در باره ی این گروه پیرو راستی و مردم درستکار- روا می دارد، آنان است که در هر روزگار، مردانی به ایشان می بخشد که نه سوداگری و نه بازرگانی، آنان را از تلاش در راه از- و کمر بستن به پرستش او و کوشش برای بالا بردن سخن او و برافراشتن جایگاه آن- باز نمی دارد، اینان، درستی حقیقت های آئین را باز نمودند، پیام آن را رساندند و دیگران را با روشنگری های خود رهنمود گردیدند و این ها با همه ی آن گرفتاری ها بود که می توانست- اگر یاری پروردگار نباشد- میان آنان و خواسته های شایسته شان جدائی ییفکند.

به راستی از برجسته ترین مردان این گروه پر تلاش، نگارنده ی کتاب "الغدير" پژوهشگر یگانه و دانشمندی بی مانند، امینی است که پیروزی و پایداری از همیشگی باد من بخش های پی در پی این کتاب را که نگریستم، دیدم به همان گونه است که به نگارنده ی بزرگوار آن می برازد، زیرا آن را نگارشی یافتم که- به یاری خدا دانا و ارجمند- از هیچ سوی، سخنی نادرست به آن راه ندارد- با

[صفحه ۱۲]

نیروی روشنگری و سرسختی بر خورد و فریبندگی شیوه و دلارائی گفتارش از همه چشم اندازها پیروز در آمده است، برداشتی استوار را با سازمان نیکو و مایه های تازه را با بنیادی نیرومند به هم پیوند زده، به زمینه های گوناگون سرکشیده و همه جابا استواری پای نهاده و با پایداری بیرون شده است.

پس هر مسلمان فرهنگ دوست که در جستجوی راستی است باید آنرا بخواند و از فروغش پرتو بگیرد و سزاوار، آن که نگارنده ی پیروز ما نیز بر این کامروائی که خداوند ارزانی او داشته و بر یاری و سرپرستی وی سپاس بگوید و خداوند او را بر این کار بزرگ که از پیش برده، از بهترین پاداشی که به نیکوکاران می دهد بهره مند گرداند و درود و مهربانی و برکت های خداوندی بر وی باد

محسن طباطبائی حکیم

[صفحه ۱۳]

نامه ای

که بدست ما رسید از سوی پژوهشگر مسیحیان، دادرس آزاده، سخن سرای زیرک، استاد بولس سلامه بیروتی سراینده شیوا گوی "رویداد بزرگ در جهان عرب" که یادش جاودانه خواهد ماند. پا سپاس فراوان از ایشان:

به پیشگاه دارنده برتری ها، استاد دانشور عبدالحسین امینی که خدای، ما را از دانش او بهره ور گرداند- چنین باد-

بر گردن من بود که چون جلد ششم از "الغدير" را گرفتم و دیدم- در سر آغاز آن- با گنجاندن نامه من سرافرازم فرموده اید- در

نوشته ای دیگر- از شما سپاسگزاری کنم.

بر این دفتر گرانبهاکه دست یافتم پنداشتم مروارید های همه دریاها را در " غدیر = گودال آب " شما به چنگ آورده ام آری ای دارای برتری ها، با این کار بزرگی که شما تنهائی دست به آن زده اید به راستی اگر یک گروه از دانشمندان نیز باشند از پای در می افتند، چگونه شما یک تنه به آن برخاستید؟

بی چون و چرا، آن روان پاک- روان پیشوای بزرگ که بر او و زادگان پاکش برترین درودهاباد- همان است که دشواری ها را هموار کرده و دیده روشن بینش شما را بر گنج های دانش گشوده، از آن بر می گیرد و بر سر دیگران می پاشید تا همچون اندوخته ای برای تاریخ نگاران و پیشوانه ای برای دانشوران و سرچشمه ای از احساس برای سخن سرایان بماند که هر گاه گرمای سرسخت، نهال

[صفحه ۱۴]

ادب را گزندی رساند آن را از غدیر شما آبیاری کنند.

به ویژه آنچه درباره خلیفه دوم یاد کرده بودید، نگاه مرا خیره به سوی خود کشید خداوند شما را از نیکی های بسیار بر خوردار گرداند روشننگری شما چه نیرومند است و چه برهان تابناکی دارید که اگر پس از آن، باز هم کسی بخواهد- با یکدندگی- آن روشننگری های استوار را نپذیرد به آن بز کوهی می ماند که شاخ های خود را با سنگ خارا به جنگ اندازد.

ای دارنده برتری ها خدا شما را نگهدارد چنان چراغ پر فروغی پرتو خود را از نجف ارجمند روانه می دارد که همه شهرهای تازیان را روشنی می بخشد، من از خدای پاک می خواهم که با شفاعت سرور ما فرمانروای گروندگان- که درفش او در دو جهان برافراشته است و یادش برای همیشه پایدار- زنداگی گرانبهای شما را دراز گرداند

بیروت ۲۸ ذیقعه از سال ۱۳۶۸

ارادتمند- بولس سلامه

[صفحه ۱۵]

جلد هفتم

دیریه سرایان در سده نهم که سه تن از مردمان حله اند

در این جلد چندان از بررسی های دانشمندان- دینی، تاریخی- هست حقیقت ها آن را پشتوانه گیرند و پژوهشگران را می شاید که با دیده ای ژرف تر در آن نگرند.

[صفحه ۱۶]

دیباچه

به نام خدای بخشاینده مهربان

پاکی تو، تو سرپرست مائی نه آنان کسی را از نزد خود سرپرست ما گردان و کسی را از نزد خود یاور ما گردان هان مردم هرآینه حقیقت- از نزد پروردگارتان- به سوی شما آمد، هر کس راه یافت- به راستی- به سود خود راه می یابد و هر که گمراه شد جز این نیست که به زیان خود گمراه می شود و من کارگزار شما نیستم و جز رساندن پیام چیزی بر من نیست فروغ و نامه ای بزرگ از سوی خداوند به نزد شما آمد تا هر کس به راه نابودی رفت با داشتن راهنما نابود شود و هر کس که زندگی یافت با داشتن راهنما به زندگی دست یابد، خدا شما را از (نافرمانی) خود پرهیز می دهد و از این که آنچه را نمی دانید درباره‌ی خدا یگوئید این نامه ای است فرخنده که فرو فرستادیمش، پس، از آن پیروی کنید و پرهیزگار باشید شاید که آمرزیده شوید، به راستی حقیقت را به سوی شما آوردیم ولی بیشتر شما حقیقت را ناخوش می دارید. نیکی خداوند را

[صفحه ۱۷]

می شناسند و سپس آن را نشناخته می انگارند، پس در آن دانش چه دانش شما به آن راه نمی برد چرا به گفتگو می پردازید به جز از گمان پیروی نمی کنید و شما جز به دروغ سخن نمی گوئید از هوس های گروهی پیروی نکنید که پیشتر گمراه شدند و بسیاری را به گمراهی افکندند از خداوند فرمان برید و از پیامبر فرمان برید و از کسانی از خودتان که سرپرست هستند، همان کسان که دارائی هاشان را در شب و روز و آشکار و نهان (در راه خدا) می بخشند و از سر دوستی با او- به تهیدست و پدر مرده و گفتار- خوراک می خوراند، همانان که گرویدند و کارهای شایسته کردند که آنان بهترین آفریدگانند.

امینی

[صفحه ۱۸]

شعراء غدیر در قرن ۹۰

غدیریہ ابن عرندس حلی

اشاره

ماهی که- چون گذشت- در دل من شیرین و خوش بود
 بامدادان به سان شاخه شمشاد- با زیورها و پیرایه ها- خرامیدن گرفت
 با یک نگاه و در یک چشم برهم زدن دل ها را بر بود
 و به این گونه، جادوی ناروا، رواشناخته شد
 چون بند از جامه گشود
 اراده آهنینم را سست کرد
 گونه اش که از سپیدی و خوشبوئی به کافور می مانست
 چون در کنار سبزه خط جای گرفت چه درخششی یافت!
 از زلفکان بنا گوشش زنجیری ساخت

که مرا با آن به بند افکند و گرفتار کرد
 ماهی که تناسب اندامش مانند نیزه است
 و تیر نگاهش - در کشتن دلدادگان - کار شمشیر را می کند
 چهره او گل جوری است و با چشمانی
 همچون زنان سیاه چشم بهشتی که آهوی سرمه گون چشم را برده خود
 می دارد.

[صفحه ۱۹]

چشم های نیم خفته و بیمار گون او را - چون به آرامی می نگرد - چه دوست دارم
 و بر پلک های بیماری و پر ناز او که گوئی در کار ریسندگی است دلبسته ام
 ناراستی و ناسازگاری کرد و بر دلباختگان نبخشد
 - با آن که چه اندام راست بالا و خوش سازی هم دارد! -
 زیبایی های او شاهانی را به بردگی کشید و چه بسیار
 پادشاه ارجمند که خوار و زبون او گردید.
 با دو چشم خویش به خسرو (= پادشاه ایران) می ماند و با گونه اش
 به نعمان - فرمانروای یمن و با خال سیاهش به نجاشی - شاه حبشه -
 خدای برتر از هر پندار بر دو صفحه گونه ی او
 دو نون نگاشت که دو سر آن، تیزی خود را نمایش داد.
 و او با آنها - همراه با ناز چشمانش - مرا نشانه تیر گردانید
 تا تیرها گيجگاه مرا بهره خود گرفتند و با فرود آمدن در آنجا کار کشتنم
 را به پایان بردند

[صفحه ۲۰]

خوشا آن خال همچون عود و اسپندش
 که در کنار آن گونه های گل انداخته و آتش رنگ، نمی سوزد.
 با شراری از آتش عشق دلم را سوزاند
 تا گداخته گردید ولی عشق او را از یاد نبرد.
 هر گاه نوید آرنده وصال عشق با پیروزی سر رسد
 شب را با شادمانی و خوشبختی به روز خواهیم رساند
 همه دردهایم را فراموش کردم و در
 گرداب عشق به دست و پا زدن پرداختم تا اندوه این گرفتاری را چاره ای بسازم

باران اشک را چنان بر چهره فرو ریختم که
گوئی خون حسین است و بر زمین کربلا سرازیر می شود
همان مرد روزه و نماز و بخشیده و خوراک دهنده
و برترین سوار کارانی که بر بالای است جای گرفتند
و همان که نیای بر گزیده او در گرمای کشنده
ابرهای پر بار را سایه بانش می گردانید
و پدر او شیری است که با دانش ها
و برتری خود- جای جای از- نامه خداوندی را روشن کرد
و مادرش فاطمه- آن بانوی پاکدامن- است که
افسر سرفرازی او بابزرگواری ها آراسته گردیده
بستگی دودمانی او (حسین) همچون بامداد روشن است که
گوهر خود وی همچون خورشید تابان و فروزان آن را می آراید
اوست: سروری شایسته پشتگر می، خوشبخت، به خاک افتنده در برابر خدا،

[صفحه ۲۱]

دختر زاده جانباخته پیامبر، که گرفتار است و- زیر شکنجه سخت-
ستم ها بروی می رود
ماهی که دیده آسمان- اندوهگنانه- در سوک او گریست
و دل روزگار برایش تپیدن گرفت
به خدا هرگز فراموش نمی کنم او را- که تنها و تشنه لب بود
با آنکه در پیش روی او چشمه لبریز از آب، گرگان بیابان را هم سیراب می کرد
و نیز حضرت عباس را- که دشمنان
جامه از پیکر او به در کرده برهنه بر زمینش افکندند
و آن کودک را- خورشید زندگی اش گرفت و آفتاب آن
برای همیشه راه باختران سپرد-
فرزندان امیه در پیکر یاران او
نیزه هائی سخت را خرد کردند.
(حسین و همراهان) نیزه ها را پیمانه ای شمرده و با آن، باده مرگ
نوشیدند و با آمیختن آن با گرفتاری ها، خود را به پای آزمایش کشیدند
اندام هاشان از هم گسیخت و تن ها پاره پاره گردید
تا سرها به پاها رسید و در کنار آن ها جای گزید.
پس از جان دادن، در روز رستاخیز، سرای پاینده

و بر جای مانده را به ارث بردند،
 دختر زاده ی پیامبر درد دل ها داشت و او را یآوری نبود
 درد دل های خود را به آستان پروردگار آسمان های بلند پایه برد
 در کرانه های پر آب فرات لب تشنه بود و چون می خواست
 آب بنوشد می دید او را از لبه شمشیرهای آبداده سیراب می کنند

[صفحه ۲۲]

آن گره در لشگری او را گردا گرد بر گرفته بودند که
 همچون دریا آغاز آن با انجامش همسان بود
 دریائی پر آشوب و با شمشیر هائی گرسنه که
 گوشت و پوست شهسواران را خوراک آن گردانیدند
 از شگفتی ها است که او از تشنگی بی تاب باشد
 با اینکه پدرش در روز رستاخیز آب روان به کام مردم می ریزد.
 در پیرامون او شاهین هائی برای شکار کبوتر به پرواز در آمدند
 و چون تشنه شدند کشته کبوتر را با خون آهو بچه آغشته کردند
 نیزه های گندمگون و کبود رنگ، سرخ فام گردید
 و رنگ خاکستری اسب ها، سیاه و گرد آلود شد
 چرا که آن ها را در خمی از خون فرو بردند
 و این ها را در دریائی از گرد و غبار جدائی ناپذیر به شناوری واداشتند
 سم های اسبان که بر سه پای ایستاده بود
 بر فراز سر سوار کاران چهره مرگ می نگاشت
 تاریکی، گرد و خاک و آشوب را به کام خود کشید و سیاهی گسترش
 یافت
 تا بامداد روشن به گونه شبی سخت تیره درآمد
 و پنداشتی درخشش تیغ ها در دل آن،
 آذرخشی است که در میان ابرها روی می نماید و روشنائی را به ارمغان
 می آرد
 سپاهی که دهان بیابان را پر کرد و چنان پای به دشت نهاد
 که سم ستورانش بر گونه آن تازیانه می نواخت
 فرزندان آنان که جای نشین پیامبر را نشناخته انگاشتند و
 پیامبر راهنما را- که به راستی فرستاده ی خدا بود- دروغگو شمردند

[صفحه ۲۳]

جانفشانی‌ها کردند و- از سر نادانی آئین‌های راستین اسلام را دگرگون گردانیدند

آنچه را شایسته بود ناسزاوار خواندند

و نارواکاری‌ها را سزا انگاشتند

آگاهانه به کشتن جانشین پیامبر کمر بستند و آنچه را

محمد در قرآن بر خوانده بود دستخوش دگرگونی ساختند

دست به کشتن حسین زدند و چنان آتشی بر افروختند

که به جای بهره برداری از گرمایش هستی خویش را در کام آن افکنده و خاکستر گردانیدند.

پس بر ایشان خشم گرفت و با تصمیمی واکنش نمود

که شمشیر پولادین را سوراخ سوراخ می‌کند.

از فراز اسبی نیکوی که گفتی در روی زمین به شناوری می‌پردازد.

و همچون آذرخشی که در جهش خود از باد شمال هم پیشی می‌جوید

همان اسب که پاهای آن در روزیکار

جز سر جنگاوران دشمن نعلی نمی‌پذیرد

امروز با بامداد سپید و روشن آغاز شد

و فردا پیراهنی سیاه از تاریکی‌ها در خواهد پوشید

در دست او شمشیری سخت بران است

که جوی خون را نیام خود می‌شناسد

با لبه تیغ تیزش در کاسه سرها و در گلو و گردن

حق ناشناسان رخنه کرد و رگ و پی آنان را از هم درید

دوست من او و شمشیر و اسبش- در دیده کسی که خواهد باندیشد-

همچون:

[صفحه ۲۴]

خورشید بود- سواره بر سپهر گردون- که

ماه به دست- در جستجوی آنجاها که ماه فرود می‌آید- می‌چرخید

- یا بگو در پی کاسه‌های سر دشمنان و گلو و گردن ایشان-

لشگر پیرامون گوشه‌ای از آن همه زیبایی‌اش را گرفتند

به گونه‌ای که دل‌هاشان در جوش و شور به‌دیگ می‌مانست

نواده پیامبر با اراده ای سازمان های گروه ها را هم می پاشد
 که سپاه را با همه ی زیر و بم آن درهم می کوبد و خرد می کند
 با نون نیزه یکی را چنان می کوبد و طعنه می زند که چشمانش گشاد می شود
 و به گونه ای با شین شمشیر بر تارک دیگری ضربه می زند که زخمی
 با لب های فرو هشته پدید می آرد
 پس طعنه او از کله هائی که بر زمین می افکند
 نقطه می سازد و ضغینه (= کینه) دشمن را بر می انگیزد
 و ضرب دستش همراه با الف قامت هائی که
 به زیر می اندزد طرب (= شادمانی) دوستان را شکل می بخشد
 و این ها بود تا هنگام مرگ نواده پیامبر فرا رسید
 و بوم مرگ بر سرش سایه افکند
 گروه سرکشان رو سبی زاده گرد او
 و فراخنای بیابان را گرفته
 یکی از گردنکشان تیری بلند به سوی او افکند
 تا بر خاک افتاد
 و شمر بد کاره جست و خیز کنان بیامد
 که گفتی شاهین چشم بسته برای ربودن شکارش از فراز راه نشیب می سپارد
 با دلی که از کینه و دشمنی حسین مال مال بود بر سینه ی او پرید
 با تیغ تبهکارانه اش سری را برید که بارها

[صفحه ۲۵]

پیامبر دندان های آن را بوسه داده بود
 در هنگام کشته شدنش چهره خورشید- از اندوه- به سیاهی گرائید
 و شهاب های آسمانی روی خود را پنهان کردند.
 جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، گزارش کشته شدنش را دادند
 و تخت گاه بزرگ در جهان برین لرزیدن گرفت
 مرغان بر روی شاخسارها آو را به نوحه سرائی برداشتند
 و درندگان دره ها به سوک نامه خوانی نشستند و به شیون پرداختند
 اسب نیک بیامد و نیک مرد را بر بالای خود نیاورده بود
 - با دردمندی و لابه و هراس
 و با شیهه ای بلند و چشمی که مردمک آن
 گریان بود واشک فرو می بارید-

بانوان سرا پرده حسین شیهه او را شنیدند
 داغدیدگان از لابلای چادرها آشکار شدند
 از چشمان سیاه خود سرشک هائی را
 که با خون دل آمیخته و سرخ می نمود پی در پی بر صفحه سپید گردن
 روان گردانیدند

تا حسین، کشته آمد و پس از او
 آموزشگاه ها بسته شد
 آنجاها که فرودگاه فرمان خدا بود سوگوار گردید
 و ویرانه های آن یاران همدم و همنشین تهی گردید

[صفحه ۲۶]

بدکاره ها از سر نادانی بانوان را گرفتار ساختند
 زشت رفتاری نمودند زیرا هر کس بدکاره بود سزاوار نادانی ها است
 سر پاک را آشکارا بر نیزه ای که برداشته بودند نهادند
 و کمر خود را برای انجام گناهان، سخت بر بستند
 بانوان ماتم زده را از میانه راه به گونه ای گذر دادند
 که نگاه های مردمان بر ایشان می افتاد
 زین العابدین (= زیور پرستندگان) را که کارش به خاک افتادن در
 برابر خدا

و خود دانائی درستکار بود، در بند گرفتار کردند
 و سکینه که روز را به شب رساند دل آرام او
 به تپش افتاده بود و اندوه، آن را آسوده نمی گذاشت
 سین سرشک چشمش خاء خاک را
 در خود شناور ساخت تا گاف گیاه از دل آن رستن گرفت
 کوی های آشنائی شان شوره زار شد
 و در آنجا که دوستان فرود می آمدند کسی نماید و تهی گردید
 چون آنان را سوار ستوران کردند تا به راه اندازند
 شکیبائی از دل من رخت بربست
 و چون شتران شکافته دندان را برای بردن آنان افسار زدند
 اشک های من از زبر گونه ام سرازیر شد
 گروهی از هواخواهان امویان برای آنکه پاداش سرشار بستانند
 آنان را به سوی مردمی بد کنش روانه ساختند

- از نادانی - یزید را خرسند می دارند تا دستمزد بیشتری باو دهد
و آنچه را می خواهد هر چه تندتر بر او برساند
تا آن گاه که برای راه بردن شتران نی می نوازند و سوارگان

[صفحه ۲۷]

بر چارپایان می نشینند فرزندان امیه را نفرین خواهم کرد
"زیاد" و یزیدشان را نفرین می سرایم
و پروردگارم نیز کیفرهای زیادتری بر آنان فرو خواهد فرستاد
رویشان سیاه باد! با خاندان محمد چنان رفتاری نمودند
که گردنکشان پیشین نیز روا نداشته بودند
با اشک های خونینی بر حسین خواهم گریست که
خاک های خشک را تر سازد
ای کرانه فرات بارانی از سرشک ها در پیرامون
خاک تو گرد بر می گردد که - به یاری آن - ابرها به گردش در می آید
ابرهائی دارد: نزدیک به زمین، سوارهم، به هم پیوسته با:
آذرخش هائی بلند که که اشکی پیایی را روان می گرداند.
آن گاه که ترا با رگبار گوارای خود - که از خشوئی به مشک
می ماند -

سیراب می سازد دردهایت را درمان خواهد کرد.
پس از این ها، درود - از جان درود - بر آن کس که در
غدیر خم درفش های فرمانروائی برای او برپا گردید
بر دومی و از پی در آیند نامه ی خدا و گرامی ترین
کسی که آن را بر خواند و بزرگ ترین کسی که از پی پیامبر راهنما
و برگزیده بر آمد
همسر زهرای بتول، برادر فرستاده خدا، رها کننده
گیتی که آن را به آتش جدائی خویش سوخت

[صفحه ۲۸]

مردی که پاکدامنی را پیراهن خود گردانید و خوشا آن
مرد که با جامه پاکدامنی، خویشتن را پوشیده داشت
در هنگام آشتی و سازش، او را بارانی بخشنده می بینی

و در روز جنگ مانند شیری که خواهد از بچه اش پاسبانی کند
 با دستی گشاده که - برای نیکوکاری -
 از ستاره کیوان نیز فراتر می رود.
 و با نمایش‌هایی روشن و درخشان و تابناک که دیگران
 از انجام آن ناتوانند و دست آویز کسانی می شود که درباره او به
 تند روی و گزافه گوئی افتاده اند
 و یکی از آن ها بازگشتن خورشید است پس از ناپدید شدن
 - همان داستانی که بینائی ها در برابر آن خود را به فراموشی می سپارند -
 با گردش خود بر فراز آن زیر انداز چنان برتری یافت که
 - باز گو گری آن - سخنوران نغز گوی را زبان بر می بندد
 سخن گفتن او با خفتگان آن شکاف کوه، برجستگی
 گرانمایه و والائی است که از ستاره ی سماک نیز فراتر می رود.
 از خویشاوندی و یاری او با پیامبر که بگذری
 بر رفتن او بالای دوش پیامبر، برتری چشمگیر تری برای او است
 این است آن که دانش ها را در خود گرد آورد -
 چه کوتاه شده و فشرده آن ها و چه گسترده و پر و بال گرفته آنها -
 این است که با نماز و بخشش های خود، راه
 گیتی و آئین را به انجام شایسته رسانید

[صفحه ۲۹]

این است که با شمشیر ونیزه خویش
 پیروزی دشوار را در خیر آسان گردانید.
 با چنان زخمی مرحب رادر آن نبردگاه نابود ساخت
 که باری بس گران بر دوش کافران نهاد
 و در رویداد خندق که گروه های بسیار به همدستی یکدیگر هر کدام سپاهی
 برای سرکوبی پیامبر فرستادند او بود که عبدود را به کشته ای خونین
 در بالای ریگ ها دگرگون گردانید
 در نبردگاه سخت تبوک نیز او پای به میان نهاد و آنان را
 به شمشیر اراده ای که هرگز خراش بر نمی دارد نابود ساخت.
 آدم چون بلغزید چنگ در دامان او زد
 تا پروردگار ما از وی بپذیرفت و او را برگزیده داشت
 و آنگاه که رگباری بس تندسراسر زمین را پر کرده بود،

نوح به فرخندگی او خدای را خواند تا کشتی اش راه افتاد
و به خجستگی او بود که ابراهیم خدای را خواند تا آتش
داغ و سوزان بر او سرد شد
و به فرخندگی او بود که موسی خدای را خواند تا چوبدستی

[صفحه ۳۰]

او مارهای جادوگران را که در آغاز ریسمان هائی چند بودند در کام
خود فرو برد.
و به خجستگی او بود که عیسیای مسیح، خدای را خوانده تا مرده
به گور رفته سخن گفت و از میان آن گرفتاری ها به پای خاست
در غدیر خم، پیامبر- محمد- به راستی او را به برادری برگزید و
دستور آن نیز در نامه خداوندی آمده بود.
در دوستی او دشمنان را سرزنش کرد و آنان نیز با سر سختی او را
نکوهیدند، من نافرمانی آنان نمودم و در این راه از کسی برتر فرمان بردم
و- به کوری چشم آنان- او را چنان ستودم که پروردگارم
- در پاداش آن- زنگ ها را از دلم بزدايد.
که تربت (= خاک) پای ابو تراب (= علی) چون به آلودگی چشم
من رسد آن را پاکیزه خواهد ساخت.
تا آن گاه که روندگان پای در راه دارند و تا هنگامی که
ابرها می بارند یا باران را در دل نهفته اند هزاران درود بر او باد
فرمانروای گروندگان چکامه هائی را گوش گیر که هر چه
روزگار بر آن گذرد زیورهای آن افزایش خواهد یافت
چکامه هائی به زبان تازیان که در حله بابل پرورش یافته
و فردا با شیوائی خود خطیئه- سخن سرای سترک- را شرمنده خواهد
ساخت.
برجستگی یافت تا برای صالح عرندس کاخی از سرافرازی
بر بالا سر اختران آسمان بنیاد نهد
دل های آنان را که بر من رشک می برند مهر زد و بر چکامه شیوائی
برتری یافت با سر آغاز

[صفحه ۳۱]

"سبزه ی خط در کنار گونه ها آشکار و مانند زنجیر چه هم پیوست
و به دست آویز ستایش تو- ای علی- بالا روی آغاز کرد تا با سروده ی
آن سخنوری همسنگی جست که گفت:
"دیگر برای سراهائی که از دوستان تهی مانده نخواهم گریست".

زیرنویسی برای سروده‌ها

داستانی درباره بت شکنی ها رسیده
سخن سرای ما- ابن عرندس- در این چکامه اش شماره ای از برجستگی های سرور ما- فرمانروای گروندگان- را یاد کرده که پاره
ای از آنها را در گذشته- با گستردگی- آوردیم و در پیرامون پاره ای دیگر گفتارهایی پهنور در آینده خواهیم داشت و این جا به
روشنگری آنچه سر بسته در تک سروده ی زیر باز نموده بسنده می کنیم:
"از خویشاوندی و یاری او با پیامبر که بگذری،
بر رفتن او بالای دوش پیامبر، برجستگی برتری برای او است."
از علی- که خدا از او خشنود باد- آورده اند که گفت:
"پیامبر- درود آفریده خدا بر او- مرا به سراغ بت ها برد و گفت:
بنشین من کنار کعبه نشستم و برانگیخته ی خدا (ص) بر شانه ی من بالا- رفت و گفت: برخیز و مرا به نزدیک آن بت برچون
برخاستم و او دید می نمی توانم بالا شانه ام نگاهش دارم گفت بنشین نشستم و او از شانه ام به زیر آمد و آنگاه فرستاده ی خدا
(ص) بنشست و گفت: علی از شانه ی من بالا- رو چون بالا- رفتم او به همان گونه برخاست و این هنگام چنان به گمانم آمد که-
اگر خواهم- به چشم اندازهای آسمان نیز توانم رسید، پس بر فراز کعبه شدم و برانگیخته ی خدا (ص)

[صفحه ۳۲]

پشت داد و من بزرگترین بت ها یا همان بت قریش را به زمین افکندم، این بت مسین را به زور میخ هائی آهنین بر پای داشته بودند،
فرستاده ی خدا (ص) گفت: از جای بکنش من به تکان دادن آن آغاز کردم و او به همین گونه می گفت: هان هان هان تا سرانجام
توانستم آن را بیفکنم، فرمود بشکنش پس شکستم و خردش کردم و به زیر آمدم."
و با سخنانی دیگر... "فرستاده ی خدا- (ص) فرمود بیندازش که انداختمش و چنانکه شیشه بشکند درهم شکست و آنگاه فرود
آمدم" و با سخنانی دیگر "از بالای کعبه به زیر جست"
ز جابر پسر عبد الله گزارش شده که گفت "با پیامبر (ص) به مکه در آمدم، آن روزها نزدیک به ۳۶۰ بت در خانه ی خدا و
پیرامون آن بود، برانگیخته ی خدا (ص) بفرمود تا همه ی آنها را سرنگون کردند، بتی دراز در خانه بود که هبل نام داشت. پیامبر
(ص) به علی نگریست و گفت: علی برای اینکه هبل را از پشت کعبه به زیر افکنیم تو بر دوش من سوار می شود یا من بر دوش تو؟
(علی گفت:) گفتم ای فرستاده ی خدا تو سوار شو ولی چون بر پشت من نشست، سنگینی پیام خداوندی راه نداد که بتوانم او را
بردارم، گفتم ای برانگیخته ی خدامن سوار می شوم، پس بخندید و فرود آمد و پشتش را خم کرد تا بر آن، جای گرفتم، سوگند به
آن کس که دانه را شکافت و آفریدگان را پدید آورد اگر می خواستم سپهر را به دست خویش بگیرم توانستم پس هبل را از پشت
کعبه بیافکنم و خدای برتر از هر پندار این فراز فرو فرستاد "بگو درستی بیامد و نادرستی از میان رفت و البته نادرستی از میان

رونده است."

[صفحه ۳۳]

از پسر عباس گزارش شده که گفت: "پیامبر (ص) به علی گفت: برخیز تا بتی را که بر فراز کعبه جای دارد درهم بشکنیم، پس برخاستند و چون نزدیک آن رسیدند پیامبر (ص) به او گفت: بر شانه‌ی من بایست تا تو را بر دارم علی جامه‌ی خویش به او داد و فرستاده‌ی خدا (ص) آن را بر شانه گذاشته سپس او را برداشت تا روی خانه نهاد و علی آن بت را - که از مس بود بگرفت و او بالای کعبه به زمین افکند - که گفتی دو بال داشت.

این گزارش‌ها را گروهی از پاسداران و پیشوایان حدیث و تاریخ آورده‌اند و مردانی هم در سده‌های پس از آنان به نگارش می‌پرداخته‌اند، آن را از ایشان گرفته و بی آنکه کوچکترین جای تاریکی در زنجیره آن‌ها بیابند آن را چون و چرا ناپذیر شمرده‌اند و این هم تنی چند از آنان:

- ۱- اسباط پسر محمد قرشی در گذشته در سال (۲۰۰) که احمد در "مسند" از زبان وی آن را بازگو کرده است.
- ۲- حافظ ابوبکر صغانی در گذشته در سال ۲۱۱ که سیوطی آن را از وی بازگو کرده.
- ۳- حافظ ابن ابی شیبه در گذشته در سال ۲۳۵ که سیوطی و زرقانی آن را از وی بازگو کرده‌اند.
- ۴- پیشوای حنبلیان احمد در گذشته در سال ۲۴۱ در "مسند" خود - با زنجیره گزارشی درستی، آن را از زبان کسانی که سخن هیچ یک از آنان چون و چرا بردار نیست آورده است (ج ۱ ص ۸۴)
- ۵- ابو علی احمد مازنی در گذشته در سال ۲۶۳ که نسائی، آن را از گفته وی بازگو کرده است.

[صفحه ۳۴]

- ۶- حافظ ابوبکر بزاز در گذشته در سال ۲۹۲ نیز به گزارش "ینایع = سرچشمه‌ها" از بازگو گران این حدیث است.
- ۷- حافظ ابن شعیب نسائی در گذشته در سال ۳۰۳ در ص ۳۱ از خصایص = ویژگی‌ها " آن را آورده است.
- ۸- حافظ ابو یعلی موصلی در گذشته در سال ۳۰۷ نیز بر بنیاد آنچه در "مسند" وی آمده از گزارشگران این حدیث است.
- ۹- حافظ ابو جعفر طبری در گذشته در سال ۳۱۰ - به گفته "جمع الجوامع = گردآوری فراهم آورنده‌ها" از گزارشگران این حدیث است.
- ۱۰- حافظ ابو القاسم طبرانی - در گذشته در سال ۳۶۰ - به گفته "تاریخ الخمیس" از بازگو گران این حدیث است.
- ۱۱- حافظ حاکم نیشابوری در گذشته در سال ۴۰۵ در کتاب "مستدرک = باز یافته‌ها - ج ۲ ص ۳۶۷" حدیث را آورده و جداگانه نیز داوری خود را به درست بودن آن باز گفته است.
- ۱۲- حافظ ابو بکر شیرازی در گذشته در سال ۴۰۷ یا ۴۱۰ در کتاب "نزل القرآن = فرود آمدن قرآن" از زبان جابر آن را آورده است.
- ۱۳- ابو محمد احمد پسر محمد عاصمی در "زین الفتی شرح سوره هل اتی = زیور جوانمرد در روشنگری این سوره: آیا آمد بر انسان..."
- ۱۴- حافظ ابو نعیم سپاهانی در گذشته در سال ۳۴۰ که خطیب - با گزارش از دیکته وی - این حدیث را آورده است.

- ۱۵- حافظ ابوبکر بیهقی در گذشته در سال ۴۵۸ که خوارزمی این حدیث را از راه وی بازگو می کند.
- ۱۶- خطیب بغدادی در گذشته در سال ۴۶۳ درج ۱۳ از تاریخ خود- ص ۳۰۲- حدیث را آورده است.

[صفحه ۳۵]

- ۱۷- دانشمند ابو الحسن ابن مغزلی در گذشته در سال ۴۸۳ در " مناقب = برجستگی ها " از زبان ابو هريره حدیث را بازگو می کند.
- ۱۸- حافظ ابو عبد الله فراوی در گذشته در سال ۵۳۰ که گنجی در " کفایه = بسندگی " حدیث را از راه وی آورده است.
- ۱۹- برترین سنخوران خوارزم در گذشته در سال ۵۶۸ در " مناقب- " ص ۷۳- از راه دو حافظ- بیهقی و حاکم- حدیث را یاد کرده است.
- ۲۰- حافظ ابو الفرج ابن جوزی در گذشته در سال ۵۹۷ در " صفه الصفوه = منش بر گزیده- " ج ۱ ص ۱۱۹- حدیث را آورده است.
- ۲۱- حافظ رضی الدین ابو الخیر حاکمی در لابلاي چهل حدیث (= اربعین) که از برتری های علی- درود بر او- گرد آورده این یکی را نیز نگاشته است.
- ۲۲- حافظ ابو عبد الله- ابن النجار، که در سال ۶۴۳ در پدشته بر بنیاد آنچه در " کفایه " آمده- از بازگو گران این حدیث است.
- ۲۳- ابو سالم ابن طلحه ی شافعی که در سال ۶۵۲ در گذشته در ص ۱۲ از " مطالب السئوال = خواسته های خواهند گان " این حدیث را یاد کرده است.
- ۲۴- ابو المظفر یوسف- دختر زاده ی ابن جوزی- که در سال ۶۵۴ در گذشته در ص ۱۷ از " تذکره = یاد نامه " این حدیث را آورده است.
- ۲۵- حافظ ابو عبد الله کنجی که در سال ۶۵۸ در گذشته در ص ۱۲۸ از " کفایه " آن را آورده و گفته: حاکم و بیهقی آن را گزارش کرده اند و خود حدیثی نیکو است که در میان خداوندان گزارش ها به استواری شناخته شده است.
- ۲۶- حافظ صالحان به گفته " تاریخ الخميس " از گزارشگران این حدیث است.

[صفحه ۳۶]

- ۲۷- حافظ محب الدین طبری در گذشته در سال ۶۹۴ در " الرياض النضرة = بوستان های شاداب- " ج ۲ ص ۲۰۰- این حدیث را از گفته ی احمد و ابن جوزی و حاکمی آورده است.
- ۲۸- جمال الدین ابو عبد الله ابن نقیب در گذشته در سال ۶۹۸ در تفسیر خود " و العبر = روشنگری ها " حدیث را یاد کرده است.
- ۲۹- شیخ الاسلام حمویی در گذشته در سال ۷۲۲ در " فرائد السمطين = یگانه گوهرهای دو گردن بند " حدیث را بازگو کرده است.
- ۳۰- حافظ شمس الدین ذهبی در گذشته در سال ۷۴۸ در " تلخیص المستدرک = فشرده باز یافته ها " آن را آورده و گفته: " زنجیره های گزارش آن پاکیزه ولی مایه و زمینه اش نکوهیده و ناپسند است " امینی گوید: این ناپسند بودن را هیچ کدام از پاسداران حدیث در سده های گذشته در نیافتند تاروزگار، ذهبی را به ما ارزانی داشت که با چشم خود- حدیث را نیش زد و آتش

کینه خویش را- با گفتن این سخن- برافروخت، ولی آن ناپسند آمدن پنداری با خود وی به گور سپرده شد و- در آن زمینه- هیچ کس از حدیث شناسان پس از وی دل به سخن او نداد.

۳۱- حافظ زرندی در گذشته در سال ۷۵۰ و اندی در نظم درر السمطین = دانه‌های دو گردن بند را در رشته کشیم " حدیث را آورده است.

۳۲- حافظ جلال الدین سیوطی در گذشته در سال ۹۱۱ در " الجامه الکبیر = فراهم آورنده ی بزرگ- " بر بنیاد آنچه در ج ۶ ص ۴۰۷ از تدوین یافته آی آمده- حدیث را آورده است- گزارش ابن ابی شیبہ و عبد الرزاق و احمد و ابن جریر و خطیب و حاکم- گفته که حاکم آن را درست می‌شمرد، از این گذشته در " الخصائص الکبری = ویژگی های بزرگتر " از سیوطی نیز این حدیث آمده است- ج ۱ ص ۲۶۴.

۳۳- حافظ ابو العباس قسطلانی در گذشته در ۹۲۳ در " المواهب اللدنیه =

[صفحه ۳۷]

بخشش های پیش خودی- " ج ۱ ص ۲۰۴- حدیث را از ابن نقیب آورده است.

۳۴- قاضی دیار بکری مالکی در گذشته در ۹۶۶ یا ۹۸۲ در " تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۹۵ " این حدیث را از زبان طبرانی و زرندی و صالحانی و ابن نقیب مقدسی و محب طبری و نگارنده " شواهد النبوه = گواهان پیام آوری " آورده و گفته...: " آنگاه علی خواست که فرود آید پس خویش را از آنجا که ناودان بود به زیر افکند تا مهربانی و ادب خود را به پیامبر درود و آفرین خدا بروی- بنماید (و دوباره پا بر دوش او نهد) و چون بر روی زمین جای گرفت لبخند زد، پیامبر (ص) پرسید چرا لبخند زدی؟ گفت زیرا من خود را از این جایگاه بلند به زیر افکندم و آسیبی ندیدم. فرمود چگونه گزندی به تو رسد با آنکه محمد ترا بالا- برد و چیریل فرود آورد، سراینده ای گفته: "

مرا گفتند ستایش از علی بگوی

که یاد او آتش سوزان را فرو می نشاند

گفتم من به ستایش مردی نخواهم پرداخت

که شکوه وی چندان خردها را سرگردان کرد تا او را شایسته ی پرستش

شمردند.

پیامبر برگزیده به ما گفت:

در شب معراج چون به جهان برین رسیدم

خداوند دست (توانای) خویش بر پشت من نهاد

تا دلم خنکی (دلپذیری در خود) یافت

و علی گام هایش را در همانجا گذاشت

که خداوند دست (توانای) خود بر آن نهاده بود "

[صفحه ۳۸]

۳۵- نور الدین حلبی شافعی در گذشته در ۱۰۴۴ در "السیره الحلبیه = سرگذشت نامه ای از حلبی- ج ۳ ص ۹۷" این حدیث را آورده است.

۳۶- ابو عبد الله زرکانی مالکی در گذشته در ۱۱۲۲ در "شرح المواهب = روشنگری بخشوده ها- ج ۲ ص ۳۳۶" از زبان ابن ابی شیبه و حاکم حدیث را بازگو کرده آنگاه نوشته: آن سخنور چه نیکو سروده:

"پروردگارا تو را سوگند به گامی که آن را بر

قاب قوسین- همان بزرگترین جایگاه ها- فرود آوردی

و تو را سوگند به گامی که شانه ی پیام آور یاور خویش را نردبان

آن گردانیدی

که از سر بزرگواری- گام مرا در راه راست پایدار

بداری و رهائی بخش و درودگوی من باشی

و آن دو تن را اندوخته و پشتوانه من گردانی که هر کس آن

دو، پشتوانه وی باشند هرگز هراسی از دوزخ نخواهد داشت.

۳۷- سید احمد زینی دحلان مکی در گذشته در سال ۱۲۳۲ در "السیره

[صفحه ۳۹]

النبویه سرگذشت پیامبر " که در کنار "السیره الحلبیه" چاپ شده در ج ۲ ص ۲۹۳ حدیث را آورده و سپس می نویسد: آن سخنور چه نیکو سروده:

پروردگارا تو را سوگند به گامی... تا پایان سروده هائی که یاد کردیم "

۳۸- شهاب الدین آلوسی در گذشته در سال (۱۲۷۰) در ص ۷۵ از گزارش چکامه ای قافیه عین داشته حدیث را آورده که گفتار وی را درج ۶ ص ۲۶ آوردیم.

۳۹- خواجه کلان قندوزی در گذشته در سال (۱۲۹۳) در ص ۱۹۳ از "ینابیع الموده = سرچشمه های مهرورزی" حدیث را از زبان بزارو ابو یعلی موصلی بازگو کرده است.

۴۰- استاد ابوبکر پسر محمد حنفی در گذشته در سال (۱۲۷۰) در "قره العیون المبصره = فروغ دیدگان بینا- ج ۱ ص ۱۸۵" حدیث را آورده است.

۴۱- سید محمود قراغولی حنفی در "جوهر الکلام = گوهر سخن- ص ۵۵ و ۵۹" حدیث را آورده است.

زندگی نامه ابن عرندس و نمونه سروده های او

استاد صالح پسر عبد الوهاب پسر عرندس حلی- نامور به ابن عرندس- یکی از برجستگان شیعه است- و از نگارندگان دانشور آنان در زمینه فقه و اصول- ستایش ها و سوک نامه هائی برای امامان از خاندان پیامبر- درودبر ایشان- سروده و جانسپاری خویش در راه دوستی آنان و ناسازگاری اش با دشمنانشان را باز نموده است، استاد و پیشوای ما طریحی در "المنتخب = گزیده" پاره ای از آنها را آورده و بخش هائی از آنها را نیز در جنگ ها و گرد آمده ها می توان یافت، دانشور سماوی در "الطلیعه = سرآغاز" زندگی نامه ای برای او نگاشته که در لابلای آن، وی را به دانائی، برتری، پرهیزگاری، خداپرستی و دست داشتن در دانش ها

ستوده، سخنگوی بر جسته- یعقوبی- نیز در " بابلیات = از بابل " این کار را دنبال کرده و ستایش هائی نیکو از وی نگاشته است. در " طلعه " آمده که وی در پیرامون

[صفحه ۴۰]

سال ۸۴۰ در فراغ سرای حله در گذشت و همانجا به خاک رفت که از آرامگاهش در آنجا دیدار می کنند و فرخندگی می جویند. ابن عرندس- در سروده هایش- جناس های بسیار به کار می برد و در این راه از استاد علاء الدین شفہینی پیروی می کرد- که زندگینامه او نیز در ج ۶ ص ۳۵۶ گذشت- ولی در استواری و نیرومندی سخن از او برتر بود و چیره دستی اش در زبان و واژه های تازی را باز می نمود و اگر- چنانچه می بینی و به این سر سختی- دلباخته ی جناس ها نمی گردید البته سروده هایش از رسائی و دلربائی بیشتر برخوردار می یافت.

از سروده های این استاد شایسته- شیخ صالح- چکامه ای است باقافیا راء و میان یاران همکیش با ما آوازه در افتاده که آن در هیچ انجمنی خوانده نشود مگر پیشوای حجت- که چشم به راه اویم و خداوند به زودی گشایشی در کار او پدید آرد- در آن انجمن پای خواهد نهاد و همه آن را درج ۲ ص ۷۵ " منتخب " از استاد ما طریحی آمده و چنین است:

در روزگار، رازهای سروده هایم آشکار می شود
گروهی آن را از بوی خوش یاد شما خوشبوی می دارند
چکامه هائی است که خواسته ها از آن بر نیاورده نیست
درون آن ستایش گری است و برونش سپاس گزاری
سرآغاز آن ها اختران رخ نموده را به یاد می آرد،
سرشت آن ها از مایه شکوفه ها است و پرتو آن ها فروغی تابناک
دلبرانی اند که چون دل ما بدرخشد پرده از روی بر می گیرند

[صفحه ۴۱]

افسرهائی زرین بر سر دارند که فراز آن ها را مرواریدها آرایش می دهد
خوب رویانی که حسان حسن آنان را گواهی می کند
و بر رخساره هایشان زرهائی است زرهای دیگر را می آراید.
- همچون گوهرها- آنها را در رشته می کشم، شب ها را به بیداری سر
می کنم تا یاد آن ها را برای شما و خویش زنده بدارم.
ای آنان که در کرانه های فرات آرمیده اید دوستداری بر شمدارود
می فرستد که شکیبائی اش نمانده است.

پس از آن که ستایشنامه ها را در هم پیچیدم باز آنها را گشودم
که در هر نامه ای از ستایش های من فرازی درباره شما هست

هنگام سخن از شما، نظم من با اشک چشمانم از یک سرچشمه آب می خورد زیرا چکیده های سرشکم را در رشته می کشم و

سرود می سازم و خونی را که از دیده ام روان است در چهره نثری و سرخ گلگون همه جا می پراکنم میندازید داغ آرامش یافته که به خودتان سوگند

سوز جگرم جز در روز رستاخیز کاهش نمی یابد
 خواری در راه شما برای من ارجمندی است و تنگدستی، توانگری
 و دشواری، آسانی و شکست، پیوند خوردن.
 آذرخش های همراه با ابر که از کوی شما برخاست
 باران سرشگ را از دیدگان من روان گردانید
 دو دیده من-همچون خنساء- اشک هایش سرازیر است
 ودلم- در دوستی شما- به استواری صخر (= سنگ) می ماند

[صفحه ۴۲]

در کناره های سرائی که شما در آن می زیستید ایستادم
 که جای تهی مانده شما پس از رفتن خودتان مستمند است
 نشانه خانه هائی مندرس (= پوسیده) گردید که درس هائی
 از دانش خداوندی و یاد او در آنها بر گذارد می گشت
 و ابرهائی از سرشگ هایم چندان بر آن بارید تا
 درخت های بان و کنار را آبیاری کرد
 با دوری از شما جدائی روانم از تن گوارا می نمود
 و اندیشه در دلم بر روی ویرانه هائی از کوی آشنائی در گردش بود
 ابر- از فراز آن- کناره گرفت و پس از حسین
 - چنانکه باید- از باریدن و نیکی کردن دریغ داشت.
 پس از همان پیشوای راستین و دختر زاده پیامبر، پدر
 رهبران، که باز داشتن مردمان از بدی ها با او بود و خود
 سرپرستی است که کار فرمانروائی را به گردن دارد.
 پیشوائی که پدرش- مرتضی- درفش راهنمائی است- و
 جای نشین و برادر و داماد فرستاده خدا-
 رهبری که آد미ان، پریان، آسمان، درندگان بیابان،
 پرندگان و خشکی و دریا در ماتم او گریسته اند.
 گنبدی سپید در کربلا دارد که فرشتگان همواره به
 دلخواه خویش گرداگرد آن چرخ می خورند.
 پیامبر درباره او فرمود- وچه سخنی بس درست و آشکار
 که هیچ جائی برای نپذیرفتن نگذاشته.

[صفحه ۴۳]

پس از من سه ویژگی ام تنها به او می رسد- که هیچیک از وابستگانم مانند آن رانیابند و چه جای آنکه از زید و عمر و سخن رود؟
(یک) آرامگاهی دارد که خاکش داروی دردمندان است
(دو) بارگاهی که هر کس را آسیب رسد پاسخ نیاز خود را از آن تواند گرفت.
(سه) زادگانی با چهره های بس درخشان که نه تن از آنان - نه کمتر و بیشتر- پیشوایان راستین هستند.

چگونه است که حسین، تشنه در کربلا کشته می شود با آنکه در هر سر انگشت او دریاهائی از سرافرازی توان یافت؟
و با آنکه پدرش علی- در فدای رستاخیز - مردم را از آبی گوارا سیراب می کند و آب روان، کابین مادرش فاطمه است؟
جانم بر حسین دریغ می خورد که در آن روز - جنگ کربلا- شمر چه تبهکاری ها درباره او روا داشت.
سپاهی در برابر وی برانگیخت همچون شبی تاریک که ستاره های درخشان روی نهفته و چهره ماه به تیرگی گرائیده است.
درفش ها را افراشته و تیغ ها را برا گردانیده اند
گرد و خاک برمی خیزد و نیزه ها بلند و کشیده می شود
گروهی از گردنکشان اموی در آن گرد آمده اند که هستی شان سراسر نیرنگ است و هیچ دست آویزی برای درست نمودن کار خویش ندارند زید گردنکش آنان را فرستاده تا همه عراق را نیز به زیر فرمان خود در آرد چرا که فرمانروائی بر شام و مصر، او را بی نیاز ساخته است

[صفحه ۴۴]

فرزند زیاد برای برخاستن به این کار کمر بسته و - به این گونه- گام خود و همراهانش را در راه گناه استوار کرده است
پسر نحس سعد را به فرماندهی آنان بر گماشته و البته آن نفرین زده: زندگی اش چندان نخواهد پائید که به آرزوی خود- فرمانداری ری- بتواند رسید.
و چون آن دو گروه: در سرزمین کربلا به یکدیگر برخوردند،
نیکوکاری دور و بد کنشی نزدیک شد.
در دهه نخست از ماه محرم گرد او را گرفتند
و شمشیرهای آبداده را در دست خویش به تکان در آوردند.
چون نیزه ها با یکدیگر در گیر آمد، آن جوانمرد برخاست و
با آن که دل او از سوز گرما در تب و تاب بود به تاختن پرداخت
در پهنه نبرد گاه، چنان خویشتن را بنمود که گفتی
سپیده بامدادی از دل شب برآمده است.
او را سرای هائی است فرود آمدن گاه چیرگی و توانائی

راستی را که بر ازنده او تاختن است نه گریختن
 شیرازه سپاه را چنان از هم گسیخت که گفتی
 شاهین به میان مرغکان کند رو افتاده و آنها را پراکنده می سازد
 بیاد شب زوزه کشان انداختشان تا همه سگان
 پیرامون شیر زیان را گرفته به زوزه کردن پرداختند
 در آنجا شایسته مردان در راه او به جانفشانی هائی برخاستند که در روز
 شمار پاداش هائی هرچه افزون تو خواهند گرفت.

[صفحه ۴۵]

به دلخواه خویش - برای یاری او - بابد کیشان پیکار کردند
 و آن آزاد مرد (= حر) از خوشبختی که یافت تا پای جان در راه او زد و خورد نمود
 نیزه هائی سخت را دراز کردند تا زندگی دختر زاده پیامبر را درازتر سازند و اینجا بود که جزر و مد یکی شد
 در همین پیکار باید کیشان یکی شان تیری به سوی او افکند
 که بر گردن دختر زاده پیامبر نشست
 کشته نیک مرد از اسب نیکویش جدا شد و جانور زبان بسته در پیرامون او به شهیه کشیدن پرداخت
 سنان سنان پیکر او را درید و شمشیر شمر از رگ گردنش گذشت بادهای بسیار تند دامن خود را بر او افکندند و اسب هائی که بر
 اندام او راندند با تار و پود دست و پاشان پیراهنی کهنه بر آن دوختند
 هفت گنبد گردون به تکان آمد، کوه های بلند و استوار، لرزیدن گرفت و آشوب بر دریاها چیرگی یافت.
 هان ای جانباخته ای که آسمان بر او خون گریست و چهره ی خاک آلود زمین با خونس سرخ فام گردید
 جامه های رزم او از خون سرخ شد ولی در فردای رستخیز از ابریشم سبز خواهد بود.

[صفحه ۴۶]

برزین العابدین (= زیور پرستندگان) دریغ می خورم که او را گرفتار کردند و همچنان در بند نگاهش داشتند
 بانوان خاندان پیامبر دستگیر گشتند و پرده و پوشش را از ایشان باز ستاندند
 بندیانی ماتمزه که سوار بر ستوران می گشتند و بنده و آزاد
 مردم آنان را می دیدند رمله در سایه ی کاخ ها آرمیده بود و گوهر و زر بر گوشواره های او آویخته
 وای بر یزید از کیفر دوزخ و از آن هنگام که فاطمه پاک روی به پهن دشت رستخیز نهد،
 به گونه ای که برخی از جامه هایش از زهر (ی که به حسن خوراندند) سبز است و آنچه می ماند نیز از خون دومین دختر زاده ی
 پیامبر - سرخ آوا در می دهد و دیدگان مردم نگران است و همه دل ها از فرو شکوه او لرزان.
 گله خویش را به آستان خدای بزرگ می برد با بانگی بلند و با پشتیبانی سرور ما - علی -
 یزید گردنکش از تبهکاری خویش، سخنی بر زبان نمی آرد و مگر او را که کارش نیرنگ و غدر است عذری هم تواند بود؟

[صفحه ۴۷]

او را به سزای بدی هایش می رسانند، از نیکی ها بی بهره می گردانند و کوخی را برایش در دوزخ تهی می نمایند.

چگونه سرود خوانان با خوانندگی (= غنا) او را شادمان می داشتند و در پیمانه های سیمین و زرین باده (= خمر) برایش می ریختند؟ آن غنا در روز برانگیخته شدن غنا (= رنج) می شود و این خمر نیز جمر (= آتش) که در دل او بر می افروزند.

آیا ثغر (= دندان) دختر زاده ی پیامبر را از سر نادانی می کوبند؟

مگر این ثغر کسی نیست که خود پشتیبان ثغر (= مرز) آئین به شما می رود؟

- برای خونخواهی او- جانشینی باید تا شکست هائی را که به کیش ما روی نموده- با داد گری اش- جبران کند.

فرشتگان- از هر سوی پیرامون او را فرا گیرند و خوشبختی و پیروزی و شوکت پیشاپیش او روان باشند

سر نیزه اش از خفتان ها می گذرد

دربان او عیسی است و نگاهبان خضر

به راستی دستار نیای وی سرش را می پوشاند

چنان که پادشاهان شکارگر نیز در سایه ی بخت بلند و سرنوشت نیکو می آسایند سینه او پیرامون دانش پیامبر را فرا گرفته و خوشا دانشی که با آن سینه پیوند بخورد.

او- محمد نام و پرهیزگار، پاک و پاک نهاد و دانای برجسته- فرزند پیشوای عسکری استو نواده علی هادی (= راهنما) و بازمانده محمد جواد (=بخشنده) و آن آرمیده در طوس که علی رضا است و پسر موسی که با گام نهادن در بغداد بوی خوش را در آنجا بپراکند.

راست وعده ای از زادگان امام صادق (= پیشوای راستگو) که گردن

[صفحه ۴۸]

فرازی ها در دانش به او می نازند

شادی دل سرور ما- امام محمد- همان پیشوائی که دانش پیامبران را همچون زمینی بشکافت و زیر و رو کرد.

نیره زیور پرستندگان (زین العابدین) که چندان بگریست تا از سرشگ دیدگانش، گیاهان خشک سیراب شد.

و نواده حسین فاطمی و شیر خدا - جانشین پیامبر- آری این پاک جان از میان آن پاکان برخاسته است.

حسن را که زهر دادند عموی او است و خنک آن رهبری که عموم آفریدگان را بخشش او فرا گیرد.

همنام برانگیخته ی خدا و وارث دانش او و رهبری که نامه یادآور خدا بر نیکانش فرود آمده است.

آنانند فروغ- فروغ خداوند که شکوه او بسی بزرگ است-

آنانند که خداوند در سوره تین و زیتون و آیه شفع و وتر به نامشان سوگند خورده.

فرودگاه های فرمان خداوندند و گنجینه های دانش او، فرخنده مردمی که نامه یادآور خدا در سراهای ایشان فرود آمد.

پیش از آنکه ذرات گیتی آفرینش یابد نام های آنان در بالای تخت گاهش در جهان برین نگاشته و گنجانده شد.

اگر آنان نبودند خداوند آدم را نمی آفریده و از این همه مردم که می بینیم هیچکس جامه هستی نمی پوشید.

[صفحه ۴۹]

نه زمین هموار می گشت، نه آسمان بر افراشته می شد، نه آفتاب رخ می نمود و نه ماه در شب چاردهم به پرتو افشانی بر می خاست.

به یاری ایشان بود که نوح چون خدای را خواند رهائی یافت، کارش گذشت و طوفانش باز ایستاد.

اگر آنان نبودند، آتش ابراهیم خنکی و تندرستی نمی گردید و آن شراره ها خاموش نمی شد.

اگر آنان نبودند اندوه یعقوب به پایان نمی آمد و رنج های ایوب دنباله دار می گردید.

راز آنان بود که آهن را بر دست داود نرم کرد تا پاره های آن را به گونه ای در رشته کشید که اندیشه را سرگردان می دارد.

و چون آن زیر انداز، سلیمان را به پرواز درآورد دیده اش چندان گریست تا زمین را تر کرد.

به دستور آنان بر باد نرم چیره گردید تا رفت و آمد خود را- هر کدام در یک ماه- به انجام رساند.

آنان بودند راز موسی و چوبدستی او در هنگامی که فرعون از فرمان های وی سرپیچید و جادوگران رافراهم آورد.

اگر آنان نبودند عیسی پسر مریم نمی توانست ایلعازر را از میان خشت های گور بر پای خیزاند.

برتری و راز آنان در میان پدیده های جهان به گردش افتاد و واگیر شد و در هر پیامبر، رازی از رازهاشان جای گرفت-

من با دستیاری شان به پایگاهی بلند رسیدم تا سرفرازی ام در آستانشان بسیار شد، اگر نبودند من نیز- در میان مردم- نامی نداشتم.

[صفحه ۵۰]

ای خاندان طه، ناگواری هائی که شما دیدید، تلخی ها و گرفتاری هائی بود که حق کشی ها برای اسلام پدید آورد.

ای آنان که در هنگام دشواری ها پشتیبان منید چون دهه محرم روی آرد از سر اندوه بر شما می گریم و زاری می نمایم

تا آنگاه که خود زنده ام بر شما گریه خواهم کرد و پس از مرگم نیز سروده ها و سوکنامه هایم بر شما خواهند گریست.

ای خاندان طه- عروسانی که از پرده ی اندیشه ی صالح پسر عرندس روی نمود با پذیرفته شدن در پیشگاه شما- کابین خود را

گرفته اند گویندگان چگونه توانند منش و ستایش شمارا بنمایند، که ستایشگر نام شما فرازهای قرآن است.

زادگاه شما ریگزار مکه است و صفا و زمزم و خانه ارجمند خداوند و سنگ آن-

برای بازگشت پس از مرگ- شما رادست افزار رستگاری گردانیدم و خنک کسی که شما اندوخته و پشتوانه او باشید.

هر تازه ای که بماند کهنه می شود و مهر شما در دل من آن نو است که روزگار کهنه اش نتواند کرد.

تا آنگاه که آذرخشی می درخشد و گره های ابر باز می شود و دانه های باران را می پراکند و درود خدا بر شما باد!

پایان

و باز او را چکامه ای است درسوک حسین- درود بر وی- که از آن است:

آن که مرا در کار دلداری ام سرزنش می کرد خود دل به او باخت، شب را بیدار ماند و از آن پس بر شیفتگی می خرده نگرفت.

[صفحه ۵۱]

آن چهره را که همراه با زنجیر زلف دید در زندان عشق پای بند کرد.

و چنین است که سرزنشگر من پوزش مرا پذیرفته و خوب آرام از دید گانش رخت بر بسته است

آهویی سپید بود که دل مرا با تیر نگاهش نشانه رفت، ابرو را کمان گردانید و تیر را یک سر در میان نشانه جای داد.

ماهی که هلال خورسید را بر بالای پیشانی دارد و چون رخ می نماید آفتاب از شرمندگی روی می پوشاند-

بالای او به شاخه تازه می ماند که از وزیدن باد خم می شود، کیوتر زنده دل است که با آواز خود در او دل می رباید.

چون آهنگ ستیزه کند همان بازوی نرم و نازک را نیزه گردانید تیر مژگان را برهنه می نماید او را به سان شمشیری بران و لرزان

می بینی- یا همچون آهویی با چشم های نگران و گردنی به نرمی برگشته-

زلف تاریک و چهره درخشانش دو پدیده ناسازرا یک جا نشان می دهند که یکی گمراه می کند و دیگری راه می نماید.

یکی شب است و دیگری بامداد، یا سیاهی در دل سپیدی این دلدادگان را راهنمون گردید و آن سرگردانشان ساخت.

مپندارید که گره های گیسویش را داود همچون زنجیری به هم بافته و به گردنش افکنده است.

بلکه دو بیجاده گونه اش رخسار او را آراسته و آن را زیر جلدی گردانیده است.

ای کشنده دلباختگان، وای آنکه- با نگاهت- تیرهای نابودی را به سوی ما می افکنی.

[صفحه ۵۲]

به دندان پیشینت سوگند- و چه دندانی که مرواریدهای به رشته کشیده را می ماند!

و به آن تری دلپذیر لبانت- که همچون باده است، از انگبین سرشته شده، زنگ دل را می زداید و درخشانش می سازد-

سوگند که من در کوی دلدادگی بنده توام و در گزارش عشق خویش سرور آمده‌ام

با رهی خویش دادگری کن، ستم روا مدار، ببخشای و با آن همه وفائی که داری از نزدیک داشتن او به کویت دریغ موز.

وفاداری نمای، بیداد را فرو گذار، که من دلباخته ای جگر سوخته‌ام.

رنج جدائی چنان جان مرا گداخت که امویان با کشتن حسین دل محمد را، همان دختر زاده پیامبر بر گزیده و رهبر که مردم را از

گمراهی به در آورد و رهنمود گردید.

و همان فرزند سرور ما: علی مرتضی - دریای بخشنده‌گی، سیراب کننده تشنه لبان و نابود سازنده بدکنشان.

و همان که دودمانش از همگان برتر است و پدرش از همه بزرگوارتر و گوهرش از همه ارجمندتر و بنیادش از همه گرمی تر.

دریائی لبالب، شیری خشمگین، بارانی تند، بامدادی روشن،

اختری راهنما و ماهی نمایشگر با چهره رسا.

سروری شایسته پیشگرمی، حسن که از همه مردم- در خاور و باختر-

بخشنده تر گشاده‌دست تر است.

فراموش نمی کنم که در کربلا سخت تشنه بود و- با آن همه گرفتاری-

راهی به سوی آب نداشت

گروهی از سپاه یغماگر اموی در پیرامون سراپرده هایش

[صفحه ۵۳]

- که به راستی از آن پیامبر بود- با هیا بانگ هائی تو تهی بیابان را پر کرده بودند. دسته ای تبهکار که با سپاه خویش دل فضا را انباشته و آنچه را از فرزندان ستوده ترین پیامبر- احمد- و جانشین اوست ربوده بودند. لشگریان آن انبوه شده و گرد و خاکی سخت بر انگیخته که به دریائی سیاه و کف بر لب آورده می مانست. در آنجا ناصبیان و دشمنان تبار پیامبر درفش های آشوبگری را برافراشته و منصوب کردند تا جز ما آنان را از یادها ببرند و دیگر کسی حرف ندا بر سر نام هاشان ننهد و ایشان را آواز ندهد. اسبان او- با زبان بسته و تشنه- روزه داری نمودند و شمشیر سپیدش با بلند شدن در روی دشمن به نماز بر خاست تا - با افکندن سرهایشان بر زمین- آنان را به سجده در آرد. گرد و خاک ها بر تن شیر مردان زره هائی پوشانید تا خون هائی که از این جا و آن جا می ریخت رنگ زرد و زعفرانی گرفت. لشگر چنان روی ترش کرده اند که انگار شاهین ها دارند پیکر مار را از هم می درند. تا پهلوی شمشیرش به درخشیدن افتاد و از تندرهای غرانی که برخاست بزدلان بر خویشتن بلرزیدند. حسین بی آنکه از در کشیدن باده مرگ بیمی به خود راه دهد با اراده خویش بر گردنکشان تاختن برد. با گشاده دستی نوک نیزه را بر سر این می کوبد و به سادگی نیش شمشیر را بر تارک آن می نوازد.

[صفحه ۵۴]

از بسیاری زخم هائی که می زند تیغ وی خراش های فراوان بر می دارد و دندانهای نیزه اش می شکند و فرو می ریزد. دست او که بالا- می رود و در میان آنان فرو می آید یاد شیر خدا را زنده می کند- و آن شاهکارهایش در برابر ستیزه گردان در جنگ احد سپاهی است که خواهد خرسندی یزید را به دست آرد - و گروهی که به ربودن حق دیگران برخاسته و خدای برتر از هر پندار و ستوده ترین پیامبران احمد را بر سر خشم آورده است. سخن پیامبر و خدای برتر از هر پندار را پذیرا نگردیده و با جای نشین راهنمایش ناسازگار نمودند و از روز بازپسین نهراسیدند. اهریمن، آنان را بفریفت و به دلخواه خویش گمراهشان کرد تا هیچ سرپرست و راهنمائی نتوانستند یافت. از شگفتی ها است که یک سوی آب گوارای فرات، روان باشد و کسی آن را در بند نتواند کرد و- در کرانه های آن- دختر زاده پیامبر- که پدرش فردا مردم را سیراب می کند- دلش از تشنگی بسوزد او و سپاه و شمشیربران و نیزه هائی که در تیرگی های گرد و خاک آشکار شد) همچون: آفتاب بود بر بهنه سپهر که در دست راستش ماه است که در تاریکی ها با اختران آسمان رو در رو می ایستد. حضرت عباس را دشمنان جامه از تن به در کردند و برهنه گردانیدند. فرزند حسین- دختر زاده پیامبر- دلش از تشنگی بی تاب است آن هم در جائی که گرگان، خنکی آب را هر چه بیشتر می چشند و می یابند.

[صفحه ۵۵]

سر او همچون ماه در شب چهارده از رگ گردن بریده شده و خونش بر خاک زمین ریخته است. سروران جانباخته، کشته در بیابان افتادند و شن و ریگ های دشت را بستر خود گردانیدند. آنانند که از سوی پروردگارشان راه یافتند و هر که از پی ایشان در آمده در راه راست گام نهاد. دختر زاده پیامبر از آسیب هائی که به آنان رسید جگرش سوخت و سرگردان گردید که یآوری خوشبخت نمی یافت. تا آنگاه که دورتران نابود کننده نزدیک شدند و چیزی نماند که زندگی از او دوری گیرند. دراز گوش های اموی و - همه کسانی که با کثری و کاستی هاشان بر سر کشی می افزودند- پیرامون او را گرفتند. و بی آنکه دست درازی و بزهی از وی سر زده باشد از دل کمائی سر سخت، نشانه تیرش گردانیدند، نیک مرد از فراز اسب خویش به زیر افتاد و هفت آسمان سخت به لرزه درآمد، روزی نافرخته و دشوار بود. شمر، سری را جدا کرد که بسا هنگام دامان پیامبر بالش آن بود. فرشتگان آسمان های بلند پایه- بر او- گریستند و روزگار، گریبان خویش را- در ماتمش- چاک زد. دست بخشش به پس برگشت و دیده دانش با دردی که کشید به اشک نشست. درندگان با اندوهی که بر ایشان چیره شد به فریاد آمدند و پرندگان در ماتم او- به سوکنامه سرائی و باز گفتن منش ها و برتری هایش پرداختند.

[صفحه ۵۶]

زیورپرستندگان (= زین العابدین) همان مرد ناشاد را - که کارش به خاک افتادن در برابر خدا بود- گریان دربند کردند. اندوه در دل سکینه جایگزین شد تا پیکر نزار او را به گونه زمین گیران گردانید کشتار کربلا اشک زینب را روان ساخت تا لرزان میانه گونه هایش فرو غلطید. کبوتری ترانه سرا را بر فراز درختی انبوه شاخه دیدم که سوکنامه می سرود و هر سخنور نغز گوئی را زبان بر می بست. همچون چهره بامداد سپید بود با دست هائی سرخ، که به سان گلوبند بر گردن تاریکی ها و سیاهی ها آویخته باشند. سوگند دادمش که ای کبوتر بر گو این گریه چیست؟ پاسخ ده که دل مرا سخت به درد آوردی. آن طوق، بالای سپیدی گردنت سیاه است و دست های گلگونت مرا به یاد بیجاده ها می اندازد. شیفتگی و پرسش مرا که نگریست و شرار دلم را- که با آن آتش خاموشی ناپذیر- دید. همراه با شاخه های سر بر داشته- دست را بلند کرده- با فریاد خود و برای همیشه- رشته سوکنامه سرائی همگان را گسیخت: حسین در کربلا کشته شد و ای کاش من می توانستم- با دادن جان خویش- زندگی او را برهانم. اگر گردن بندی آویخته دارم همان خون سرخی است که دست هایم را با آن گلگون ساخته ام. بالای سپیدی گردنم نیز- از اندوهگزاری- طوقی سیاه از سین سیاهی دلم نهادم.

[صفحه ۵۷]

و اکنون- ای آنکه می پرسى داستان من است و با سر شک روانم که خشک نمی شود. از سوز جگر و با دلی ریش با من زاری کن و - در کار گریستن- همراه و یاور من باش.

تا آنگاه که- برای راندن شتران- نی می نوازند و تا آن گاه کهدیدار کنندگان از خانه خدا گام در دل راه می نهند، فرزندان امیه را نفرین خواهم فرستاد.

یزید و زیادشان را نفرین می کنم و پروردگارم نیز کیفر همیشگی شان را زیاد خواهد کرد.
ای فرزند محمد، تا آنگاه که بر بالین خاک بخسبم بر تو خواهم گریست و از گوهرهای سخنانم، ستایش هائی زیبا را به یاد بزرگی های تو آرایش خواهم داد.

که بس دل انگیز و رسا باشد و در شیوائی از سخنرانی قس نیز پیشتررفته لبید را ناتوان گرداند.
آن را با گردن بندهای از بخشش شما آراستم تا توانست پیرایه ای فریبا بر گردن روزگار به شمار آید.
به این گونه صالح- پسر عرندس- امید می دارد در کنار سیه چشمان- در بهشت جاودان- خوشبختی پایدار بیابد.
کرانه های فرات با رگبارهای تند از سرشک ابرها سیراب باد!

[صفحه ۵۸]

و سپس- تا آنگاه که یک پرنده بر فراز شاخساران سوکنامه می خواند- درود بر تو باد ای فرزند مرتضی!
پایان

چکامه دیگری پیرامون ۵۶ بیت نیز در سوک دختر زاده ی پیامبر و رهبر جانباخته- دروذهای خدا بر او- دارد که در "المنتخب =
گزیده" از استاد طریحی- ج ۲ ص ۱۹ چاپ بمبئی- توان یافت، و با این سر آغاز:
"ای پیروان سرورما علی سوکنامه ی حسین را بخوانید که از سرای و میهن خویش به سرزمین بیگانگان افتاده است."

[صفحه ۵۹]

اصل پاره ای از سروده ها

یادداشت یکم

در بخش گذشته، بر رویهم ۳۱۰ بیت از سروده های ابن عرندس را که نگارنده آورده به پارسی برگرداندم و این جا نیز اصل پاره ای از آن ها را یاد می کنم که یا از دیدگاه سخن سنجی نغزتر و شیواتر می نماید یا چون در سر آغاز چکامه و سرود جای دارد نشانی آن است و یافتن آن در نگاشته های دیگر را آسان می گرداند، شماره ای هم که میان () در گوشه ی هر بیت نهاده ام برابر است باهمانچه پیشتر در کنار پارسی شده ی آن دیدید و برای بازگشت دادن- از یکی به دومی- بایسته است.

اضحی بمیس کغصن بان فی حلی

قمر اذا ما مر فی قلبی حلا

و انحل شد عزائمی لماغدا

عم خصره بند القباء محلا

و زهی بها کافور سالف خده
لما بریحان العذار تسلسلا

و تسلسلت عبثا سلاسل صدغه
فلذاک بت مقیدا و مسلسلا

قمر قویم قوامه کقناته
و لحاظه فی القتل تحکی المنصلا

اهوی فواترها المراض اذا رنت
و احب جفنیها المراض الغزلا

جارت و ما صفحت علی عشاقه
فتکا و عامل قده ما اعدلا

کتب العلی علی صحائف خده
نونی قسی الحاجیین و مثلا

فرمی بها فی عین غنج عیونه
سهم السهام اصاب منی المقتلا

فاعجب لعین عبیر عنبر خاله
فی جیم جمره خده لن تشعلا

و سلا الفواد بحر نیران الجوی
منی فذاب و عن هواه ماسلا

نسب کمنبلج الصباح یزینه
حسب شبیه الشمس زاهی المجللی

شربوا بکاساه القنا خمر الفنا
مزج البلاء به فامسوا فی البلاء

و تقاطعت ارحامهم و جسومهم
کرما و اوصلت الروس الا رجلا

حاتم عليه للحمام کواسر
ظمئت فاشربت الحمام دم الطلا

[صفحه ۶۰]

امست به سمر الرماح و زرقها
حمرا و شهب الخيل دهما جفلا

هاتيك بالدم قد صبغن و هذه
صبغت بنقع صبغه لن تنصلا

عقدت سنابك صافنات خيوله
من فوق هامات الفوارس قسطلا

و دجت عجاجته و مد سواده
حتى اعد الصبح ليلا ليلا

و كانالمع الصوارم تحته
برق تالق في غمام فانجلی

جيش ملافوه الفلاو اتی فلا
امست سنابك خيله تفلی الفلا

و بكفه سيف جراز باتر
عضب يضم الغمدنه جدولا

فكانه و جواده و حسامه
یا صاحبی لمن اراد تاملا

شمس على الفلك المدار بكفه
قمر منازلہ الجماجم و الطلا

فتخال طاء الطعن انى اعجمت
نقطا و ضاد الضرب كيف تشكلا

يشنون من جون العيون مدامعا
حمرا على بيض السوالف هطلا

نصبوا بمرفوع القناه كريمه
جهرا و جروا للمعاصى اذىلا

و سكينه امست وساكن قلبها
متحرك فيه الاسى لن يرحلا

و سمت قلوب حواسدى و سمت على:
"نم العذار بعارضيه و سلسلا"

و علت بمدحك يا على ووازنت:
"لم ابك ربعا للاحبه قد خلا"

طوايا نظامى فى الزمان لها نشر
يعطرها من طيب ذكراكم نشر

عرائس تجلى حين تجلى قلوبنا
اكاليها در وتيجانها تبر

فطايق شعري فيكم دمع ناظرى
فمبيض ذا نظم و محمر ذا نثر

فراق فراق الرح لى بعد بعدكم
و دار برسم الدار فى خاطرى الفكر

بات العذول على الحبيب مسهدا
فاقام عذرى فى الغرام و مهدا

و راي العذار بسالفیه مسلسلا
فاقام فى سجن الغرام مقيدا

فى طاء طرته و جيم جيئه
ضدان شانهما الضلاله والهدى

ليل و صبح اسود فى ابيض
هذا العاشقين و ذا هدى

صامت صوافنه و بيض صفاحه
صلت فصيرت الجماجم سجدا

نوحوا ايا شيعه المولى ابا حسن
على الحسين غريب الدار و الوطن

[صفحه ۶۱]

غديره ابن داغر حلی

اشاره

درود خدا بر گروهی باد که- در برابر خواسته های آن-
فراز و نشیب بیابان در هم نور دیده می شود.
آهنگ دیدار از فرمانروای گروندگان را در بارگاهی دارند
که پایه ستون های آن را بر پیشانی اختران سپهر نهاده اند.
بر بهترین مردم و در آستانی گام می نهند.
که روی آرندگان به آن جا- در نزد خداوند- گرمی اند-
در آنجا است جوانمرد زاده و برادر جوانمردی دیگر.

و شایسته جوانمیری و خداوندگار و پیشوای آن.
 هر سرافرازی که بینگاری- از کهنه و نو- ویژه اوست.
 و همه برتری‌ها- از آغاز تا انجام- در نامه او نگاشته می شود.
 مردمان پس از آن که پیامبر خود را از دست دادند.
 سرور و رهبر و بخشده آنان او است.
 آن گان که شیران- در نبردگاه- با یکدیگر بر می خورند و سپاهیان- با تکان دادن نیزه‌ها- از تار و پود گردو خاک رشته ای سیاه
 به هم می بافند.

[صفحه ۶۲]

آن گاه که می بینی گروه های مردم در برخورد گاه تیغ هاگرد آمده اند
 و هر گروهی تک تک از وابسته هایش را دستور به پرهیز می دهد.
 آن گاه که رزمندگان سخت کوش درنبردگاه سرگرم تاختن اند.
 - آن هم سوار بر اسبانی نیکو که، در دویدن به سوی پیکار، پیشگام و پیشاهنگ اند-
 و آن گاه که گوئی مردمی که در پهن دشت جنگ پراکنده اند.
 گردباد آشوب اند که وزیدن آن همه جا را تیره و تار می کند.
 و آن گاه که نیزه های آنان- چوب هایش از هم پاشیده.
 و نیام شمشیرها در هم بشکند.
 و آهن سر نیزه ها میان کله ها را نیام خود بگیرد.
 و پیکان تیرها در دل مردم بنشیند.
 آن گاه است که برادر محمد پیامبر را می نگری که زخم های شمشیر بر پیکر وی
 همچون نشانه هائی از تلاش و آزمایش- نمودار است.
 تیغ خود را در هنگام دیدار دشمن، زیر و بالا می کند
 و دلیران را به دام می افکند.
 همچون بازوی پیامبر هاشمی با شمشیر خویش چندان از وی پاسداری کرد
 که بازوهای خودش زخم بسیار برداشت.
 او بود بردارش- نه دیگران- و او تنها کسی بود که پیامبر-
 همان کشاینده و بربنده درها- در خانه او را به مسجد باز گذاشت
 و در باز پسین دیدار خود از خانه- در روز غدیر-
 کار سرپرستی رابه او داد و همه نیز گواه بودند.
 و چنین شد که روز غدیر- از خجستگی از- برجستگی یافت
 که فرخندگی های آن از شماره بیرون است.

[صفحه ۶۳]

چنین نمایش دادند که سفارش پیامبر ستوده را پذیرفته اند
ولی در دل خویش کینه خاندان محمد را نهان می داشتند.
تا آن گاه که پیامبر در گذشت و کینه های خود را
- در ستم به دست سپاهیانشان- آشکار کردند.
جانشینی پروردگار و سرپرست خویش را
با بینش های تاریک و راه گم کرده از او باز داشتند
فراسوی هم آمدند تا فاطمه را از رسیدن به حقش جلوگیری کنند
و به این گونه، زندگی او را با دلگیری هادر آمیختند
تا از اندوه جان سپرد و پس از مرگ.
فرزنداش را سر بردند و حسین را کشتند.
- و فردا- در میان توده ای گمراه- که تباهی در میانشان راهی دراز پیموده بود.
شوهر او را به ناسزا یاد کردند.
- راستی را- در میان گفته های پیشینیان به سخنی استادانه برخورد
که خوش دارم آن رایاورم.
"آیا بر فراز منبرهائی- آشکارا- به دشنام او می پردازید.
که چوب های آن را نیروی شمشیر او بر پای داشته و به هم پیوسته؟
ای خاندان محمد و ای سرورانی که- در برتری و استواری-
بر همه آفریدگان پیشی گرفتند!
شما چراغ های تاریکی ها هستید
و شما بهترین مردم و مایه سرافرازی آنانید.
و برجستگان آنان و بردباران
و دانشوران و فرزندگان و پارسایان و پرهیزگاران.

[صفحه ۶۴]

بندگان را سرورید
و در پیکارها به شیران می مانید
آن تلاش ها بود که راه راست را بر آفریدگان روشن ساخت
و خدا پرستان را در آن به گام زدن واداشت.
و اینک از سروده های (مغامس) مایه های دست نخورده ای را می نگرید
که از اندیشه ای سان دلبران گریز پای سرچشمه می گیرد

و همچشمی کنندگان و رشک برندگان با او نیز برتری آن‌ها را می‌پذیرند.
 بوئی از رسانائی شخصیت شما به آن‌ها رسیده و رسایش نموده
 و نمائی از زیبایی شما آن‌ها را آراسته گردانید و دل انگیز ترش ساخته است
 بر آن‌ها بانگ زده و آوای خویش را به آنها رسانیدم تا به پاسخ من شتافتند،
 به سان سنگی که چون چخماق آتش زنه به آن رسد اخگر خود را دریغ نمی‌دارد-
 بازاری داغ یافته و چون در ستایش شماست
 بیم نمی‌رود که گرمی بازارش را از دست بدهد.
 خدا بیامرزد هر که را- با خامه خویش- به آن یاری دهد
 و امید است از کمک آن بی بهره نگردد.
 برای گناهان بزرگ که با انجام آن‌ها آسایش از دلم رخت بربست
 و جانم ناآرام شد میانجی من باشید
 و برای همان لغزش‌ها که اگر بر کوه‌ها بار
 پاره پاره می‌شود و سنگ‌هایش می‌گدازد
 بسی دور است روانی از شفاعت نیای شما بی بهره بماند

[صفحه ۶۵]

که مهر علی را توشه ی خویش گرفته
 تا آنگاه که ابری همراه با تندر غران در کار بارش و ریزش است
 درود خدا بر شما باد.
 پایان

نمونه ای از سروده های او و سرآغاز چکامه هایش

و هم از گفته های او چکامه ای است پیرامون ۹۲ بیت و از آن میان
 با این که ناگواری‌ها یکی بر جای دیگری می‌نشیند
 و گرفتاری‌های جهان فریبنده برسرما می‌ریزد چگونه توان با تندرستی زیست؟
 پایداری بر چند گانگی سرشت‌ها
 و امید به رهائی برای مرد دشوار می‌نماید
 ساده ترین زندگی و آنچه اکنون هست
 جای چون و چرا ندارد و آن چه می‌رسد نیز دور نیست.
 روزگار، دگرگونی‌هایی را در خود نهفته و- اگر ببیندیشند-
 در هیچ کدام از رنگ‌ها- برای دلدادگانش- بهره‌مندی به بار نمی‌آرد-
 آن کسی که فریب زندگی را بخورد خردمند نیست،

خردمند آن است که در کارها بیاندیشد
ای نا آگاه مرگ نا آگاه نیست
هر چه خواهی زندگی کن که تو را می جوید.
بازیگری ات را آشکار کردی چرا که روزگار تو با خوشبختی و درخشندگی همراه
و نهال جوانی بس خرم و شاداب است
چون پیش آمدهای ناگوار فرا رسد
و اهریمن پیری بر فرشته جوانی چیرگی یابد کجا یآوری توانی یافت؟
گزندهائی که ها هنگام مرگ - چشم به راه جوانمرد است.

[صفحه ۶۶]

از دیده دانش او پوشیده و اندازه زندگی اش - در نامه سرنوشت - نگاشته آمده
روزی او - از میان همه پدیده ها - اندازه گیری و شمرده شده
و با این همه می بینی - برای گذران زندگی - سخت تلاش می کند
روزگار همیشه در کوشش است
و آبتن پیش آمدها و ناگواری برای آفریدگان.
آن کس که از روی آوردن آن دل را شادمان دارد
از پشت کردن آن دلگیر خواهد شد
بهترین آفریدگان - خاندان محمد - را بنگر که چگونه
گرد بادی - پر از خاک تیره بختی - پیرامون آنان را فرو پوشاند
از خود پیامبر بگیر که - کسانی از گروه یارانش -
منش درستی را در باره نزدیکانش روا نداشتند
و پس از آن که از پذیرفتن فرمان و سفارش او سر باز زدند - که پنداری سخن او را دروغ می شمردند -
حق گزاری او را درباره شیر خدا
که در غدیر خم دستیار و یاور او بود، فراموش کردند.
تا روزی چند در میان ایشان زیست و با دلگیری -
و به گونه ای که ایشان نیز برو خشمناک بودند - در گذشت...
"تا به این جا می رسد که سوگنامه او است برای دخترزاده پیامبر، پیشوای ما - درود بر وی: -"
پدرم فدای آن رهبر که در کربلا، زیر شکنجه سخت ستم می دید
مردم را به راه راست می خواند و کسی او را پاسخ شایسته نمی گفت.
پدرم فدای آن تن تنها که هیچکس را دل بر او نسوخت.

[صفحه ۶۷]

از تشنگی گله کرد و آب در کنار او بود.
 پدرم فدای آن که دوست پیامبر - محمد - بود
 و محمد نیز دوست خدا
 کربلا آیا دختر زاده پاک پیامبر - آشکار در خاک تو کشته می شود؟
 چه شگفتی ها از این باید داشت.
 تو را جز کرب (رنج) و بلا (گرفتاری) نتوان نامید
 که همه مردم از هراسش آزرده دلند.
 بر او اندوه می برم - که با آن تشنگی سخت و توان فرسای سرنگون شد و بر خاک خفت
 بر او اندوه می برم که در کرانه های فرات افتاده
 و باد شمال - از این سوی و آن سوی خس و خاشاک را بر پیکر او می پاشید.
 بر او اندوه می برم که - ستوران - استخوان های او را در هم کوفتند و در پیرامون او پای به زمین کوبیدند و به تاخت پرداختند
 بر او اندوه می برم که سرش را جدا کردند
 و موی چهره اش را - از خون پاکش - رنگین ساختند.
 بر او اندوه می برم که زره از تن او به در کرده
 و سراپرده هایش را به یغما بردند.
 بر پرد گیان حسینی اندوه می برم که - ماتمزه و پراکنده - چنان شدند
 که دل ها برای آنان بر هراس افتاد.
 ولی تا آنگاه که سر از پیکر او با تیغ بریدند
 هیچ گونه بیمی او را از راه خود باز نگردانید.
 خدا را، که چه بسیار چهره ها از سر بی تابی در برابرش سیلی خورد و گریبان ها چاک زده شد.)

[صفحه ۴۸]

هر چه را فراموش کنم، زینب پاک را از یاد نمی برم
 که می گریست، روسری او را ربوده بودند و خدای را می خواند و زاری می کرد - و ناگواری ها در کرانه های فرات.
 او را اندوهگین ساخته سرشک وی روان بود -
 برادر کم پس از تو زندگی خوشی نخواهم داشت و مرگی زودرس - به ناگهان - مرا در خواهد یافت.
 : برادر کم پس از تو کیست که این نادانان را از سر من دور سازد؟ آواز مرا بشنود و پاسخ بگوید؟
 اندوه من کوه های را می گدازد
 و یاد یوسف را از دل یعقوب به در می برد.

استاد مغاس پسر داغر حلی است، شماره ای چند از زندگی نامه هائی که در روزگار ما نگارش یافته- با یاد مغاس- از مهر تبار خداوند- درود خدا بر ایشان- سرشار شده است همچون "الحصون المنيعه- باروهای بلند" از استاد دانشمند علی آل کاشف الغطا و "الطليعه" از دانشمند سماوی و "ببلیات" از سخنور یعقوبی. چنانکه پیشوای ما فخرالدین طریحی در "المنتخب" و ادیب سپاهانی در "التحفه الناصریه = ارمغان ناصری" بخشی از سروده های او را آورده اند و شماره ای چند از جنگ ها نیز سروده های او را در خود گنجانیده اند که لبالب است از ستایش و سوکنامه خاندان وحی و پیشوایان راستین- درود های خدا بر ایشان- تاجائی که استاد سماوی با گردآوری آنها دیوانی به نام وی فراهم کرده که به (۱۳۵۰ بیت) می رسد و شاید آنچه از سروده های وی از میان رفته، بسی بیش از این ها باشد.

او از کسانی است که با دلباختگی خویش- در راه دوستی خاندان پیامبر- سروده های بسیاری درباره آنان دارد، جز این که روزگار یاد جاودانه او را به دست فراموشی سپرده و شاید همین که او، تنها روی به ایشان درود بر آنان- آورده و پیوند از دیگران بریده خود انگیزه شده تا در پاره ای از زندگی نامه ها یا نگارش

[صفحه ۶۹]

های گسترده- به خامه نویسندگانی که مهر آنان را در دل ندارند- نامی از وی به میان نیاید، که درباره بسیاری دیگر- همانند ابن داغر- همین رفتار را پیش گرفتند که یا هیچ نامی از آنان نبردند یا به گونه ای کوچک و ناچیز شناساندند و آن گاه در بزرگ ساختن مردمی داد سخن دادند که از دیدگاه فرهنگ و برتری در پایگاهی فروتر جای داشتند که راستی تاریخ- با پست و بلند نمودن های نابجا و زیر و رو بردن های ناسزا- چه بیشمار تبهکاری ها کرده است.

استاد مغاس وابسته به یکی از تیره های تازیان است که پیرامون فراخ سرای حله به سر می بردند و او خود برای فرا گرفتن آموزش ها به حله رفت و آنجا را بدرود نکرد تا زندگی اش به گونه ای به سر آمد که سراینده ای سخنور بود- در میانه های سده نهم- و سروده هایش نشان می دهد که گذشته از چیره دستی در همه زمینه های سرایندگی در پهن سخنوری نیز راهی در از پیموده، می گوید:

"گاهی ستایشگرانه به سخن سرائی می پردازم

و یک چند نیز در سخنرانی ها به پراکندن گفته ها سرگرم می شوم"

پدرش داغر نیز از سرایندگان و دروستان خاندان بود و فرزند خویش را سخنسرائی آموخت و بر دوستی پاک تبار پیامبر پرورش داد چنانکه در هنگام یاد از این گفتارش بیاید:

"اندیشه ام را در ستایشگری شما به کار گرفتم

تا در این کار- آموزگار من گردید و پدرم نیز در این باره سفارش ها کرد"

درود خدا بر پدر و پسر باد و اینک سرآغاز چکامه های او را که در جنگ های ادبی یافته ایم با یادی از شماره بیت های آن می آوریم:

"دروستدار روزگار در تلاش خود باری گران را بر می دارد، مرگ را به سوی او می رانند و او همچنان سرگرم تکاپو است" ۹۳.

بیت

"آنچه را در کارنامه او به شمار آمده یاد آورد، از راه نادرست بگشت

[صفحه ۷۰]

و از این که باز کیفی بر سزای او افزوده شود پرهیز کرد ۹۲. "بیت
 "چشم گشاده ای و از سر نادانی لاف پرهیزکاری می زنی اگر از این دعوی باز نایستی خود به خود بیهودگی اشت آشکار است"
 ۸۱ بیت
 "در آن هنگام که برف پیری دستار و روسری سپید بر سرش بست، گمان می کنی گامی در راه راست خواهند نهاد؟" ۹۰ بیت
 "پس از آن که موهایت به سپیدی گرائید، باز در جستجوی گیتی هستی؟
 و به یاد روزها و شب هائی که رفت می افتی "؟ ۹۲ بیت
 - گزیده ای از این چکامه را در "منتخب" ج ۲ ص ۲۵ از چاپ بمبئی توان یافت -
 "گردش رویدادها، رگ و پی را از هم گسیخت
 و گیجگاهم نشانه تیر ناگواری ها گردید
 دست روزگار رشته نیروهایم را برید
 و هر چه را روزگار ببرد به هم گره نتوان زد -" ۷۷ بیت
 - که این چکامه را نیز پیشوای ما طریحی در "منتخب ج ۲- ص ۳۶" آورده است -
 "جهانا افسار کار خویش را به دست دیگری سپردم
 و این برای آن بود که از بخشش و توانگری ات به رنج افتادم" ۹۹ بیت
 - که همه این چکامه را نیز در "منتخب ج ۲ ص ۵۸" توان یافت -
 "اشک های پیایی خود را- در هر شامگاه و بامداد-
 بر فرزندان پیامبر راهنما فرومی ریزم.
 ای دوست پرده غم از چهره دلم بر کنار نرفته
 و اندوه من پایان نمی پذیرد" ۱۰۵ بیت -

[صفحه ۷۱]

"خواب از بستم گریخته
 واندوه، دلم را می سوزاند
 در ماتم آن که پسر زیاد کشتش
 زندگی من با سختی می گذرد. " ۶۲ بیت
 "کاش من فدای حسین می شدم
 که در کربلارگ های گردنش را بریدند
 با چشمی شمر را می نگرد
 و با چشمی پرد گیان خود را میان دو سپاه -" ۱۰۶ بیت -
 "گریستم ولی نه برای شادابی جوانی

و نه برای آنچه از آشیانه ای ویران بر جای مانده
و نه برای از دست دادن زندگی پاکیزه
و نه از جدائی لیلی و عذرا- " ۸۰ بیت-
"تو را که یار گرفتم نه برای شیفگی به روی تو بود،
از من جدائی گزین که دیگری در هوس تو دلباخته- " ۸۸ بیت-
"جوانی با آن همه نیکوئی- رخت بر بست
جدائی از آن بر دل ها گران است " ۸۱ بیت
"جوانی پر شادابی را انگیزه ای از تو باز ستاند،
آیا هنوز هم سپید اندامان نیکو روی را دوست دارد- "؟ ۷۵ بیت-
در این سخنان نیز بزرگترین پیامبران را می ستاید- که درود آفرین خدا بر او و خاندانش-
ای راننده ستوران راهوار بر آستان پیامبر برگزیده بایست

[صفحه ۷۲]

بر آستان کسی بایست که بهترین بر انگیختگان و بهترین پیامگزاران است
" " " " "از میان تیره مضر برانگیخته شده
" " " " "راستگوی است و منش او در نامه های آشمان پیشین آمده
" " " " "ارمغانی از نیکی و مهربانی پروردگار است
" " " " "پیامبری پاک نژاد و برگزیده از سرزمین سنگلاخ ها است.
آدم او را به گونه فروغی در میان چار تن دیگر دید که نزدیک به پایگاه تخت در جهان نهان همچون مرواریدها می درخشیدند
پس گفت: پروردگارا این کیست؟
و پاسخی از سر مهربانی شنید که هیچ چون و چرائی در آن نبود:
"اینان دوستان منند و زادگان شما،
دیده را به آنان روشن دار و دل را خرسند.
سوگند به آنان، که اگر جایگاه ایشان چنانچه من می نگرم نبود
البته گنبدهای گردون به گردش در نمی آمدند.
هرگز خورشید هم نبود و ماه و اختران فروزان هم،
و چشم انداز آسمان و پرتوهای آفتاب هم،
و سپهر و زمین هم،
نه ابرها برای مردم بر سر درختان- باران می فرستادند و
نه بهشت و دوزخ داغی در کار بود
تا دشمنان را هیزمش گردانم "
خداوند- به آنان که در جهان برین اند- گفت:

"آیا کسی هست تا به راستی- و نه دروغ- نام های آنان را به من گزارش دهد"؟

[صفحه ۷۳]

آنان پاسخ نگفتند

و آدم- با همان دانش که از خدای توانا گرفته بود- گزارش نام ها را داد.

پس خداوند به آنان که در جهان برین اند- گفت:

"همه در برابر آدم به خاک افتید، فرمان برید و از خشم من بپرهیزید."

خداوند- بر بنیاد همان نویدی که چشم می داشتیم

آن فروغ را در روی وی به درخشش واداشت

نوح به هواس افتاد و با پروردگارش به راز و نیاز برخاست تا به فرخندگی ایشان - بر روی تخته هائی که با زور ریسمان به هم می

پیوست- از آب رهائی یافت

ابراهیم نیز- در آن آتش دوزخی- خدای را به خجستگی ایشان خواند تا زبانه های آتشی که پیرامون بود فرو نشست.

و موسی- آنگاه که صاعقه فرود آمد-

خدا را به شکوه آنان سوگند داد تا از سر سختی رنج رهائی یافت.

آن فروغ همچنان از پستی به پشت دیگر رفت

و- در این جابه جا شدن ها- خدا از دستبرد پیش آمدها بر کنارش داشت

تا به عبد المطلب رسید و به دو نیمه شد

نیمی در عبد الله- پدر پیامبر جای گرفت و نیمی در ابو طالب- پدر علی

بخش نخست را خداوند روزی به درون آمنه کوچ داد

تا چندی بگذرد و هنگام زادن فرا رسد

و چون آن هنگام بیامد، بنیاد گمراهی، بی تابانه فرو ریخت و آگاهی

پیکار با دو گانه پرستی خوانده شد

ایوان خسرو شکافت و آتش های آنان به خاموش گرائید،

کیش های ناراست، شکست خود را بر زبان آوردند

[صفحه ۷۴]

اختران پادشاهان سرنگون گشت

و بت به آتش سوخت

تا محمد به چهل سالگی رسید

و پروردگارم او را در زبان وحی- با نامه ای آسمانی- بخواند

و او گفت هان- از سوی یک خدای خوان- تو را پاسخ می گویم

آنگاه او را بر همه آفریدگان- از تازیان و جز ایشان- برانگیخت
تا همراه با گواهان روشن- نمایش هائی آشکار داد
که از انجام مانده هایش ناتوان بودند
نه پروائی داشت و نه هراسی به او راه یافت
بزرگترین نمونه را به ایشان نمود
و شگفتا چرا ناسازگاری کردند؟
این از شگفت انگیزترین چیزها است
عمو زادگانش خواستند سپیده دم به خانه اش شبیخون زنند و فرستاده خدا
با گریختن- به مدینه- از دستشان جان به در برد
و بهترین آفریدگار- شیر خدا- جانفشانی نموده
تیغ به دست در بستر او به جایش آرمید
چون دیدند آنچه می جستند نیافتند برگشتند
و در پی فرستاده خدا-
هر چه سخت تر- به گردش پرداختند

[صفحه ۷۵]

پس عنکبوتی سر رسید و بر سر در غار آغاز تنیدن کرده
تار و پود آن را با زهر بیالود
تا خداوند آنان را از او دور گردانید
و آن گروه- سوار بر شترانی تازان- روی به بازگشت نهادند
و او گام خانه مردانی گذاشت
که در برابر دشمنانش به بهای جان خویش دست فرمانبری به وی دادند،
هر روز میان سرور آفریدگان و بت پرستان
گیر و داری در گرفت
- با یاری خداوند- چنان به پیکار ایشان می شتافت
که گفتی ماده شیر است در بیشه
آن در میان جوانمردانی همچون شیران
که پنجه هاشان نیزه بود
همه پناه گاه ها را برای رسیدن به تیغ های نیکو گرد برگشتند و برای
خودپناه گاهی به جز زره و سپر و شمشیر نخواستند
درستی، شادمان است و کیش راستین، خرامان
و دو گانه پرستی، اندوهگین و حق پوشی، در رنج

تا خداوند پیامبرش را- با نابودی آنان- آسوده گردانید
 که آسایش خودشان نیز در همین بازپسین گزند بود
 ای آن که نامه پیام آوری را با نام او به پایان بردند
 و پس از وی پیامبری به جهان نیامد،
 اگر تو بازپسین کسی هستی که وحی خداوندی را گرفت
 ولی- از دیدگاه برتری- در آغاز همگان جای داری
 برانگیختگان خدا در میان مردم پیشین
 مژده آمدنت را دادند و تو برای آنان نا آشنا نبودی

[صفحه ۷۶]

گواهی می دهم که تو- پیام خدا را- نیکو رساندی
 و یک روز هم آئین های بیهوده تو را به سوی خویش نکشید
 تا آن گاه خدای من تو را خواند و تو نیز از مهری که با او داشتی پذیرفتی
 که هر کس را دلداری بخواند سر باز نمی زند
 برای مردم- در کیش ایشان- جانشینی برگماشتی
 که پس از تو- در میانه- بهترین برگماشتگان بود
 ولی با او ناسازگاری نموده دیگری را بر جایش نشاندند و ندانستند آبی که از دل چشمه می جوشد همچون آبی نیست که میان چاه
 و حوض از دلو می چکد.
 و باز در همین زمینه می گوید:
 ای آنکه- سوار بر شتری تیز پا- میان را بر بسته
 به دیدار از آرامگاه بهترین مردمان- از تازیان و جز آنان- رهسپاری!
 - در دیدار از خانه خدا- همه ی کارهای بایسته را که به انجام رساندی و به آرزوهائی که داشتی دست یافتی
 و آرامگاه سرور ما، برانگیخته خدا
 و سرور آفریدگان- از دور و نزدیک- را که دیدار کردی
 به جای من نیز بایست و او را از زیان من هم درود بگوی
 چنانکه گوئی من خود در آنجایم.
 بر آنان که در گورستان بقیع به خاک رفته‌اند درود برسان که من شیفته و دیوانه کسانی از میان آنانم
 دلدادگی مرا در پهنه روزگار به آنان باز نمای
 و همراه با سرشگی که بر روی دو گونه سرازیر است بگوی:
 ای آنانکه- در دانش و کردار- راهبر آفریدگانید
 و در نژاد و بنیاد، پاکیزه ترین آنان!

[صفحه ۷۷]

رشته امید خوش را به شما بسته
و از میان همه به شما پیوسته ام.
در دوستی و پیروی از کیش راستین به شما نزدیک شده ام که اگر این پیوند مهر نبود نشانی از سرفرازی های شما را در خویش
نمی توانستم جست.
تا آن گاه که زنده باشم ستایشگری شما پیشه من و دیانت، همان راهی است که برای تلاش برگزیده ام، گمان خود را به به
نیکوکاری شما بسته ام
اگر روزگار مرا از دیدار آرامگاه شما باز داشت.
راستی را که دل من از کوی بازگشتنی نیست.
گوشت و استخوان من با دوستی شما آمیخته
و مهر شما در مغز و پی من روان گردیده است
از دشمنان شما دوری گزیده و کینه ام را ویژه آنان می گردانم،
راستی و دوستی خویش را برای شما گذارده و شادمانی ام او را در ستایشگری شما می شناسم.
گاهی ستایشگرانه به سخن سرائی می پردازم
و یک چند نیز در سخنرانی ها به پراکندن گفته ها سرگرم می شوم.
تا- در برابر سروده هائی زرین که درباره شما آورده ام-
سخنان ناساز با آن راهمچون خر مهره ای بنمایم
اندیشه ام را در ستایشگری شما به کار انداختم تا- در این کار آموزگار من گردید
و پدرم در این باره سفارش ها کرد.

[صفحه ۷۸]

اکنون آیا در برابر کارهائی که دیگر جاها کرده ام
من توانم با دستیاری شما به رستگاری رسم؟
مغامسا این سروده های ستایشگرانه ات از آنان را نگاهدار
و در برابر از خداوند پاداش بخواه

[صفحه ۷۹]

اصل پاره ای از سروده ها

یادداشت دوم

در بخش گذشته، بر رویهم بیش از (۱۵۰) بیت از سروده های ابن داغر را که نگارنده آورده به پاسی بر گرداندم و در این جا اصل پاره ای از آن ها را یاد می کنم و چون و چند کار را نیز در ص ۵۹ روشن ساخته ام و نیازی به بازگوئی نمی بینم.

حیاالاله کتیه مرتادها

یطوی له سهل الفلاو و هادها

و الشهب تغمد فی الروس نصولها

و السمر تصعد فی النفوس صعادها

کیف السلامه و الخطوب تنوب

و مصائب الدنیا الغرور تصوب؟

محب الیالی فی مساعیه متعب

یساق الیه حتفه و هو یداب

تذکر ما احصى الکتاب فتابا

و حاذر من مس العذاب عقابا

اصبحت للتقوی بجهلک تدعی

دعواک باطله اذالم تقلع

هل حین عممه المسیب و قنعا؟

اتراه یصنع فی الهدایه مصنعا؟

اتطلب دنیا بعد شیب قذال؟

و تذکر ایاما مضت و لیالی؟

فصلت صروف الحادثات مفاصلی

واصاب سهم النائبات مقاتلی

لغیرک یا دنیا ثنیت عنانی

و ذاک لامر عن غناک عنانی

لبنى الهادى مناحى

فى غدوى و رواحى

هجر الغمض و سادى

و كوى الحزن فوادى

ليتنى كنت فداء للحسين

و هو بالطف قطع الودجين

بكيت و مالريعان الشباب

و لا لدروس منزله خراب

صحبتك لا انى بودك مغرم

فبينى فغيرنى فى هواك المقيم

رحل الشباب و انه لكريم

و فراغه عند النفوس عظيم

ازال الشباب الغض عنك مزيل

فهل انت للبيض الحسان خليل؟

عرج على المصطفى يا سائق النجب

عرج على خير مبعوث و خير نبى

عافوا المعافل للبيض الحسان فما

معافل القوم غير البيض و اليلب

فالحق فى فرح و الدين فى مرح

و الشرك فى ترح و الكفر فى نصب

[صفحه ۸۰]

اشاره

آن آفتاب است؟ یا فروغ آن آرامگاه می درخشد؟
 آن مشک است؟ یا بوی خوش جانشین پیامبر به ما می رسد؟
 آن دریای بخشش است؟ یا گلزاری که نمونه راهبری را در خویش گنجانده؟
 و آدم است یا نوح که راز خداوند نگاهبان همه و توانا بود؟ داود است؟
 یا پیامبر پس از او - سلیمان؟
 هارون است؟ یا موسی - با چوبدستی او - یا مسیح؟
 آیا این برگزیده - ستوده ترین پیامبران - احمد است یا جانشین او - علی؟ که در دودمان هاشم و اسمعیل پرورش یافته؟
 سپهر سرفرازی را گرد بر گرفته و در تاریکی همچون ماه دو هفته می درخشد
 و - در میان مردم - به آفتاب و به آسمان هائی از زیبایی می ماند.
 دوست دوست خدایا بگوراز راز او
 و پیکر پدیده ای که روان آفریدگان است.
 روز غدیر، گواه گفتاری در برگزیدن او بود

[صفحه ۸۱]

و ستایش خداوند از او - در یادآور نامه‌ای آشکار (قرآن) - هویدا است. پیشوائی که اگر آدمی مهر او را در دل پرورد و در
 بازگشت پس از مرگ بیارد
 کفه نیکی هایش خواهد چربید.
 او را پیروانی است که همچون اختران می درخشند
 و میان همه جهانیان هویدا هستند.
 چون به گفتگو نشینند، سخن راست را در لابلای گفته هائی باید جست که از دهان آنان برآید
 - به یاری آن - روشنائی، آشکار و زبان شیوا، گویا می گردد.
 اگر - در آئین خویش - به کشمکش و زد و خورد برخاستند
 دشمن رانده شده - که چابک و چالاک هم هست - روی برمی گرداند.
 ای درفش راهنمائی درودی از دل درست بر تو باد
 که همچنان درآیند و روند باشد.
 چکامه نیز از او بیاید که در آن می گوید:
 "سرپرستی است که مردم در غدیر خم دست فرمانبری به او داده
 و - بر سر این کار - گردن های بالا داشته خویش را فرود آوردند".

سنجش برداشت هایش با دیگر پیشوایان سنی و شیعه، سخنی در پیرامون دانش امامان استاد حافظ رضی الدین رجب پسر محمد پسر رجب برسی حلی است از دانشوران عارف مشرب امامی و از فقیهانی که در دانش هائی چند دست داشته- با آن برتری آشکارش در هنر حدیث و پیشروی در ادبیات و سخن سرائی‌های نیکو و چیرگی در دانش حروف و رازهای آن و بیرون کشیدن سودهایش- از این

[صفحه ۸۲]

روی می بینی نوشته هایش سرشار است از پژوهش ها و موشکافی‌ها. در عرفان و حروف روش های ویژه ای برگزیده و هم در دوستی پیشوایان کیش ما- درود بر ایشان- برداشت ها و نگرش هائی دارد که برخی نمی پسندند و او را تندرو و گزاف گوی می شمارند ولی جایگاهائی را که وی برای آنان- درود بر ایشان- شناخته- در همه جا- به تندروی نمی انجامد و پایگاه پیام آوری هم نیست چنانچه از سرور ما- فرمانروای گروندگان درود بر او باد- گزارش کرده اند که گفت " : از گزاف گوئی درباره ما بپرهیزند، بگوئید ما بندگانی هستیم که پروردگارداریم و در برتری ما هر گونه خواهید به سخن پردازید " . و پیشوای راستگو- امام صادق درود بر او باد گفت " : برای ما پروردگاری بشناسید که به سوی او باز می گردیم و درباره ما- هر گونه خواهید به سخن پردازید " . و هم وی که درود بر او باد- گفت " : ما را از آفریدگان بشمارید و هر گونه خواهید درباره ما سخن کنید که به آنجا که باید نخواهید رسید " .

کجا می توانیم مرز برتری ها و سرافرازی هائی را بنگریم که پروردگار پاک به ایشان بخشیده است؟ و کی می توانیم از همگی سر بلندی هائی آگاه شویم که خداوند ویژه آنان گردانیده؟ از آن منش های برجسته؟ و جانی با مایه های پر ارج؟ و روانی با نمایش های آسمانی؟ و خوی های بزرگوارانه؟ و جوانمردی ها و ستودگی ها "؟ و کیست که به شناسائی امام رسد؟ یا او را برگزیند؟ نه نه خردها گمراه می شود و بردباری ها سرگردان و مغزها پریشان و دیده ها نابینا، بزرگان خرد می شوند و فرزندگان در می مانند و بردباران گام واپس می نهند و سخنرانان زمینه گفتار را تنگ می یابند، کار خردمندان به نادانی می کشد، زبان سرایندگان بند می آید، سخنوران، ناتوان می گردند و غز سخنان به ستوه می آیند از این که یای از جایگاه های او را بنمایند- یا یکی از برتری هایش را- همگان ناتوانی

[صفحه ۸۳]

و کوتاهی خود را به زبان می آرند. چگونه می توان همه منش هایش را دریافت یا ژرفای هستی او را باز نمود یا چیزی از کار او پی برد یا کسی را جست که بر جایش بنشیند و همچون او بی نیازی ببخشد؟ نه چگونه و کجا؟ او همچون اختری است که کسانی خواهند در دست گیرند و چگونگی او را باز گویند. در این جا گزینش را چه کار و کجا می توان مانند این را یافت "؟

از همین روی می بینی بسیاری از دانشوران ما که در شناخت رازها پژوهشگر بوده اند این جایگاه ها- و جز آن از جایگاه هائی- را سزاوار پیشوایان راستین- درود های خدا بر ایشان- می دانند که دیگران آن برداشت ها را بر خویش هموار نمی کنند، در میان دانشمندان قم کسانی بوده اند که هر که را چیزی از این رازها باز می گفته از تندروان می شناخته اند تا جائی که گوینده ایشان گفته: نخستین گام از گزاف گوئی آن است که پیامبر درود و آفرین خدا بر وی و

[صفحه ۸۴]

خاندانش- را از فراموشکاری بر کنار بشماریم تا پژوهشگران پس از ایشان آمدند و- با شناخت حقیقت- بسی از سخنان ناچیز کننده را کنار نهادند و این درد سری ایت که بسیاری از مردان بینش- همچون برسی- دچار آن بوده اند و

[صفحه ۸۵]

همیشه هر دو گروه در سوی ناساز با یکدیگر می زیسته اند و نبرد- به سخت ترین گونه‌ای- میانشان دنباله داشته- که آشتی بهتر است-

[صفحه ۸۶]

جان سخن آن که روان ها در رو برو شدن با حقیقت های استوار- بر بنیادهای سرشت ها و آمادگی های خود- جدائی هائی با یکدیگر دارند، رازهای پیچیده بر برخی از آنها گران می آید و برخی دیگر نیز- برای گنجاندن آن در خویش- کشش و گسترش فراوانی می نماید و خیلی ساده است که گروه نخستین به آنچه نمی داند تن در ندهد و دسته دوم نیز بر بنیاد دانش خود نتواند آن چه را به استواری شناخته، نادرست انگارد و این جا، پای ناسازگاری ها به میان آید و بازار کین توزی داغ می شود، ما کوشش هائی را که هر یک از دو گروه به کار انداخته اند بزرگ می داریم زیرا می دانیم آرمان هائی نیکو داشته و در جستجوی راستی در کناره های راه گام می زده اند و می گوئیم ":

بر آدمی است که به اندازه خود بکوشد ولی پیروزی او بر خودش نیست ".

هان راستی را که مردمان کان هائی هستند همچو کان های زر و سیم و این سخن دیگر را نیز چندان از پیشوایان خاندان پیامبر- درود بر ایشان- گزارش کرده اند که نمی توان گفتار آنان ندانست " : به راستی کار ما یا سخن ما دشوار و پیچیده است که هیچ کس بر خویشتن همواره نخواهد کرد مگر پیامبری برانگیخته یا فرشته ای نزدیک به آستان خداوند یا کسی که ایمان آورده و خداوند دل او را در باور داشتن و گرویدن بیازموده " پس به بد گوئی از دانشمندان کیش خود نمی پردازیم و گستاخی به پیشگاه مردان بینش را روا نمی داریم و هیچ کسی رانمی نکویم که چرا به پایگاه کسی که از او برتر است راه نیافته زیرا " خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانائی اش تکلیف نمی کند " سرور ما فرمانروای گروندگان- (ع)- گفت " : اگر بنشینم و آن چه را از دهان محمد درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- شنوده ام برای شما باز گو کنم از نزد من بیرون

[صفحه ۸۷]

می شوید و می گوئید به راستی علی درغگو ترین درغگویان است "

و پیشوای ما- سرور سجده کار (= سجادع)- گفت " : اگر ابوذر آنچه را در دل سلمان بود می دانست او را می کست، با آن که برانگیخته خدا (ص) میان آن دو تن برادری انداخت و بر این بنیاد چه گمانی به آفریدگان دیگر دارید " ؟ همه را خداوند نوید نیکو داده و آنان را که (در راه او) به کوشش و پیکار برخاستند بر خانه نشینان- با پاداشی بزرگ- برتری نهاده است.

و همین زمینه است که سرور ما پیشوای سجده کار، زیور پرستندگان

(= زین العابدین) (ع) با سخن سر بسته اش بازمی نماید:

"من گوهرهای دانش خویش را پوشیده می دارم

تا نادانان- با دیدن حقیقت- فریفته نگردند

در این راه، علی پیشاهنگ من بود

و به حسین- و پیش از او حسن- همین را سفارش کرد

بسا از گوهرهای دانش را اگر آشکار سازم

به من می گویند تو از بت پرستانی.

و- مردانی مسلمان- ریختن خون مرا روا می شمارند

و- بدین سان زشت ترین کاری را که انجام می دهند زیبا می انگارند.

"سرور ما این در "اعیان الشیعه- ارجمندان شیعه ج ۳۱ ص ۱۹۳ تا ۲۰۵" در زندگی نامه این مرد- بررسی- سخنانی دارد که از

مرز آنچه گفتیم فراتر نمی رود و از انگیزه های که وی را برای آن نکوهیده "پشتگرمی او است به حروف و شماره ها که با

دستیاری آن نه می توان کار روشنگری را به انجام رساند

[صفحه ۸۸]

و نه راهنمایی می شود خواست " و ما هر چند در این باره با امین همداستانیم ولی این هم هست که بررسی- و کسانی از دانشمندان

همچون ابن شهر آشوب و پس از او را که به وی رفته اند- در گام نهادن در این زمینه ها نباید گناهکارشمرد چون کارشان برای

پاسخ دادن به کسانی از حروف شناسان سنی بوده که از این شیوه در زمینه های همانند به زیان ما سود می جسته اند. و او با در

آمدن از راه خودشان خواسته است راه را بر آنها ببندد چنانچه عییدی مالکی در "عمده التحقيق = پشتوانه بررسی ها ص ۱۵۵" می

نویسد: "برخی از حروف شناسان گفته اند: آئین خاندان بوبکر تا پایان گیتی با ارجمندی پایدار خواهد ماند و این را از راز گفتار

خدای برتر از هر پندار باید دریافت که (فی ذریتی = در میان فرزندان من) چرا که شماره آن بر بنیاد جمل کبیر من شود) ۱۴۱۰

(که گمان می رود پس از آن گیتی نابود گردد- چنانکه برخی گفته اند- پس پیوسته و تا جهان برپا است- آنان با ارجمندی و

سرودی خواهند زیست، مصطفی لطف اله در دفتر دیوان مصر سمت روزنامه چی داشت- و پیشرو کاوشگران می بود- از گفتار

خداوندی "لا یلبثون خلافاک الا قلیلا = پس از تو، به جز اندکی درنگ نمی کنند" این مدت را بیرون کشیده و می گوید: اگر-

از حروف این فراز- مکررات را ندیده بگیریم می ماند (ل ا ی ب ث و ن خ ف ک ق) و این ها یازده حرف است که شماره ی آن

ها- بر بنیاد جمل بزرگ- می شود: ۱۳۹۹- پس شماره خود حروف را- که ۱۱ بود، به آن می افزایم، آنچه به دست می آید ۱۴۱۰

است- و برابر با شماره این فراز از گفتار خداوندی "ذریتی = زادگان من- " از بازپسین جای مانده ی برجستگان، استاد ما استاد

یوسف فیشی- خدا بیامرز- شنیدم می گفت: محمد بکری بزرگ گفت: کسی از پشت ما به در می آید که با عیسی پسر مریم

[صفحه ۸۹]

بر یک جا نماز می نشیند و این نیز ما را یاری می دهد تا درستی آن برداشت را بهتر دریابیم "

پایان

نمی دانم سرور ما این چه می خواسته بگوید نوشته " : در سرشت او - برسی - چیزهائی ناسنجیده هست و در نگارش های وی آشفته گی ها و پاشیدگی ها و رنگی از تندروی می یابیم که هیچ انگیزه و شالوده درستی ندارد و هر چندی توان سخنانش را به گونه ای نیکو وانمود و بازگو کرد باز هم تهی از زیان نیست ". ای کاش سید، چیزی کی از آن نمودارهای ناسنجیده را که در سرشت سراینده برجسته ما یافته سر بسته باز می نمود تا سخن وی بی دلیل نماید، و پس از این که با زبان خود می گوید؟ " : من توان سخنان وی را به گونه ای درست، بازگو و وانمود کرد " چه انگیزه ای بوده که آن را از آشفته و پریشان گوئی وی شمرده؟ و این حدیث را فرموده کرده که " کار برادرت را بر بهترین گونه آن پندار ". چه زیانی داشت که آن را به همان سان بازگو می کرد؟ با این که ما چندی از نگاشته های برسی را زیر و رو کردیم و گواهی بر گفته امین نیافتم و بخشی سودمند از سروده های پاکیزه او در ستایش و سوک خاندان پیامبر - درود بر ایشان - را نیز که پس از این خواهی دید چیزی ندارد جز با بازنمائی برتری هایشان که میان هر دو گروه - شیعه و سنی - جای چون و چرا نیست و یا ستایش های نیکوئی از آنان که از پایگاه بر ترشان فروتر است، پس تندروی هائی که برخی می گویند داشته چگونه توان یافت؟ و آن گزاف گوئی هائی که سید دروی سراغ کرده کجا بوده؟ برسی در نوشته هایش نیز به همان راهی می رود که در سروده های پذیرفتنی اش. پس پریشان گوئی و تند روی و گفتار زیان که سرور ارجمندان (= سید الاعیان) پنداشته چه کسی بر وی بسته است.

ولی این که او را برای درست کردن درود نامه ها و دیدار نامه ها

[صفحه ۹۰]

نکو هیده و گفته " : از دیگر کارهای ناپسندش درست کردن درود نامه ها و دیدار نامه ها است برای آنان، که اگر هم گیریم - به گونه ای که نگارنده ریاض (= گلزارها) گوید - در شیوائی دست بالا ندارد باز هم نیازی به آن نبود زیرا آنچه از خودشان رسیده ما را از ساخته های دیگران بی نیاز می دارد ". این خرده گیری ها هنگامی پذیرفتنی است که سازنده درود نامه ها و دیدار نامه ها (= زیارات و صلوات) مردم را به گمان بیفکند که آنها از خود امامان رسیده و دستور ویژه ای درباره آنها آمده و گرنه چه ما را باز می دارد که بگوئیم هر کس درود هائی را که خدای برتر از هر پندار بر زبان او روان گردانیده آشکار سازد؟ بی اینکه آن را به امامان ببندد یا خواندن آن راهمچون کارهائی بشمارد که که در خود آئین بوده است؟ که بسیاری از مهین دانشوران از هر دو گروه - پیش از برسی و پس از وی - همین شیوه را داشته اند و گوش جهان نشنید که هیچ کس - از برجستگان توده - آنان را در خور سرزنش شمارد.

ولی این که سرور ما می گوید " : به راستی در نوشته های او سود فراوان نیست و پاره ای از آنها نیز زیانمند است، خداوند را در میان آفریدگانش کارها است و خدای از ما و او بگذرد ". و این نیز سخنی است که نه به دلخواه وی از خامه اش تراویده - خدا از ما و او بگذرد.

نگاشته های ارزنده وی:

[صفحه ۹۱]

۲- مشارق الامان و لباب حقایق الایمان- که به سال ۸۱۳ نگارش یافته.

۳- رساله فی الصلوات علی النبی و آله المعصومین.

۴- رساله فی زیاره امیرالمومنین = دیدار نامه ای بلند برای فرمانروای گروندگان " که به گفته استاد و بزرگ ما- نگارنده " ریاض " در زیبایی و روانی و نرمی و شیوایی نامور است و برتر از آن نمی توان یافت.

۵- " رساله اللعنه من الاسرار الاسماء و الصفات و الحروف و الایات و الدعوات " که سودها در آن و چنانچه بزرگ و استاد ما نگارنده " ریاض " گفته از سخنان ناآشنا تهی نیست.

۶- " الدر الثمین فی خمسماه آیه نزلت فی مولانا امیرالمومنین باتفاق اکثر المفسرین من اهل الدین " که ملا محمد تقی زنجانی در نگاشته خود " طریق النجاه = راه رستگاری " از آن گزارش آورده است.

۷- " اسرار النبی و فاطمه و الائمہ علیهم السلام "

۸- لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید فی اصول العقاید.

۹- تفسیر سوره الاخلاص.

۱۰- رساله مختصره فی التوحید و الصوات علی النبی و آله

[صفحه ۹۲]

۱۱- کتاب فی مولد النبی و علی و فاطمه و فضائلهم

۱۲- کتاب فی فضائل امیر المومنین- که از آنچه در شماره ۱ نامبردم جدا است.

۱۳- کتاب الالفین وصف ساده الکونین

سروده های بررسی در ستایش و سوگ راهبران دین و بررسی های تاریخی و ادبی در پیرامون آنها

اشاره

حافظ بررسی سروده های پاکیزه ای دارد که بیشتر-و شاید همه آنها- در ستایش پاک ترین پیامبران است و دودمان پاکیزه او- درودهای خدا برایشان- واژه حافظ را نام شعری خود گردانیده و از میان سروده هایش که بزرگ ترین پیامبران- درود و آفرین خدا بر او خاندانش- را می ستاید جایی است که گوید: ۲ " چشم انداز خاوران را تو فروغ بخشیدی و دانش منطق (یا خود سخن) در گرو نطق و گفتار تو است.

تو بودی و آدم در کار نبود

زیرا او پدید آمدی "

که در این بیت- به گونه ای سر بسته- سخنی را بسا می نماید که از پیامبر- (ص)- رسیده " : من از همه مردمان زودتر آفریده و دیرتر برانگیخته گردیدم "

[صفحه ۹۳]

که آن را کسانی از گزارشگران آورده اند همچون: ابن سعد در "طبقات" و طبری در تفسیر خود ج ۲۱ ص ۷۹ و بو نعیم در "الدلائل = نشانه ها- ج ۱ ص ۶" و ابن کثیر در تاریخ خود ج ۲ ص ۳۰۷ و غزالی در "المضنون = آنچه باید دریغ داشت" کوچک که در کنار "الانسان الکامل چاپ شده- ج ۲ ص ۹۷- و سیوطی در "الخصائص الکبری = ویژگی های بزرگ" ج ۱ ص ۳ و زرقانی در نامه روشنگر "مواهب = بخشش ها ج ۳ ص ۱۶۴"

در داستان معراج نیز آمده است (که خدا به پیامبر گفت "توبنده و پیک منی که از همه پیامبران زودتر بیافریدم و دیرتر برانگیختم" و هم از او- درود خدا بر وی و خاندانش باد- رسیده که گفت: نخستین چیزی که خدا بیافرید فروغ من بود".

این سخن دیگر را نیز چندان- با زنجیره های درست- از زبان پیامبر آورده اند که نمی توان گفتار او- (ص)- ندانست "من آن گاه پیامبر بودم که هنوز آدم میان آب و گل بود" یا میان روان و کالبد "یا میان آفرینش و دمیده شدن جان در وی"

"اگر تو نبودی نه پدیدها آفریده می شدند

و نه خاور و باختر هویدا می گشت"

و این جا نیز سر بسته سخنی را باز می نماید که گروهی از راه پسر عباس

[صفحه ۹۴]

آورده اند- همچون حاکم در "المستدرک ج ۲ ص ۶۱۵" و نیز بیهقی و طبرانی و سبکی و قسطلانی و عزامی و بلقینی و زرقانی و جز آنان- که گفت: خداوند به عیسی درود بر او- الهام کرد که ای عیسی به محمد بگرو و کسانی از پیروان او را دریابند بفرمای تا به او بگروند که اگر محمد نبود آدم را نمی آفریدم و اگر محمد نبود بهشت و دوزخ را نمی آفریدم.

از زبان عمر- پسر خطاب نیز گزارش شده که گفت: فرستاده خدا- (ص) گفت: چون آدم آن لغزش را گفت: پروردگارا تو را به محمد سوگند که مرا پیامرز، خدا گفت: ای آدم محمد را چگونه شناختی با اینکه او را نیافریده ام گفت پروردگارا از این روی چون مرا با دست توانای خویش آفریدی و از روان خود در من دمیدی سر برداشتم و تخت گاه جهان نهان را نگرستم که بر پایه های آن نوشته بود: خدائی جز خدای یکتا نیست و محمد برانگیخته خداست. پس دانستم تو تنها نام کسی را بر نام خویش می افزائی که از همه آفریدگانت دوست ترداری، خدا گفت ای آدم راست گفتی به راستی او دوست ترین آفریدگان است نزد من، مرا بحق او بخوان که آمرزیدمت و اگر محمد نبود تو را نمی- آفریدم.

"میم تو مفتاح (= کلید) سراسر هستی است.

[صفحه ۹۵]

و میم تو به منتهی (= پایان وجود) وابستگی دارد.

ای خاتم (= باز پسین) پیامبران

تا چنان مرزی از برتری پرتو افشاندی که هیچ کس به آن نرسد.

تو برای ما اول (آغاز) و آخر (انجام) هستی

و باطن (= نهان) طاهرت (= آشکارت) پیشینه دارتر است."

که در این سروده ها باز نمائی کوتاهی نیز هست از نام های بزرگوار او- فاتح (= گشاینده) خاتم (= به پایان برنده) اول، آخر، ظاهر،

باطن، بنگرید به "المواهب" از زرقانی ج ۳ ص ۱۶۴-۱۶۳-
 "از هر چه ستایشگران منش تو را گویند برتری
 هر چند که آنان سخن دراز کنند-
 سرمایه درونی تو- در پیرامون آفریدگان- چون سرائی است
 که رازهای نهفته آنان را در بر می گیرد.
 روان تو از برین جهان آسمانی است
 هر چه را آفریده می شود- با فرمان پروردگار- فرود می آرد

[صفحه ۹۶]

بوی خوش تو در میان پدیده‌ها روان است
 و هر کس- به اندازه خویش- بهره ای از آن می گیرد.
 دل های همه مردمان مهر تو را دارد
 و گردن هر کس رشته- دوستی و پیروی- تو بر آن افکنده شده
 سرچشمه نیکو کاری های تو- در میان جهانیان-
 با همه جوی های پر رازش به جوشش می پردازد.
 باز مانده نشانه های روشنت
 بر پیشانی آفرینش می درخشد
 موسی- هم سخن خدا- و تورات او-
 چون به گفتار آیند- مردم را به تو راه می نمایند.
 و عیسی و انجیل = مژده (نوید دادند
 که تو- احمد- ستوده ترین آفریدگانی.
 **صفحه=۹۷]

ای ارمغان مهربانی خداوند برای جهانیان
 وای آن که اگر نبود دیگران آفریده نمی شدند
 تو چهره درخشان بزرگی ها هستی -
 و رخسار تابناک زیبایی ها-
 تو درستکاری و تو زینهار
 و توئی که گروه ها را می گشائی
 رجب به سوی تو آمده و آن هم با گردنی که گناهان بر آن سنگینی می کند، می شود- از این گرانبار- رهائی اش بخشی "؟
 و هم اوست پیشوا و فرمانروای
 گروندگان- درود بر وی- را می ستاید و می گوید:
 خرد فروغ است و تو مایه اش

هستی رازی است و تو آغازش
 همه آفریدگان که فراهم آیند
 همه بنده اندو تو سرورشان
 تو آن سرپرست هستی که برجستگی ها و برتری های او را در میان آفریدگان همانندی نیست
 ای نشانه توانائی خداوند در میان بندگان
 و ای راز آن که خدائی به جز او نیست
 جهانیان درباره تو به سازگاری افتادند
 و- با سرگردانی از راه راست به در شدند.
 گروهی گفتند: البته او هم بشری است

[صفحه ۹۸]

و دسته ای گفتند: راستی که او خدا است
 ای آن که برمی انگیزی و- پس از مرگ- زندگی دوباره می بخشی
 وای آن که خداوندش فرمانروائی بندگان را به او سپرده است
 ای آن که فردا بهشت و دوزخ را میان بخش می کنی!
 تو پناهگاه و مایه رستگاری امیدواران هستی
 برسی چه هراسی از سوزش آتش دارد
 با این که- در روز شمار- تو فریاد رس اوئی.
 بنده شیر خدا را پروای آتش نیست
 زیرا هر کس او را دوست داشت در آتش نخواهد بود.
 و این هم از گفته های اوست در ستایش سرور ما فرمانروای گروندگان- دروهای خدا بر او-
 ای سرزنشگر مرا واگذار
 و آن چه در دل دارم بشنو
 هر گاه بر ستایشگری خود از او می افزایم
 گویند تندروی را کنار بگذار!
 من اگر- در راه راست- چشم را گشوده
 و چیزی را باور داشته باشم پروایم از کسی نیست.
 نشانه توانائی خداوند که سخن گوئی
 از منش او برای من رواست
 ای سرزنشگر چند و چند -
 بگو مگو با مرا- دامن من زنی؟!
 ای که کرا در دلدادگی ام نکوهش می کنی!

مرا به خویش گذار!
 تو و کوی رهائی!
 مرا با گمراهی ام بگذار!

[صفحه ۹۹]

آنکه پیامبر برگزیده سفارش هایش را با او کرد
 مهر ورزی من با وی برابر است با دست یافتن به رسائی خویش
 پس از مرگ که که زنده شوم توشه من است
 و- هنگام بازگشت به جهان- پناهگاهم
 پیروی ام از کیش خود با دستیاری او رسائی می یابد
 و سخنم را با یاد او به انجام می رسانم.
 و از سروده های او در ستایش فرمانروای گروندگان- درود خدا بر وی- این ها است که می گوید:
 "با نام های نیکوی تو دل را خوشبوی می گردانم و کی؟
 همانگاه که نسیم آن ها از پاک آستان بزرگی ها وزیدن گیرد.
 اگر جانم دردمند شود تو پزشک آنی
 و اگر بهره های دلپسند را از دست بدهد تو به آن نیکی می کنی
 خرسندم روز رستاخیز را هراسان و به گونه ای دیدار کنم
 که خون پیکار کنندگان با تو بر گردن من باشد
 (ای پدر حسن اگر مهر تو مرا به دوزخ ببرد
 باز هم آن دوزخ- نزد من- رستگاری است
 - با این همه- آن که باور دارد تو سرپرست اویی
 - و بخش کننده بهشت و دوزخ- چه باکی از آتش دارد)؟

[صفحه ۱۰۰]

شگفتا از گروهی که امیدوارند خداوند آنان را بیمارزد
 و آن گاه تو را دشمن گرفته اند!
 و شگفتا که تو را- بی هیچ گناهی- پس زدند
 و دیگری راپیش انداختند با آنکه تو پیشوای آنان بودی!"
 و باز در ستایش سرور ما- پدردو فرزند زاده پیامبر درود خدا بر او- گفته:
 "علی بر آسمان فرو شکوه برآمد
 و چون بازگشت با هر دو مشت گوهرهائی یگانه آورده بود

به دریای برتری ها که گام نهاد، ناچیزی آن را باز نمود
و همه زمینه ها و مرزهای آن بروی تنگ آمد
فرخنده باد آن پایگاه و رسیدن گاه و خجسته آن که پای به آنجا گذاشت
او رادر همه دلها صله (= پیوند) و عائدی (بازگشتی) هست
از بزرگی پایگاهش آنان هم که بروی رشک می بردند برجستگی های آن را گزارش کردند
و چه برجستگی های درخشانی که رشکبران نیز ها را بازگو کنند
دوستدارانش از بیم و هراس برتری های او را پوشیده داشتند
- و رشکبران و کین توزان نیز روی دشمنی -

[صفحه ۱۰۱]

با این همه- و در میان این دو گروه- چندان از منش های برجسته او پراکنده شد
که از شمردن آن ناتوانیم.

پیشوائی که در پیشانی سپهر سرفرازی اخترانی دارد
که چندان بالا رفتند تا نگاه هیچکس به آن ها نتوانست رسید.
شاخک های ستاره را پایگاهی برای آواز دادن شناختند
و همچون گلوبند به گردن جوزاء آویختند
برتری هائی که چون بدرخشد هر دردی را درمان خواهد کرد.
پاکیزه می شود و با بوی خوشش همه دیدگاه ها را پاکیزه می نماید
رهبری که- هنگام سخن از او- اندیشه به سرگردانی می افتد.
تا او را پرستیدن گیرد و مهر او را بر زبان آورده در این راه تلاش کند
پیشوائی بزرگ که گوهرش همه جوانمردی ها را در بر می گیرد
و نامه فرود آمده از آسمان که یاد خدا در آن است ستودگی او را گواهی می کند.
درود خدا بر او باد و تا کی؟

تا آنگاه که کسی از دوستداران، نام او را بر زبان می راند- که این ویژگی در بررسی جاودانه است "-
و هم او است که درباره سرور خاندان پیامبر- فرمانروای گروندگان بر او و ایشان درود باد- گوید:
"ای ماه نا آشنای رجب و ای با شکوه ماه رجب!
چنانکه گفته اند- رازی پوشیده را هویدا ساختی

[صفحه ۱۰۲]

و پرده هائی را پس زده و نهفته هائی را آشکار گردانیدی
که از دیده بدکنشان پنهان است

همان بود که چون در میان آفریدگان جای گرفت
 ناگاه نموده شد که درون آنها از سرب است و برون از سیم
 مگر اندکی از مردان که بنیاد ایشان پاکیزه و پیراسته بود
 سخنی نوشتی که بهری از آن را هم
 شاید با خامه ای از روشنائی بر گونه سیه چشم زنان بهشتی نگاشت.
 از آن روی بود که مردم،
 دیگر گونه ای از نیروی نادانی های آمیخته به هم گردیدند.
 یکی دوستدار است و دیگر دشمن کین توز
 و اینجا گروه وابسته به خداوند چیره تر خواهد بود
 بینی گنده ای هست که چون مرا در برابر خویش دید روی ترش کرد و برگشت
 بی چون و چرا در پاکدامنی مادرش سخن است
 و اگر او راستکار می بود فرزند وی نیز پاک نژاد می گردید.
 اگر داستانی درباره بزرگ فرمانروای ما بشنود
 بر می گردد
 و اگر باز یادی از شیر تازان خداوند بکنی
 بر سر خشم می آید."

برگردان چکامه برسی با افزوده های ابن سبعی به آن

و نیز چکامه شیوا و آهنگینی- با قافیه را- دارد که فرمانروای گروندگان- درود بر او- را در آن می ستاید و ابن سبعی بر سر

[صفحه ۱۰۳]

هر بیت آن سه نیم بیت دیگر- با همان قافیه و آهنگ- نهاده و به گونه ای درش آورده است که این جا یاد می کنیم:
 "منش های تو خداوندان اندیشه و تیزنگری را درمانده ساخت
 و آنان را در گرداب های ناتوانی و سهمناکی سرنگون افکند.
 توئی آن کس که نگرستن در سرمایه ی درونی اش دیده ای موشکاف می خواهد
 ای نشانه توانائی خداوند و ای افزار آزمایش بشر!
 و ای روشنگر آئین خدا و ای برترین شاهکار سرنوشت!
 اندیشمندان باریک بین در نمودن لایه نهانی اش ازپای می افتند
 و خداوندان خرد و برتری- هنگام سخن از تو- فریفته می شوند
 ای فروغ خداوندی زیر کان کجا می توانند مرزهای تو را دریابند؟
 ای آن که گفتار سربسته خردها به سوی او باز می گردد
 و خردمندان در پیشگاه اوسنگینی ناتوانی و سهمناکی را در خود می نگرند!

در پیدایش تو گروهی از مهر ورزان به گمراهی افتادند
و چون از تونمایی دیدند که مانند آن نتوان نمود کارشان به تندروی انجامید
ای خداوند برتری ها مغزهای آنان را سرگردان ساختی تا گام بالا نهند
اندیشه های اندیشمندان را حیران گردانیدی و کی؟
همان گاه که نشانه های جایگاهت را در روزگار بدیدند
فرمان هائی را که دگرگونی یافته بود بر مردم آشکار کردی
و سخنان پیامبر را که دست خورده بود باز نمودی
توئی که گذشتگان از همگان پیشروتر بودند.

[صفحه ۱۰۴]

ای آن که- در روشنائی و بینش- آغاز و انجام همه هستی
و ای آن که- در دیده و در نشان- آشکار و پنهان می نمائی!
آن که خواهنده گرفتار را نان خوراندیدی
و با آن که- از روی بزرگواری- روز را با زبان روزه به شب رسانیدی خود مزه خوراک را نچشیدی
و ای آن که چون دریای تاریکی همه جا را فرا گرفت، گردی خورشید را باز گردانیدی!
تو گفتارنی شیوا را در سخن آوردی
چنانکه در آیه ها و سوره های نامه خدا نیز سخنانی سربسته برای توهست
فروغ برتری های تو برای آنان خاموش نمی شود
و از لابلای آنچه گمراهان پنهان داشته اند روی می نماید
پیوسته اندیشه های مردم- در پیرامون تو- با هم ناساز بوده
چه بسیار از مردمان که- درباره تو- تا ژرفای دریای بررسی ها فرو رفتند
ولی سرمایه درونی تو بر آنان- و بر هر توانا- پوشیده ماند.
اگر تو نبودی پاکان استواری نمی یافت
نه هرگز و راه روشن نیز بر مردم هویدا نمی گشت
و چون و چراها از دل کسانی که گرفتار آوند بیرون نمی رفت،
آن کس را که دیده بینشش- در لابه لای دام هائی از سخنان و نگرش ها- سرگردان شده
تو راه می نمائی.
به پایگاهی برآمدی که دست پندار به آن نتواند رسید
در کام نبردهائی کشنده فرو رفتی
سرور من ای دارنده و رهاکننده گیتی!

[صفحه ۱۰۵]

تو همان کشتی که هر کس خود را به آن آویخت رستگاری یافت و هر که از آن بگشت در گرداب بدی‌ها افتاد.
 اندیشمندان از فروغ برتری تو بر می گیرند
 و از نشانه های خدایگان دانش می ربایند
 اگر روشنگری تو نبود کارها همه به گونه ای سر درگم کننده به هم می آمیخت
 نه پیش از تو برای اندیشه ها خواهشی هست
 و نه پس از تو برای نگرندگان پژوهشی.
 فرازاها و نامه های آسمانی دستور فرمانروائی تو را آوردند
 برخی به آن گرویدند و برخی از باور داشتن باز ایستادند
 و اگر تو نبود هیچ روزی نه آن هماهنگی بود و نه این ناسازگاری
 زیرا مردم درهمه هنگام پراکنده اند جز به گاه سخن از تو که همدستان می گردند
 تا برخی در بهشت جای گرفتند و برخی در دوزخ
 بهترین آفریدگان گروهی اند که راه تو را پیش گرفتند
 و بدترینشان آنان که بر کاستن از جایگاه تو همدستان شدند
 گروهی نیز- از نادانی- آنچه را شنیدند به گونه ای نادرست باز گردانیدند
 پس مردم درباره تو سه دسته اند یکی آنان که به جایی والا رسیدند
 و دیگر آنان که به نادانی و ناپاکی آلوده گردیدند
 وای بر آن گروهی چه انگیزه ای از راه راست باز می دارندشان؟
 اگر پیروی تو را کنند چه بسیار سود می بردند
 ای آن گروهی که جایگاه وی به نافرندگی گمراهش کرده!

[صفحه ۱۰۶]

و گروهی که چندان سرنگون شد تا نه روشنائی آن را بخواهد داشت.
 و نه دیدگان آن می تواند ژرفای راستی را بکاود!
 همه نامه های آسمانی، بزرگی جایگاهت را به زبان می آرند
 و خداوندان دانش های تو بر می گیرند
 اگر پای تو در میان نبود مردم نه با یکدیگر سر جنگ داشتند و نه راه آشتی می سپردند
 چرا که- از یک دیدگاه- همه جا با هم سازش اند و به تو که می رسند به کشمکش بر می خیزند
 و از- چشم دیگر- همه جا با هم ناسازگاری می نمایند مگر این برنامه به زیان تو پایان یابد که آن گاه همدستان می شوند پس
 اندیشه در باره تو است که کار را به جایی سهمناک می کشاند.

[صفحه ۱۰۷]

- برای بزرگ داشت تو- آیه ها و سوره ها آمد
تا برخی به آن گرویدند و برخی حق پوشی کردند
برخی نیز از نادانی- در همانجا که بودند- ایستادند و به آزمایش پرداختند چه اندازه سر بسته سخن گفتند؟ و تا چه مرزی را هویدا ساختند؟ و تا کجا پنهان کاری نمودند؟
حقیقت از میان آشکار و نهان روی می نماید
سوگندی سخت به آن خدای که ما را بیافرید!
که اگر تو نبودی خدای والا، آسمان را به استواری نمی پرداخت
ای آن که در بالاترین جای- از تخت گاه جهان نهان- نامی به اندازه ای سپهر داری!
نام‌های درخشان تو مانند ستارگان تابان است
و منش‌های هفتگانه ات به گردنده های گوی مانند جهان می ماند
آن گاه که خداوند دانش ها نادان گردند تو دانائی
زیرا دانشی که میان مردم پراکنده شده از سوی تو بوده
تو اختر راهنما هستی که هر گمراه را راه می نمائی.
فرزندان فروزانت همچون برج هائی هستند در سپهر معنی
و تو به خورشید و ماه می مانی
پیشوایانی که سوره های قرآن، زبان به برتری ایشان گشوده
و راه راست به دستیاری شان هموار گردیده
خنک کسی که به آنان- و نه دیگران- پیوندد

[صفحه ۱۰۸]

که آنان گروهی اند که دودمان پیامبر یا بگو تبار خداوندند
و هر که با هر دو دست در آنان آویخت از لغزش سهمناک رهائی یافت
فرازهای استوار قرآن بر آنان فرود آمده
و- با همه گستردگی- فشرده ای از لایه های برتری آنان را در بردارد
راهنما آنانند، کسی را به جایشان برگزین
در کرانه درستکاری اند و نردبان رستگاری و رسیدن به بالاترین پایگاه دانش.
آیا- در این کرانه- دیگران را هم توانی جست؟
با دستیاری راز تو بود که موسی دل سنگ را شکافت
و با خضر (= پیامبر سبز پوش) که همراه گردید به راستی تو یار او بودی
به فرخندگی تو بود که نوح رهائی یافت و کشتی وی روان گردید.
ای راز همه پیامبران

از نامور و ناشناس!-

نادان بی خرد، مرا در مهر تو سرزنش می کند
آن را که در راه راست باشد گفتار کسانی که درستی را با دروغ به هم می آمیزند زیانی نمی رساند
ای آن از داشتن همتا و همانند بر کناری!
و منش تو برتر از مرز بندی های کسانی است که راه ها را چنانکه باید نمی شناسند.
تو در دیدگان ما همچون هستی در چهره مردمان "

پایان

این گفتار او نیز در ستایش از فرمانروای گروندگان- درود بر او- است:
"ای سرچشمه رازها

[صفحه ۱۰۹]

و ای راز خدای نگاهبان در همه کشورها!
ای کسی که در پهنه هستی به آهنی می مانی که سنگ آسیا بر آن می چرخد!
ای سرچشمه آبشخور هستی
ای گوهر و رازی
که فرشتگان از او آموزش ها فرا گرفتند
در هیچ تاریک سرائی چهره بامداد آشکار نگردید
مگر به راستی پرده از رخسار زیبای تو برگرفت
ای زاده مردان پاک و پاک نهاد
و نیکزنان پسندیده و بزرگوار و باز دارنده از گناه.
تو از نابودی زینهار می دهی
و از پرتگاه ها رهائی می بخشی
تو راه راست هستی
و بهشت هائی را که بالش های با شکوه دارد بخش می کنی
از آتش به تو باید پناه برد
که کاردار دارنده اش تویی.
ای آن که چون با زیبایی ات پرتو افشاندی
پیراهن همه تاریکی ها را گریبان دریدی
درود خداوند بر تو
از سوی آن که به بهترین راه ها راه می نماید
آنجا که تو در کنار حافظ برسی، باشی
پروایش از چیزی نیست "

برگردان چکامه برسی با افزوده های احمد نحوی به آن

درباره خاندان پیامبر- درود بر ایشان- نیز سروده هائی دارد که سخنسرای ورزیده، استاداحمد پسر حسن نحوی با افزودن سه نیم بیت بر سر هر بیت آن به این گونه درش آورده است:

[صفحه ۱۱۰]

به خاندان پیامبر برگزیده و فرزندانشان مهر می ورزم
- و به بستگان و دودمانشان که پاک ترین آفرید گانند-

از پدر و نیای خویش نشان دارند
و گروهی اند که در چهره آنان فروغ پیامبری می درخشد و- نشانه های
پیشوائی- پرتو می افشانند

اختران سپهر سرفرازی اند و ماه دو هفته نشانی های کیش خداوندند و کوه های بردباری او، فرود آمدن گاه یاد نامه وی و
فرمانروایان دستور او. گنجوران دانش وی اند که سخن خدا را به گونه ای ناشناخته فرا می گیرند. خداوندی که نگاهبان همه است
راز خویش را به نزد آنان نهاده

ستایش آنان در نامه استوار خداوند به استواری آمده

و آن چه را آدم فرا گرفت نزد آنان است

فرمان دیگر مردم را رها کن که از روشنگری تهی است.

آن گاه که امامان برای داوری نشینند دیگران همه لال می شوند

و آن گاه که لب به سخن گشایند روزگار سراپا گوش می گردد

فرمانبری های ما از خدا با دوستی آنان پذیرفته می نماید

و نامه فرود آمد از آسمان درباره برتری های ایشان است-

جایگاه بلندشان از همه زمین برتر می رود و همه جا را زیر بال می گیرد

یادشان همه جهان پیدایش را خوشبو می سازد

بوئی خوش دارند که از مشگ آنان خود می نماید

موسی خدا را به فرخندگی آنان خواند تا- از رنج-رهائی یافت

و پروردگارش از سوی آن کوه با او به سخن پرداخت

چون چیزی را بخواهند دشواری هایش آسان می گردد

و آن گاه که آشکار شوند دل روزگار از شکوهشان می لرزد.

[صفحه ۱۱۱]

و شیران در بیشه به هراس می افتند

اگر آنان نبودند نه هیچ کشتی روان می گردید
و نه خداوند مردمان را می آفرید
بزرگی منشانی که چون به دیدارشان روی به میزبانی می شتابند
و اگر یاد از نیکی و بخشش در میان آفریدگان برود
دریای بخشش ایشان سرشار است و پر ریزش
پدر آنان برادر پیامبر برگزیده- طه- و جان او است
و خود نیز شاخه ای از آن درخت هستند که در سرزمین بزرگواری ها کاشته شده
و مادر آنان- بانوی او- فاطمه زهراست
پدرشان سپهرسرفرازی است و مادر، آفتاب
و خود اخترانی اند که برج بزرگواری جای رخ نمودنشان است
نژادی تابناک دارند
که با احمد- پیامبر ستوده- همچون درختی ریشه دار به همه جای زمین کشیده شده و از او تا دورترین جایگاه هابر رفته است
از زیبایی و پرتو پاشی آستان پاک خدا، زیبایی و پرتو پاشی شان افزایش یافته
ای آن نژادی که- همچون آفتاب- سپید و درخشان است!
و ای آن بزرگی هائی که از فراز سر اختران برتر می رود
بزرگ منشانی که پرورش ایشان با پاکی و پاکیزگی بوده
و از احمد ستوده ترین پیامبران پاکدامن- گوهری در آنان به جای مانده مادرشان فاطمه زهرا است- و پدر، شیر خدا-
اگر سرافرازی های مردم را بشماریم چه کسی مانند آنان خواهد بود؟

[صفحه ۱۱۲]

دوست من اگر می شنوی یک بار دیگر در این ها بنگر
علی- فرمانروای گروندگان- فرمانروای آنان است
و حسن و حسین شالوده پرهیزگاری اند
زیرکانی روزه دار که بوی خوش آنان پراکنده است.
فرخندگانی نمازگزار که مانندشان را کم توان یافت
راهنمایانی سرپرست که سرچشمه های پیام گذاری اند
با زادگانی پاک که سایه های خدا در زمین سایه های آنان است
ایشان- همگی- کان دانش و برتری اند
بزرگواری و بخشندگی آنان بوده که آفریدگان را زندگی بخشوده
اگر خواهی از برتری ها سخن برانی بایستی تنها آنان را به یاد آری
و دانش را در میان دانش های والایشان سراغ بگیری
گناهکاران با بزه های خویش به سوی آنان می گریزند

تا در پیشگاه پروردگار برای بزهکاران میانجی گری کنند
فرمانبری از خدا جز از دوستان آنان پذیرفته نیست
و فردا- همانگاه که در روز رستاخیز آفریدگان را گرد آرند-
به جز مهر آنان دستاویزی برای رستگاری نتوان یافت
سوگند به آن که پای به مکه نهاد
که هر کس برتری تبار پیامبر را نپذیرفت زیان کار است
گر چه همه زندگی پیشانی اش را در برابر خدا بر خاک بساید
اگر بنده ای دوستدار دودمان پیامبر نبود
خدا پرستی هایش سودی برای او ندارد
ای فرزندان ستوده ترین پیامبران: احمد
آن گاه که فردا- گرفتار در زنجیر گناهان - بیایم جز شما کسی را ندارم.

[صفحه ۱۱۳]

شما را- ای بهترین کسانی که آنان را آواز دهند- آوا می دهم
ای خاندان پیامبر برگزیده و ای درفش راهنمائی!
فردا- در آنجا که می ایستم- به سوی شما می نگرم.
به خدا سوگند من فردا هراسی از آتش ندارم

زیرا شما- ای دودمان ستوده ترین پیامبران، احمد- سرپرستان کارید و اکنون دست برداشته شما را می خوانم
که- ای تبار محمد- دست مرا بگیرید و جز شما کیست
که در روز رستاخیز به میانجی گری گنهکاران برخیزد؟

چنانکه گفتیم استاد احمد نحوی با نهادن سه نیم بیت بر سر هر بیت از چکامه بررسی، آن ها را در سروده های پنج پاره ای خویش
گنجانده که خود چکامه و افزونی ها را آوردیم، پسر نحوی- استاد هادی در گذشته در ۱۲۳۵- نیز با سروده های بررسی کاری
همانند پدر کرده و این هم بند نخست از فرآورد تلاشش:

و هر کس فرزندان ستوده ترین پیامبران- احمد- را خشنود بدارد رستگار است-
همان پیشوایان راستینی را که برای رهائی به آنان خرسندی داده ایم-
خنک آنکه در راهنمائی خویش از آنان وام بخواهد.

آنانند گروهی که در چهره ایشان فروغ پیام گزاری می درخشد و نشانه های پیشوائی افشانی می کند ".
و هم بررسی است که درباره خاندان پاک پیامبر- دروهای خدا بر ایشان- گوید ":

بایسته ها و شایسته ها و داستان من شمائید

و همه هر چه دارم از شما است

آن گاه که نماز می گزارم رو به سوی شما دارم

و چون بر آستان شما می ایستم پیشوائی می یابم

[صفحه ۱۱۴]

خیال شما همیشه در برابر دیده من است
و مهر شما سرشته در دلم
ای سروران و پیشروان من
با مژده های چشمم خاک آستان شمارا می روبم و می بوسم
زندگی خود را ویژه ستایشگری و بازگو گری داستان شما گردانیدم.
بپذیرید و مهربانی کنید
از برتری خویش بر حافظ ببخشائید
بر وی نیکوکاری نمائید و فردا رهائی ارزانی اش دارید ".
و هم از او است که درباره خاندان پاک پیامبر- درود خدا بر آنان گوید :
ای خاندان طه شما امید من
و- در روز برانگیخته شدن- پشتوانه منید.
اگر گناه زمینه را بر من تنگ گردانیده
دوستی شما- در روز شمار- آن را فراخی می بخشد
با مهر شما و با ستایشگری خوشبوی شما
امیدوارم خدا از من خوشنود شود و از لغزش هایم در گذرد.
رجب حدیث خوان- حافظ برسی-
پیوسته بنده بنده شما است
در روز برانگیخته شدن از داغی آتش نمی هراسد
زیرا محمد و علی در سرور اویند
در ترازوی او بر سنگینی کارهای نیکویش خواهند افزود
و نامه کردار او را سپید می گردانند
راه جدائی نرفته است

[صفحه ۱۱۵]

تا از گمراهی های رگه رگه توده بر کنار بماند ".
و هم یک مسمط درباره آنان- درودهای خدا بر ایشان- دارد و گوید :
اندیشه به راز شما دست نمی یابد
کار شما در میان آفریدگان سهمناک است
پیچیده می نماید و گشودن راز آن سهمگین.

هیچ کس تاب بازنمائی منش هاتان را ندارد
 سوره های قرآن با ستایشگری شما آرایش یافته.
 هستی شما پدید آورنده هستی است
 و فروغ شما نشانه آشکار شدن ها
 هستی روی نیایش به سوی شما دارد
 و مهر شما کعبه دوستداران است.
 که در پیرامون آن به طواف و سعی و عمره می پردازند
 اگر شما نبودید ستاره های گوی مانند نمی گردید
 و آفتاب و ماه پرتو نمی پاشید
 و هیچ شاخه و میوه ای از فراز به نشیب نمی خرامید
 و برگ و سبزه از آب بر نمی خورد
 و آذرخش و باران به گردش در نمی آمد.

[صفحه ۱۱۶]

هنگام آمدن، نزد شما فراهم می آئیم
 و در روز شمار به پناه شما می شتابیم
 بر پل صراط به گفتار شما باز می گردیم
 و هنگام پراکند شدن مهر شما به ما سود می رساند
 و گناهان دوستداران را آمرزیده می گرداند
 ای سرورانی که فرهنگ ایشان پاکیزه است
 و بنیادشان پاک و شناسای آنان سرور
 هر که با ایشان ناسازگاری کرد- هنگام برانگیخته شدن- در بیم خواهد بود.
 آن گاه که ارزیاب ها بخواهند آفریدگان را بیازمایند
 بنیاد آنان را با دوستی شما به آزمایش می نهند
 شما آرزوی منید و مهرتان امید من
 - و هنگام بازگشت پس از مرگ پشتوانه ام-
 یک دوستدار، چگونه از داغی آتش هراس دارد؟
 با این که میانجی او علی است محمد؟
 آیا هیچ گزندی او را فرو تواند گرفت؟
 بنده شما حافظ مستمند
 بر آستان شما به خواهند گی آمده
 ای سروان من امیدش را بر باد مدهید

و- روز بازگشت به جهان-

او را در سایه‌ای

پر شاخسار- که بادش بوی مشک می پراکند- جای ببخشید.

پروردگار آسمان بر شما درود فرستد-

همچنانکه شما را پاکیزه گردانید و از سر بزرگواری، شما را برگزیده داشت-

[صفحه ۱۱۷]

و نیکی خود را بر بنده دوستدار شما بیافزاید

- تا کی؟ تا آن گاه که پرنده ای هنوز بر فراز شاخساران ترانه می خواند و کبوتران به سرودن سوکنامه شما سرگرمند، و درختان به برگ آوردن"-

و هم از گفته های او است درباره خاندان پیامبر و سروده آنان- درودهای خدا بر وی و ایشان باد-

"اگر خواهی در روز رستاخیز از آتش رهائی یابی

و کیش تو و کارهای بایسته و شایسته ات پذیرفته آید

باید علی و پیشوایان پس از او را - که اختران راهنمایند- دوست بداری.

تا از تنگی و گرفتاری برهی

آنان دودمانی اند که خدا کار (آئینش) را به دست آنان سپرده

و- به این گونه- نیکی های ویژه ای درباره آنان روا داشته است

رهبران راستین اند که خداوند، حق آنان را بر گردن ما بایسته گردانیده

باید از آنان فرمان برد و- به این سان- آزمایش پس داد

تو را اندرز می دهم که مبادا درباره آنان دو دل شوی و به سوی دیگری باز گردی.

دیگری کیست؟ هان؟!

مهر علی توشه ای است برای دوستدارانش

که هنگام درگذشتن، و به گور رفتن و جامه مرگ پوشیدن خواهیمش یافت

و- به این گونه- در روز رستاخیز هیچکس گام به جلو نمی نهد که از آتش ببرد مگر مهر علی را در دل پرورد "

و هم از گفته های اوست درسوک پیشوای جانباخته- دختر زاده پیامبر درودهای خدا بر وی-

[صفحه ۱۱۸]

"ای سرود خوان کاروان!

سوگند می خورم که اگر راه روشن پدیدار شود

رنجور دردمند نیز دلیر و زورآور می گردد.

بایست و درنگ کن که چه بسا دلسوختگان بهبود یابند

دل‌باختگی دلدادگان، مایه درونی اش همچون آتش سوزان است
 مرا به راهی بر که گله‌های آهو بچگان از آن جا می‌گذرد
 مرا به آنجا بر که از تلاش باران‌ها در آغاز بهار نشانه‌ای در آن مانده باشد.
 مرا به سراغ آن شب بر تا در میان فضای گشاده اش باد سرد و نمناک آن را ببویم
 و خاکی را سیراب کنم که بوی خوش، همزاد آن است.
 هان ای نیکبخت بایست و درنگ کن
 تا من در بیشه‌ای با آن درختان در هم پیچیده آواز در دهم شاید یار را بینم.
 در آن سراها از روزگار جیرون همسایگانی دارم
 که اگر کسی از ستم روزگار به دامن آنان گریزد پناهِش می‌دهند
 وابستگان به آنجایند و در دیده من به‌ماه نو می‌مانند
 آنان را می‌جویم و بندگی می‌نمایم
 ارجمندان که بهار زندگی ام در سرای ارجمندی شان سپری گردید
 نه از چیزی باک داشتم و نه تکاپویی نمودم
 خانه ام سرسبز بود و زندگی ام شاداب
 چهره ام سپید و موهای سرم سیاه
 بستگان من همدستان و جامه جوانی ام نو و پاکیزه

[صفحه ۱۱۹]

از خنکی دلپذیر زندگی چیزی کم نداشتم
 نشانه‌هائی که درفش‌های برافراشته را به یاد می‌آرند
 (یا: همان گونه که سنگ چین‌های کوه، راه را می‌نمایند، نشانه‌های بر جا مانده از خانه‌ها نیز سرای‌پیشین دلدار را نشان می‌دهند).

جوی‌های آن روان و پرندگان سرود خوان
 و اکنون پیش آمده‌های روزگار، نامه زیبائی اش را در هم پیچیده
 همان گونه که باد شمال- چون می‌وزد- جای پایش را بر آن می‌نهد
 به روزی افتاده که رویدادها دامن خود را بر سر آن می‌کشند
 و آنجا نه سراغی از کرباسگ توان گرفت نه از گله صد شتر و افزون تر
 پس شگفت نیست که ستم کند و گردش آن چون لرزش آب دریا بنماید به یغما ببرد، آزمند گرداند، دشمنی اندازد، به نادرستی
 گراید و شب را سرود خوانان به روز برساند
 چرا که از خیلی پیش با خاندان محمد نیرنگ باخت
 و با سپاه خود- در کرانه‌های فرات- گرداگرد آنان را گرفت
 لشگری بسیار و تیز تک و برخوردار از سازمانی رسا راپیرامونشان به جوشش و داشت

که شیران در پیرامون یحیوم آن می چرخیدند

[صفحه ۱۲۰]

و همگان از بد کنشانی که چشمشان از دیدن راه راست ناتوان بود آیا کران می توانند آوا و آواز کسی را بشنوند؟
ای آن گروه که چون روی می آرد پشت به رستگاری می کند
نافرندگی‌ها با آن هماهنگ است و خجستگی‌ها ناسازگار
- چون بیامد- از پذیرفتن راستی سر باز زد و دور شد و مردم را از زندگی خردمندانه باز داشت
و چون بخت به او روی آورد او پشت نمود و راه خود را کج کرد.
با گردنکشی به گردش پرداخت تا فرمانده تبهکارش را شادمان گردانید - همان تبهکار که چون با آئین راستی در افتادند آنان را
به‌سوی خویش خواند-

گروهی که چون به کوشش افتد در پهن دشت لغزش‌ها در بدرمی شود
و سرود گوی تیره بختی‌ها او را همچون شتری به پیش می راند
بر شوراندند و در برابر ماه دو هفته به خونخواهی برخاستند
و به نبرد با ماه‌هائی کمر بستند که از پرتو آن‌ها راه‌راست را توان یافت
آگاهانه و دلخواهانه به تبهکاری پرداختند و با سالار خویش در نبرد شدند.
آری سینه این گردنکشان از کینه او مالا مال بود
آئین عداوت (= دشمنی) را با روش خویش بنیاد نهادند بازگشت پس از مرگ‌را از یاد بردند

[صفحه ۱۲۱]

و راستی که بایستی آنان را- هنگام سرشماری از گروه عاد دانست ای زیر بنیاد کیش ما
در روزی که روی آوردند تا نمایند آرزوهای ما- آن یگانه مرد برجسته- را بکشند
ستون راهنمایی را در هم شکستند و بالای سرافرازی را ویران کردند و از بن بدر آوردند
کمر به هوس‌بازی بستند و راه را بر پرهیزگاری گرفتند.
گویا سرورم حسین، و گروه او- را می نگریم که سرگردانند،
نه یآوری دارند و نه کسی دست و بازویش را به پشتیبانی‌شان می گشاید
با کرب بلا (= رنج‌گرفتاری) در کربلا دچار کین توزی‌ها گردیده‌اند
و به خانه‌شان که در میان سپاه افتاده دست‌درازی می شود
آن گاه که گروهی بی‌شمار- از دشمنان سرکش- پیرامون آنان را گرفتند.
گفتی که مرگ و نابودی دیده خود را بر آنان دوخته است
چون بر ایشان درآمدند هر سمتی را روا شناختند
چرا که هیچ گونه آئین و پیمانی را پیش چشم نمی داشتند

او که آواز برداشت یکی هم به سهمناکی بانگ مرگ در داد
 مرغ نیستی ترانه می ساخت و سرودگوی نابودی به خوانندگی پرداخت
 با سرشک دید گانش که بر روی گونه سرازیر بود
 از آنان پرسید: مرا می شناسید؟
 گفتند آری تو حسین پسر فاطمه ای
 و نیای تو را بهترین فرستادگان خدا باید شمرد.

[صفحه ۱۲۲]

تو- در خردسالی و سالخوردگی- زاده گردن فرازی هائی
 و آنگاه که سر بلندی‌ها را به شمار آرند تو در بالاترین جایگاه آنی
 ایشان را گفت اگر اینها را می دانید
 چه انگیزه شما را ناگزیر به کشتن من داشته است؟
 گفتند اگر خواهی از مرگ برهی
 باید چنانچه می خواهیم- دست فرمانبری به یزید دهی.
 و گر نه اینک دریای مرگ پر آشوب شده
 و تو باید با لب تشنه در آن فرو روی و دست و پا بزنی
 پس گفت: ننگ باد بر آنچه شما آورده اید
 که بوسه بر لب شمشیر آبدار و بر سر نیزه کوبنده را بر آن پیش باید افکند.
 پس زخم هائی که استخوان سرها را می شکند پی در پی فرود می آید
 با گرهی که می زند می گشاید و با گشودن خود بر هم می بندد
 آیا آن سروری که دودمان او کاخ سرافرازی را ساخته اند
 از بیم مرگ برای برده ای که بنده او است خود را زبون می دارد؟
 اگر شیر مردان از هراس مرگ بر خود بلرزند چه پاسخی برای خرده- گیران خواهند داشت؟
 آیا با اینکه شیران از دلیری آنان می هراسند باید تن به خواری دهند؟
 اگر- یک روز- روزگار پیشنهاد کرد خوار شویم
 بسی دور است که پروردگار ستوده چنین منشی را از ما بپذیرد-
 و به همین گونه- جان های پاک و آن سرورانی که کله ی دلیران نیام شمشیرشان است
 از پذیرفتن سرباز می زنند
 درنبرد با دشمنان- خون (مانند گل آنان یا) همچون آبی شادی بخش

[صفحه ۱۲۳]

است در آن شنا می کنند، روان ها را شکار خویش می شمارند، پیشتازی به سوی جانبازی را سرافرازی می دانند و جان ها را سپاه خود. شیران پیکار گاه که سایه شمشیرها را جای آرامش یافتن می شناسند و تا زندگانی که مزه مرگ را با انگبین برابر می خوانند پنداری که در روزی ناگوار از شیر بچگان خود پاسداری می کنند

ماه های درخشان تاریکی ها که در خردسالی بر سالخوردگان سروری یافته اند

چون بر خویشان ببالند در میان مردم کمتر کسی مانندشان توان یافت

شاهانی اند که سرافرازی ها بر آستانشان سر بر خاک می نهد

نه دست هاشان را هنگام بخشندگی با ابر می شود برابر نهاد

و نه می توان شکوه و برتری های آنان را پذیرفت.

مهمان را خوراک می خوراند و هموردان رزمجوی را با نیزه پاسخ می گویند.

چون به سخن آیند فرمان روایند و روشنگری هائی کوبنده دارند

خواننده (راه راست) را کلید (رستگاری) اند و چراغ های راهنما

راهروان را نشانه های رهنمونگرند که رهبران ورزیده را هم به کار می آیند.

میهمانانشان همچون کبوتر حرم از دست درازی دیگران بر کنار است و آنکه در رزمگاه در برابرشان در آید خود رادر پرتگاه افکنده،

سرای هاشان جای زینهار خواستن است و به دستیاری آنان می توان به خواسته ها رسید

برتری هاشان شکوهمند است و برجستگی هاشان تابناک

[صفحه ۱۲۴]

ستایش هاشان به شیرینی انگبین است و بخشش هاشان مشک آلود

مرغزار هاشان سیراب می شود و سراهای بهاری شان شان جای دیدار است

هر که آنان را از چگونگی روزگارش آگاه کند او را در می یابند و ستاره بختشان بسی روشن است

با میهمان و روزی خواهند ای که هر چه داشته از دست داده و آه ندارد تا با ناله سودا کند

جوانمردی می نمایند.

هر که آرزوئی از آنان خواست به نیکو جائی امید بسته

و چون به انجمن آنان پا نهاد کمک و یاری دلخواه را می یابد.

در میان همه آفریدگان پدر و مادر و نیای پاک و پاکیزه ای دارند و خود نیز به این گونه اند

به فرخندگی نام ایشان خرسندی و نیکی می خواهیم

و با یاد آنان رنج و زیان را از خود دور می داریم

به سوی جوانان و مردانش بر گشت و گفت:

هان مرگ بر ما آسان شده سخت بکوشید

پس همچون سنگ و آهنی که به یکدیگر رسد آتش جنگ از میانه جستن کرد

و هر جوان چالاک به خونخواهی رهسپار گردید

و به این سان- دلیر مردان خوشخوی- که همه برتری ها را در خود گرد آورده
و جائی به کاستی و کثری نداده و هیچ چیز، آنان را از راهی که پیش گرفته بودند نمی توانست بر گرداند-
کوس جنگ که زده شود، دشمن را گرفتار می کنند
و گاه بخشندگی مهار نوید را رها می دارند.

[صفحه ۱۲۵]

شیران روز رزم و باران های فرو ریزنده،
رهروانی همچون شیر بیشه- نه بگو شیر، آنان اند-
چون از آنان چیزی بخواهند می پذیرند و چون خود خواستی دارند آهنگ آن می کنند
اگر تیغی به سویشان بلند شود در هم می شکنند و چون زخمی بزنند از بن بر می اندازند
شهبازانی که شیران بیشه را شکارشان می شمارند
و جوانمردانی راست رو که کارشان زد و خورد با جنگاوران است
با چهره هائی سپید و درخشان چمن زارهای سرسبز و خرم
که چون گرد و خاک در نبرد گاه همه جا را سیاه کند شمشیر های سپیدشان از خون کین توزان سرخ می نماید.
اگر روزی برای در افتادن با پیش آمدی دشوار نامزد کردند،
مرگ و سرنوشت، دلخواهانه رشته بندگی شان را به گردن می گیرد
در آن جا است که هر تاخت برنده ی به سوی برتری ها تکاپوی
اسبش از به هم خوردن پلک ها نیز تندتر می نماید
نیک مرد را می بینی که شتابان بر پشت اسب نیکش می جهد.
بر فراز زین ها به نهال های برآمده از زمین می مانند
که میان را- به جای کمر بند- با دوراندیشی و استوار کاری، سخت بسته اند
این سرداران را که در استواری به کوه می مانند اسبانی تیز تک بر می دارد و چون آشکار شوند می بینی جامه هاشان از آهن بافته
شده

آنگاه که دل خود را بالا پوش زره ها گردانند و بتازند
گرمای تاخت و تاز همچون خنکی دلپذیری در کام ایشان است
با لب تشنه در دریای پر آشوب مرگ فرو می روند

[صفحه ۱۲۶]

زیرا آب این دریا را بامرگ می توان افزود و به بالا روی واداشت
رسیدن به مرگ را بر ترین آرزوها می شناسند
و- هنگام جانبازی- تلخی نیستی را با شیرینی انگین برابر می گیرند

اگر در رویدادی ناگوار تیغ هاشان آسیب ببیند و کند شود
 فردا با کوبیدن آن بر سر خود به سران تیزش می کنند
 و اینک سپید روئی را بنگر که با شمشیر سپید و درخشانش با دشمن روبرو می شود
 و گندم گونی که نیزه ای سخت را در مشت می فشرد
 از دختر زاده پیامبر - محمد - پشتیبانی می کنند،
 گرد و خاک برخاسته و آتش پیکار، هیابانگی سخت به راه انداخته است
 درخشش شمشیرها آذرخشی را می نماید
 که بارانی تند از خون دلیران را همراه دارد و فریاد آنان نیز تندر آن است.
 تا زندگی به سر می رسد و مرگ نزدیک می شود
 چرا که روزگار، همیشه با یک برنامه کار نمی کند
 روان هائی را برای نیستی آماده کردند، به ناسزا از مرز خویش پای فراتر ننهادند
 خنک ایشان که با آنچه به جا آوردند به جاودانگی پیوستند
 پیکر خود را برای زخم شمشیرها روا شناختند، گوئی جامه دیدار از خانه خدا را پوشیدند
 و به این گونه پای در بهشت جاودان نهادند که جاودانه بمانند
 در پیشگاه پیشوای ما - دختر زاده پیامبر - جانفشانی ها نمودند،

[صفحه ۱۲۷]

روان خود را بخشیدند و در یاری او کوشیدند.
 کالائی بس گران خریدند و جان خویش در بهای آن پرداختند
 زیرا با جدائی از جان به جانان می پیوندند و در این راه بها را که دادند بی درنگ به خواسته خود خواهند رسید
 چون حق حسین بگزاردند در گذشتند، روی از جهان بر تافتند و پراکندگی نیانداختند
 چرا که - ای نیکبختان - آنان با خوشبختی هماهنگ گردیدند
 سرور ما حسین که دید:
 مردان و جوانان وابسته به او کشته آمدند و سرود گوی مرگ سرگرم خوانندگی است.
 به سان شیران خشمگین - که به پاسداری از بچگان خود پردازد و دشمن کارش را دشوار گرداند -
 با سخت سری جویای مرگ گردید.
 که اگر هفتاد هزار تن نیز در کشتن او همدستان می شدند
 یک تنه به میان آنان تاخت می برد
 چون می تازد همه می گریزند، برخی زخمی می شوند و دیگران می افتند، یکی را گلو می درد و دومی را درهم می شکنند، بی آن
 که راه گریزی بگذارد.
 آواز می دهد: ای گروهی که راهبران را نافرمانی کردید
 نادرستی نمودید و هیچ پیمان و آئینی را نگاه نداشتید

ای پیروان نیرنگ دور باشید از مهربانی خدا
با کیش راستین ناسازگاری کردید و در دل شما هیچ گونه نرمی و دوستی راه نیافت
پذیرفتن فرمان ما- بر هر مسلمان- بایسته است

[صفحه ۱۲۸]

نافرمانی از ما، به در شدن از کیش است و فرمانبری از ما، بودن در راه راست.
آیا کسی هست که از زبانه کشیدن آتش دوزخ بهراسد
وما را به امید رستگاری یاری دهد و از خدا پروا کند؟
آرام به آب ها می نگرود به امیدی که خود را به آن برساند
ولی چون به راه افتد جلوی او را می گیرند.
مانند علی در میانشان به تاخت می پردازد
که گوئی خواهد با نیزه اش سر و سینه دشمنان را یکباره درهم بکوبد.
- همچون رفتار پدرش، شیر مرد روز خیبر
و نیز بدر و سپس احد
شمشیر برنده اش که میان سینه شیران فرو می رود
- از سرهای بریده- دریای خون به راه می اندازد و از جزر (= کشتار)
آنان آب این دریا را می افزایشد و مد پدید می آرد
به سوی کودکان و خانواده اش بر می گردد
ولی افسوس که تیغ آهن شکاف مرگ، لبه اش کند نمی شود و خراش بر نمی دارد
می گوید: درود بر شما که برای بدروود آمده ام
اینک زندگی به پایان آمده و نوید پیوستن به آستان خداوند نزدیک شده.
خواهرم بشنو اگر مرگ، مرا دریافت
سیلی بر چهره مزن و گونه را مخراش.
اگر کشته شدن من بار رویدادی سهمناک را بر دل تو نهاد.
و اندوه و داغ از دست دادن من بسی گرانی نمود

[صفحه ۱۲۹]

بر آن، چه خدای تو به آن خشنود است خرسندی ده و شکیبائی کن که پاداش و نوید شکیبایان از میان نخواهد رفت.
تو را سفارش می کنم که سجاد (پیشوای سجده کار) را نیکو پرستاری کنی
که پس از من رهبر راه راست است و پیمان فرمانبری را با او باید بست.
خانواده پیامبر برگزیده شیون برآوردند، به دامنش آویختند و خاندان و فرزندان وی با ناله های خویش در جستجوی پناهی

برآمدند.

رنج‌های گران و برهم انباشته مرگ بالا می‌گرفت
و تشنگی سخت تاب و توان او را می‌ربود که گفت:
هنگام کوچ کردن از جهان رسیده و اینک خدا، شما را بسنده است
که بهترین شمارشگر کارها برای آفریدگان همان یگانه بی‌نیاز است.
به پیکار گردنکشان بازگشت و به تلاش پرداخت،
نیزه‌ها و شمشیرها، درخت بالا و اندام او را از بن برکنندند
تا به رو و برهنه بر زمین افتاد و
گونه‌اش به خاک سوده شد
شمر کمر بست تا سر او را از تن ببرد
- که بریده باد بند دست و انگشتانش
اندوه دلم بر آن بزرگوار
که سرش بر سنان سنان جای گرفت و اندامش پایمال ستورانی تیز تک گردید
هفت آسمان که یکی برفراز دیگری بود با از دست رفتن او به‌لرزه در آمد

[صفحه ۱۳۰]

و بسی نماند که بالاترین گردنه‌های کوه‌ها فرو ریزد
تخت گاه خداوندی- در جهان نهان- از بیم لرزیدن گرفت،
فرشتگان برای او به‌شیون آمدند و جایگاه‌های سرسخت در هم شکافت
پرندگان و وحشیان از وحشت به سوکنامه خوانی پرداختند
و جهان که با پرده‌ای تاریک پوشیده شد پریان از خود بیخود گردیدند
خورشید بامداد- با دردمندی- خود را به شب رساند
و بالای چهره آن هنگام آمد و شد، زردفام می‌نمود
ای آن کشته که آسمان بر او خون گریست
و با مرگ او تختگاه ارجمندی‌ها ارج خود را از دست داد و پایگاه
سرافرازی‌ها ویران گردید
ای جان باخته دور از میهن که چشمه‌خانه‌اش به مردم آب می‌نوشانید
و با تشنه‌کامی سرش را بریدند و از خونش گل‌های سرخ بده دست دادند
(یا از رگ گلگون گردنش او را سیراب گردانیدند).
جانم فدای آن کشته‌ای که با خون خود شستندش
برهنه بود و بادهای وزنده جامه بر او پوشید.

سپاه چندگانه پرستی- با کینه‌ورزی- ستوران خود را بر اندام او رانده و سینه‌اش را درهم کوفتند و با سم اسب‌ها و تاخت بردن

هاشان کالبد او را خرد کردند.
اسب او نیز به سوی خانواده وی برگشت
و چون با پشت تهی از سوار می دوید زمین را با گونه اش می شکافت
زنان باناله و سرگردانی از سراپرده به در آمدند
- و با دلی که هیچ نمانده از بسیاری اندوه آتش بگیرد-
یکی آن زن اندوهگین است که چهره خود را با آستین می پوشاند

[صفحه ۱۳۱]

آتش روسری او است و سرشگ، بخشش وی.
دیگری آن است که سختی رویدادها همه چیز را از یادش برده، نمی داند آن که به او ارجمندی می بخشید کجا رفته
همه راه ها بر او بسته و پهنه زمین بر او تنگ می نماید.
زینب ماتمزده شیون می کند و اندوه چنانش نزار کرده که نتوان گفت.
آوا بر می دارد که برادرم و ای یگانه کس و اندوخته ی روانم
و ای یاور و پناه و امید و خواسته ام
ای که برای پدر مردگان همچون باران بهاری پر از بخشش بودی ای حسین
و ای سرپرست بیوه زنان پس از دوری از شما ما را به جایی دور افکندند
برادرم پس از آن پوشیدگی ها و پرده نشینی ها و ارجمندی ها
دراز گوشانی به جنگ ما آمده اند و فرومایگان جامه های ما را به یغما می برند
ای زاده طاهای پاک دخترانت ماتمزده اند
بار و کالای تو به تاراج می رود و سپاهیان آن را میان خود بخشش می کنند
امید و آرزوها بر باد رفت
و با مرگ تو دانش و پارسائی و دین نیز نابود گردید
بی دینی شادمانه لب به خنده گشود
و دیده سرفرازی چندان گریست تا گونه ها را بشکافت
چمن زار برتری ها پس از سر سبزی و شادابی خشک شد
و ماه دو هفته چهره در گور نهفت
برای ربودن چادرهائی که مانده دست دشمنان به کشمکش با ما

[صفحه ۱۳۲]

سرگرم است
که پنداری بهترین آفریدگان نیای ما نبوده است

کجا شد آن باروهای من و با شیرمردان نخستین که آنجا بودند؟
 که چون دویدن می پرداختند بر پیش آمدهای روزگار تاخت می بردند؟
 ای زاده پیامبر شما ماه های دو هفته که روی نهفتید
 دیگر نه خورشید رخ نمود و نه به گونه ای نیک در گردش آمد
 نه ابرها دامن خود را بر فراز و نشیب زمین گسترده
 نه شکوفه های سپید لب به خنده گشود و نه همراه باغرش تندرهای رگبار فرو ریخت.
 خانواده و تبار پیامبر برگزیده را به راه انداختند-
 آن هم با سرگردانی و بی آنکه از نوید و کیفر خداوند پروائی دارند
 با ستوران سرزمین ها را درهم می نوردند
 آن هم با شتابی که شتر مرغ ها بیابان دور و دراز را با گام های تند پشت سر می گذارند.
 آهنگ پیشوای خود- یزید زاده هند- را دارند.
 که نفرین بر هند باد و بر زادگان هند
 ای تلخکامی بزرگی که اندوهش
 دل را می شکافد و گونه را می لرزاند
 آیا حسین در کربلا با لب تشنه کشته شود؟
 و شمشیر های سپید و آبداده با خون او سیراب گردد؟
 بانوان ارجمند حسینی ماتم زده گردند؟
 و هر برده و آزاد به هنگام راه رفتن چشم بر آنها بدوزد؟
 برای خونخواهی او هیچکس نیست جز یک جانشین
 که امید می داریم پس از او بیاید و نمونه ای همچون درفش یگانه باشد

[صفحه ۱۳۳]

اوست قائم (بر پای خاسته) و مهدی (راه یافته) و سروری که
 چون به راه افتد فرشتگان آسمان سپاه اویند
 چون آشکار شود ستون کیش ما را هر چه برتر خواهدافراشت
 و ستودن چند گانه پرستی و بی دینی را درهم خواهد کوفت
 آنگاه شاخسار درخت راهنمایی پر برگ خواهد شد و نهال آن زیبا می گردد
 و در برابر کسی که مردم را به راه راست می خواند هیچ آوائی به ناسازگاری بر نمی خیزد.
 شاید دیدگان رنجور، از نگریستن به او بهره ای ببرند.
 و چشم های بیمار روشن شوند و بهبود یابند.
 همه پیامبران رازشان در تو انجام می پذیرد
 و آنگاه که جانشینان ایشان را برشمرد تو در پایان همه جای داری

ای فرزندان وحی ای بنیاد نامه خداوند
ای آنان که هر چه در شمردن برتری هاشان پیش رویم به سرانجام آن نمیرسیم
سروده هایم را همچون دلبری آراسته ام که اندوه و داغ دلم آنها را روان گردانیده
و چون دلباخته‌ای اندوهناک، آنها را برخواند به سوکنامه سرائی می پردازند
در دهه عاشورا سرشک خود را فرو می فرستند و کی؟
همانگاه که سرود گوی اشک ها آن ها را به پیش می راند.
رجب امیدواراست که فردا به فرخندگی آنها در فراخنای بهشت جای گیرد.
و کی؟ همانگاه که بیاید و جای برانگیخته شدن مردم را بنگرد که بر همگان تنگ آمده است.
در ستایش شما هر چه در توان داشتم به کار انداختم
ولی ستایشگری مرا چه ارج و ارزش؟ که خود ستایش، شما را می ستاید در پیرامون شما، سروده ها و سخنانی دارم که اگر نیکی
آن به جانی

[صفحه ۱۳۴]

بی نیاز کننده نیز برسد باز ناچیز می نماید.
و این خود تلاش کسی است که تکاپو نتواند برخاست
تلخکامی و سرشک من برای شما همی نو و تازه می شود
و شکیبائی ام که دارویی برای آرامش یافتن اندوهم است به یاری رنج ها جامه ای کهنه بر خویشان می پوشد
پسر پیامبر فردا مرا به یاد دار
که فردا هر بنده به پناه سرور خویش می شتابد
شما بهره ای برای ستایشگرانید و من
شما را ستودم و فرداست که نویدهای رسیده درباره شما انجام پذیرد
آنگاه که امیدواران در سراهای شما فرود آیند
خواسته های خویش را می یابند.
ای زادگان برتری ها!
هر که از شما بگشت دچار کسی می گردد که به پیرایه دل و خرد آراسته نیست
ای آنانکه- در روز برانگیخته شدن و هنگام سختی ها- توشه ی منید
و آتشی که درد و بیماری به جانم افکنده با دست شما فرو می نشیند!
برسی بنده ناچیز شما است و برده سرافرازی هاتان
و این سربلندی او را بس که بنده شما باشد.
دروود خدا بر شما باد! و تا کی؟

تا آنگاه که دیدگان ابر، باران سرشک را بر رخسارها فرو می ریزد و بوی خوش آن را می پراکند "
و هم از او است در سوک پیشوای ما دختر زاده جانباخته پیامبر- درودهای خدا بر او- که می گوید:

"یاری که تا کنون در برم بوده آهنگ سفر دارد
و مرا در اشگی خونین شناور ساخته است

[صفحه ۱۳۵]

اگر چشم به اشک نشیند
همچون زمینی که از هم بشکافد چشمه هائی بخشنده را روان می سازد.
اندوه های نهفته را آشکار گردانیدی
که هر گاه شتر زورمند، بیابان را پیمود، چارپای رام نشده و سرکش ناله خود را بلند می کند
افسوس من دمبدم تازه می شود
و فراخنای ماتمسرایم هر روز پهناورتر می نماید
گواهان خواری من همراه با بستانکار دلدادگی ام،
شیفتگی ام و آن بیماری را که دلم را پاره گردانیده به نگارش درآوردند
پلک هایم همچون ابر بارنده، و فرو رفته و شناور در دریای اشک است
و دلم تفتیده از آتشی سوزان که زبانه می کشد
سرشگ گرمی که فرو می چکد گونه ام را چاک چاک زده
و آن شوخی کننده جد پیشه، بیخودی را نو نموده است
به روزی افتادم که بالا گرفتن اندوه، شادابی ام را کاسته،
تن دردمند است و نمونه ای آشکار
جامه هائی از نزاری بر آن پوشانیده
و پیراهن آن پیراهن پژمردگی است که شمشیرهای پهناور در آن جای گرفته
سخنگوی بی خودی من بر منبرهراسم

[صفحه ۱۳۶]

از جدائی آنان با شیوائی و رسائی به گفتار می پردازد
اندوهم محرم است و رنجم شوال
جشن من سراسر دلسوختگی و سوکنامه سرائی است
شکیبائی مدید و گسترده من در اندیشه بسیط و بهناورم
هزج و سرود گوی است
و سر شکم نیز وافر و مسارح (فراوان و شتابان)
رفتند و نشان سرای هاشان که در آن زیسته و سپس کوچ کرده بودند
ناپدید گردید

و امروز تنها فریاد سوکنامه سرایان را از آن جا می توان شنید
مرگ و پیش آمدهای تازه، سرزمین آنرا کهنه نمود، تا رنگی نا آشنا به آن زد
و برای رویدادی سهمناک، نگاه خود را برداشت و خیره به آن نگریست
آری زیبایی بخش آن، جامه پوشیدگی اش را نیز در هم بافت
و گرد و خاک بیامد و همه نشانه ها را زیر خود گرفت و از میان برد
در گرد و دلدادگی آغاز به زاری کردم
که نه یاری بود و نه اندرز گوئی دلسوز.

آتش آه های سوزان در میان
سینه ام زبانه می کشید و می گفتم:
چه جای شگفتی است که روزگار با مردم نیرنگ ببازد؟
ستم کند، به گمراهی افتد، و با چشم بر هم زدن خود نادرستی نماید؟
در بیدادگری بر خاندان محمد گمراهی اش آشکار شد
سگان پاس کننده را بر سر راهشان فرستاد،
زاغ سیاه را به ستم بر مرغان شکاری وا داشت

[صفحه ۱۳۷]

و زنگی هر دم یک رنگ را بر شیر بیچگان چیره گردانید.
سگ گرنده به دست درازی های بیدادگرانه پرداخت
و به سوی شیر شکار شکن تاخت برد و شگفتا از گرانی این رویداد
کفتارهای لنگ به گونه ای هراس انگیز جستن کردند.
و شیر برای شیران به نبرد و برابری برخاست
تبار پیامبر و فرزندان جانشین او
و سرچشمه بزرگواری های برجسته و کلیدهای دانش،
گنجوران دانش، خداوند که وحی او بر ایشان فرود می آید،
و دریاهای دانش که مردم در برابر آن به یک چاله آب کم ژرفا می مانند
بازگشتگان به سوی خدا، و پرستندگان و ستاینندگان او،
یاد آرندگان وی- و کی؟ همانگاه که پرده شب همه جا را می پوشاند-
مردان روزه و نماز که گرسنگان را خوراک می دهند،
نیاز دیگران را از خود بایسته تر می شمارند و دست بخشندگی شان باز است
هنگام بخشش ابر بارنده اند و گاه رهبری، راه روشن
و در روز نبرد سرورانی که به سوی برتری ها می شتابند
راه های رهبری و کشتی های رستگاری

که دوستدار ایشان در روز رستاخیز با ترازویی پر از کار نیک به‌یا می‌ایستد
 سرایندگان نتوانند چنانکه‌باید در ستایش ایشان داد سخن دهند
 چرا که ستایشگر آنان خداست در نامه آسمانی اش.
 نژادی همچون بامداد تابان دارند و پرورشگاهی پاکیزه
 که ستاره نیزه دار سماک در برابر آن سر فرود می‌آرد
 نیای آنان بهترین فرستادگان خدا محمد

[صفحه ۱۳۸]

همان راهنمای درستکار و پیروز است که نامه پیام آوری به نام او سرانجام یافته
 او خاتم و به پایان برنده است- و فاتح و گشاینده و فرمانروا نیز-
 و میانجی و گواهی که از لغزش ها چشم می‌پوشد
 او نخستین فروغ ها است بلکه بر گزیده خدای توانا
 و همان بوی خوشی که پراکند می‌شود.
 سرور دو جهان است و به راستی برترین نمونه از دو ثقل
 و همان اندرز گوی و بیم دهنده مردم از کیفر بدکاری ها
 اگر نبودی نه روزگار آفریده می‌شد
 و نه برای جهانیان، پرستشگاه ها و چراغ ها آشکار می‌گردید.
 مادر اینان فاطمه بتول است
 - جگر گوشه برانگیخته راهنما که خداوند نگاهبان همه بر او ببخشوده-
 با آنکه از میان آدمیان برخاسته به سیه‌چشم زنان یهستی می‌ماند
 و نامه فرود آمده و از آسمان گزارشگر شکوه و زیبایی او است
 پدر پاکشان هم مرتضی جانشین پیامبر است
 همان درفش راهنما و مشعل آشکار
 و همان سرور که (نبا عظیم =) گزارش سترک از آن او
 و دوستی وی برنامه ای استوار است که سوداگر راستی ها سودها از آن تواند برد.
 سرپرستی است که مردم در غدیر خم دست فرمانبری به او داده

[صفحه ۱۳۹]

و- بر سر این کار- گردن های بالا داشته‌خویش را فرود آوردند
 او همان شیر دلاور است که- در روز پیکار- سر از تن یاغیان جدا می‌کند،
 پیکرشان را درهم می‌شکند و خونشان را می‌ریزد.

شیر خدا و شمشیر او و دوستدار وی
و برادر ستوده ترین پیامبران احمد و جانشین دلسوز او.
راستی به زور بازو و تیغ بران و خواست او بود
که بد کیشان به سوگنامه خوانی نشستند
ای یاور اسلام و ای دروازه راهنما
ای شکننده بت هائی با گردن هان برافراشته!
ای کاش دیده بر حسین می گشودی که در کربلا
میان گردنکشان از سراپرده های پاداری می کند
اسب های دهنده شهبه می کشند و خود می نمایند
و همراه با جنگیان سخت کوش شتابان در دریائی از خون سیه فام فرو میروند
تیغ ها و نیزه ها همچون آذرخش ها نمایان می گردند
برق می زنند و بر کله گردان کوبیده می شوند.
دریای بخشش، مرگ را میان کینه توزان می افکند
تا خود بر روی می افتد و هیچ پاداری نمی ماند
جانم برخی او باد که رگ گردنش بریده،
خونین افتاد و خاک بر او نشسته
رود از آب لبریز است و او لب تشنه در کناری افتاده
تنها، دور از میهن و به دور از خانواده که در زیر شکنجه ای سخت ستم می بیند
بانوان پاکدامن - ماتمزده و داغ دیده -

[صفحه ۱۴۰]

میان دشمنان به زاری و سوگنامه سرائی می پردازند
در کربلا با افسردگی دامن بر زمین می کشند
و روزگار، نیزه و تیر نیرنگ خود را به سوی آنان می افکند
فروغ زیبائی هاشان را با گوشه آستین می پوشانند
تا خود را از نگاه خیره دشمنان بر کنار دارند
بر زینب دریغ می خورم که زاری می کند
و باران اشک بر چهره او سرازیر است
آواز می دهد: (برادرم ای تنها کس و امید من!
اگر روزگار ترشروئی اش را به من بنماید چه کسی را دارم؟
کیست بر پدر مردگان دل بسوزاند و بیوه زنان را سرپرستی کند
و بیدادگران را اندرز بدهد؟)

بر فاطمه اندوه می برم که از سختی گرفتاری بر دو گونه خود سیلی می زند
و سخت رنجور و اندوهگین است
پلک هایش زخم شده و اشک هایش خونین است
و شکیبائی از دلش رخت بر بسته
خواهد تا کشته و در بر کشد
و با باریکه ای از روسری اش آن همه خون را پاک کند.
بر آن گلوی گلگون خم می شود
و با دلی سوزان بوسه بر آن لب و دندان خاک آلود می زند.
بر پرد گیان پیامبر افسوس می خورم که آنها را می رانند
و با نکوهش به راه پیمائی وا می دارند
و ایشان نیز بر آن ماه دو هفته زاری می کنند که در سپهر خاک روی نهفت
و بر آن شیر بیشه ها که در میان گور نهان گردید

[صفحه ۱۴۱]

یکی پدر را می خواند و دیگر برادر را
درد دل ها دارند و هیچ دوستدار و دلسوزی نیست
رنج مرگ نیز چنان پاکمرد را بی خویشتن نموده
که به پاسخگوئی نمی پردازد زیرا مرگ را چنگالی دراز است که پوست را هم می کند
فاطمه کوچک نیز گریه ای دلخراش دارد
که سینه را زخم می زند و به آتش می سوزاند.
جانوری به کشمکش با او برخاسته تا زیورهایش را بر باید.
و او پاکدامنه می کوشد که ایستادگی کند و از وی دور شود
چهره را با گوشه آستین می پوشاند
و آن نفرین شده را از یغمای جامه اش باز می دارد و با او می جنگند.
نیای خود همان سرور پیشوا را به فریاد رسی می خواند
و پس از آن شادمانی گذشته یک باره دلش از جای کنده می شود.
ای نیای ما دشمنان به آرزوی خود رسیدند
و آنان که دشمنی ما را پنهان می داشتند اکنون زبان به سرزنش گشوده اند
ای نیای ما سرپرست و پشتیبانی ما رفت
و یار و نگهدار و دلسوز ما نماند
مردم شما ما را از میان بردید،
سفارش هائی را که درباره ما شده بود تباه کردید و اینک تیر مرگ روان و نشانه گیر است

ای فاطمه زهرا!

برخیز و چهره ی حسین را بنگر که بر زمین می ساید
جامه مرگ او تار و پودش از گرد و خاک است،
باخون رگ گردن، شستشویش داده اند و کسی هم در سوک او زاری نمی کند

[صفحه ۱۴۲]

شیر بچگان او را شمشیرها به یغما برده اند
و در کرانه های فرات، کفتار بچه ها و سگان شکاری به دیدار آنان شتافته اند.
سر والای او را بر سنان سنان جای داده اند
و ستوران دشمن، پیکر و سینه او را لگد کوب کرده اند.
وحشیان بیابان از وحشت جدائی اش زاری می کنند
و پرده تاریکی که همه جا را پوشاند پریان به سوک نامه خوانی می پردازند
زمین به لرزه در می آید و آسمان برای او می گرید
و مرغان در هر شامگاه و بامداد در رفت و آمدند.
روزگار بر او افسوس می خورد و از سرسختی گرفتاری اش گریبان چاک می دهد
و پلک های خشک نشدنی اش اشک می بارد.
هان مردان در این ستم که بر تبار محمد رفت فریاد رسی کنید
کجا است آنکه برای خونخواهی آنان به کوشش و تلاش برخیزد؟
حسین - با پیکری خونین - برهنه در کربلا افتاده
و خاک آن ریگزار همچون جامه ای پیکر او را پوشانده
خانواده او سرگردان و ماتمزه
با چهره هائی افسرده نمایان
گرفتار آمده اند و - دشمنان کینه توز -
آنان را بر فراز پالان شتران به سوی بدترین آفریدگان رهسپار گردانیده اند
زیور پرستندگان (= زین العابدین) را در بند و زنجیر کشیده

[صفحه ۱۴۳]

و هیچ کس را دل بر او نمی سوزد.
این اندوه را هیچ چیز از دل ما به در نخواهد برد مگر بوئی خوش که همچون بادی آرام بوزد و مردگان را زندگی بخشد،
نشانه ای از پیامبر و علی و مهدی داشته باشد
و بیماران گرفتار را درمان کند

جارچی او بانگ بر دارد که کجایند
 کشندگان حسین؟ آن گاه روزی شادی بخش فرا رسد
 و پریان و فرشتگان پیرامون درفشش را بگیرند.
 هراس پیشاهنگ است و مرگ رو در رو
 ... و... را بر دو تنه درخت می آویزند
 تا پستی شان نمودار شود و این برپا کردن دار، سرافرازی و گشایشی خواهند بود
 ... و... و گناه و کین توزی
 در خواری زبونی سخت کوشایند.
 برای گناهانی که کردند بر آنان نفرین می فرستیم
 و آتش همه لغزش‌ها از گور آنان بر می خیزد
 ای زاده پیامبر شگفتی پر درد من پایان پذیر نیست
 و اندوه در همه پیکرم جایگیر شده.
 با چنان سرشکی بر شما می گریم
 که اگر ابرهای آسمان از باریدن دریغ کنند، جای آن‌ها تهی نماند.
 (این ارمغان ناچیز را) از بنده مهرت و ازهری خویش بزرگ بدار و بپذیر اگر تو نمی بودی ذوق او به این نیکوئی نمی گردید.

[صفحه ۱۴۴]

سروده هائی از بررسی حلی است
 که گره های رشته آن خوش و رسا می نماید
 و همچو گلوبند آراسته به گوهر، زیبا است.
 دستی به آستانت دراز کرده
 که تو- ای فرزند پیامبر-بخشنده ای و از لغزش او چشم می پوشی
 رجب امید دارد که چون بیاید
 به دستیاری آن‌ها در پیشگاهت پذیرفته گردد که ستایشگر تو است و پشتگرمی به تو دارد.
 پس از مرگ که باز گردد تو پناهگاهی
 و آنگاه که پهنه زمین بر او تنگ شود تو او را به فراخنای آسایش می رسانیدرود خدا بر تو باد و تا کی؟ تا آنگاه که ابر، باران
 سرشگ را فرود می ریزد و نرم بادها می وزد و بوی خوش را می پراکند "
 و هم از او است در سوک پیشوای ما دخترزاده پیامبر- دروهای خدا بر وی- که می گوید:
 "نه یاد از سرائی پر نهال و نشانه‌ها مرا بر سر شور می آرد
 و نه درود بر آن دلبر- سلمی- که در گوشه ی ذی سلم (= سرزمینی با یک گونه درخت) است
 نه برای دلداده ای که- از سر دلباختگی-
 سرشک وی- به سان رگبارهای جدا نشدی از تندر- سرازیر است شیفگی می نمایم

- نه بر ویرانه هائی که یک روز در آنجا درنگی دراز داشتم
و با چادر نشینان و مردم آن تیره به گفتگو پرداختم-
نه به دامن سرود گوی کاروان می آویزم و می گویم
(اگر به آن شکاف کوه رسیدی از همسایگان پرس و جوئی کن)

[صفحه ۱۴۵]

بلکه سرورم حسین را به یاد آوردم
که در کربلا با کرب بلا (= رنج گرفتاری) تشنه افتاده است
شکیبائی ام نماند، سر شکم روان گردید
خواب از دید گانم برفت و بیداری با بیماری در آمیخت
کار دل به سرگردانی کشید و اشک ها سرازیر شد
و نتوانستم از ریختن و آمیختن خون خود با آن ها جلو گیری کنم
او را فراموش نمی کنم که سپاهیان بد کیش همچون دریائی پر آشوب پیرامونش را گرفتند،
لشگر به امید پیروزی بودند و کیش ما دردمند
سوار کاران گمراه گردا گرد او در کربلا چرخ می خوردند
خداوند می شنید و گوش های آنان کر شده بود
مرگ شتابان به سوی شهسواران آرزوها می تاخت
و نیستی با زانوئی بی گام به سویشان می شتافت
او که آنچه را میان خامه و نامه خداوندی گذشته بود می دانست-
با چشمی که سرشک آن روان بود پرسید
ای مردم این خاک را چه نام است؟
و آنان در پاسخ پیشی گرفته و سخن را به سخن پیوند زدند
: اینجا را کربلا می خوانند، گفت: هان
مرگ ما نیز در میان این زمین های پست و پشته های بلند روی خواهد داد بارها را فرود آرید که مرگ با ما دست به گریبان
شده است.

جاودانگی چشم به راه ما نیست و جز خدا هیچ چیز پایدار نخواهد ماند ای مردان در رویدادی سهمناک به فریاد برسید
که مرگ هائی ناگهانی را ستمکارانه به ارمغان آورد- آن هم در ماهی که پیکار در آن ناروا بود-

[صفحه ۱۴۶]

این جا است که جگرها از تشنگی می گدازد
و پیکرها با روان شده خون سیراب می گردد

این جا است که ماه های درخشان روی نهان می کنند
خورشید می گیرد و ماه دو هفته با تاریکی می گراید
این جاست که بردگان ستمکارانه سروران خویش را در بند می افکنند
و سران در دست پرستاران گرفتار می آیند
این جا است که پیکرها بر روی خاک سر نگون می شود
و خوراک جغد و کرکس می گردد.
و این جا است خانه ای که ما را در آن به خاک می سپارند،
و هنگامی که نوید داده شده با دشمن در پیشگاه یگانه داور می ایستیم
سپس بانگ برداشت که یاران! اینک مرگ!
پس شیران شیر شکار گام پیش نهادند.
هر جوانمرد سپید روی که بود- با پیشانی درخشان-
در کام آتش جنگ فرو رفت و از شرار آن نهرا سید
چه آنان که خدا را پاسخ داده و جانبازی هایشان را برای خدا می شمردند
و چه برگزیدگانی که چنگ در آئین خداوند زدند
آنانکه بنیاد یلان را بر کردند خود با پنجه مرگ ریشه کن شدند
و کسانی که بر آوردن آرزوها را از ایشان می خواستند خود به دست بوس نیستی شتافتند
و سپس نیک اسب دختر زاده پیامبر بر او زاری کرد
و با شیهه ای بلند و با پستی تهی از سوار به سوی چادرها برگشت
و چون بانوان پاک نهاد، آن را دیدند
سر و چهره اش را بر خاک مالیدن گرفت
آنان زاری کنان و داغدار و ماتمزده نمایان شدند

[صفحه ۱۴۷]

با دلی دردمند و دیده ای اشک آن سرازیر بود
آمدند و دختر زاده ی پیامبر دیدند بر بستری از نيزه ها و پیکان های شکسته خفته
- از آندستش که بر سنگ خانه خدا نهاد و از آن لبش که بوسه بر آن داد-
شمر از آنکه کینه سر از پیکر وی جدا می کرد
زمین از هراس کردارشان بر خویش می لرزید
خواهرو بانوی خردمندش چهره را با آستین می پوشانید
و با دلی ریش و سرگشته پیاپی خم می شد
برادر ستمدیده و دور از میهنش را می خواند: برادر!
ای کاش مرگ دیده بر تو نمی گشود.

بانوان را به پشتگرمی چه کس رها کرده ای؟
 ما را به که سپرده ای؟ کیست که بر پرد گیانت دل بسوزاند؟
 این سکینه است که سکینه (= آرام دلی) خود را از کف داده
 و این فاطمه است که با دیده خونین بر تو می گرید
 خواهد که با اشک روان بر او بوسه زند
 - و دخترزاده پیامبر از رنج مرگ به او نمی پردازد-
 جلوی خون را می گیرد و خواهد ناوک تیری را که در پیکر او شکسته بیرون کشد
 و نمی تواند.
 از شوریدگی، او را به خویشتن می چسباند، می بوسد
 و گلوی خونین وی سینه اش را رنگین می سازد
 سهمناکی گرفتاری و سوخته دلی اش
 - با آن اندوه جدائی ناپذیر و سپری نشدنی - بر آن می داردش که بگوید:
 برادر کم تو فروغی بودی که از آن پرتو می گرفتیم

[صفحه ۱۴۸]

چه شد که فروغ راهنمائی و کیش ما در تاریکی روی نهفت؟
 برادر کم تو پناهگاهی برای بیوه زنان بودی
 ای پناهگاه پدر مردگان و دریای بخشنده گی و بزرگواری
 ای سرپرست من آیا می بینی که پس از تو
 پدر مردگان گرفتار درد و نزاری و بیماری اند؟
 ای یگانه کس من ای فرزند مادرم ای حسین!
 دشمنان به خواسته ها و آرزوهایشان رسیدند
 دل هاشان که از کینه می جوشید خنک شد
 و آنچه را در درون پنهان می داشتند آشکار کردند
 دلسوز ما کجا است؟ برادر که از ما جدائی گزید
 همراهان بیدادگری می نمایند و روزگار در پریشان کرده ما به یکدندگی افتاده.
 سرپرست ما در گذشت و شیرمرد روی نهان داشت
 و کفتارهای لنگ پیش افتاده اند و با گرسنگی بر سر شیر بچگان می تازند
 - فریاد بر می دارد و از بر انگیزخته خدا پناه می خواهد:-
 (ای نیای ما کجا رفت آن سفارش ها که در باره نزدیکانت کردی؟
 ای نیای ما چه شود که اندوهناکانه دیده بگشائی
 و خاندان تابناک را بنگری که پس از آن ارجمندی و آبرو داری

از میهن خویش دربدر شده اند، به آنان زور می گویند
و همه داغدار و گفتار و سرگردان و خون آلود.
پس از آن همه شکوه، برده وار به بالای
اشتران سوارشان کرده اند که گوئی پرستاران یابندیان رومی اند
این بازمانده خاندان خداوند و سرور مردمان زمین

[صفحه ۱۴۹]

و زیور همه خدا پرستان است.
فرزندی است که از حسین مانده و وارث او
و سروری است که پرستش خدا و به خاک افتادن در برابر او را در
تاریکی ها کار خویش شناخته
وی را به بند کشیده و میان دشمنانی گریان و خندان
بیداد گرانه به سوی شام گسیلش داشته اند.
پیامبر کجا است تا دندان های دختر زاده اش را بنگرد
که یزید- از سر کین توزی با بهترین آفریدگان- بر آن چوب می زند؟
آیا این پلید همان دندان هائی را با چوب می کوبد
که بهترین کس- از تازیان و جز آنان- از سر مهر بوسیده بود؟
و سپس بی خردانه لاف مسلمانی می زند؟
او از عاد و ارم هم بد کیش تر است!
وای بر او از آنگاه که فاطمه پاک بیاید
و آنجا که توده های مردم پس از برانگیخته شدن در روز شمار می ایستند
آوا به دادخواهی بلند کند.
بیاید و همه کسانی که گرد آمده اند
از شرمندگی سر به زیر افکنند و چهره زمین از گرد و خاک سیاه رنگ شود.
او در سمت راست از پایگاه تخت جهان نهان بایستد، فریاد به گله گذاری بردارد
و از خدای توانائی که خون ستمدیدگان را باز می جوید داد خویش بخواهد.
آن جافرمان خداوند در پیش روی مردمی آشکار می شود که همچون مار گزیدند و نادرستی نمودند، که کردارشان دور از آمرزش
باد!

[صفحه ۱۵۰]

پیراهن حسسن را که از سر تا پای آن خون الود است.

به دو دست گرفته

ای زادگان وحی و یاد نامه ی خدای فرزانه!

و ای آنان که مهرشان امید من و مایه بهبودی ام از دردها است

اندوه من بر شما جاودانه است و رنج آن سپری نمی شود

تا کی؟ تا بمیرم و سپس جان به استخوان های پوسیده ام باز گردد

مگر دولت شما که نویدش را داده اند و بر راه راست خواهد بود فرا رسد و سراسر گیتی را از نیکوئی ها پر کند

کیش ما هیچگونه یاور و پاسداری ندارد

جز آن پیشوای جوانمرد که بیدادگری را ریشه کن می سازد

همان قائم (= بر پای خیزنده) و مهدی (= راه یافته) و جانشین نیکوی، سرور پاکیزه و برجسته ما و زاده پاک نهادی برجسته

در دل تاریکی های شب، ماه دو هفته است، در بخشندگی به موج دریاها پر آشوب می ماند،

سپاهیان از همه سویاری می شوند و او خود پاسدار بیرون و درون خانه خداست

ای فرزند عسکری- پیشوای پاک-

و ای جوان هادی نقی (= رهنمای برگزیده) علی پاکیزه خوشبوی

ای زاده جواد (= بخشنده) و ای نواده رضا (= خرسند به خواسته خدا)

و ای نبیره کاظم (= فرو خورنده خشم) سرچشمه بزرگواری ها-

و جانشین صادق- همان سروری که

با هویدا ساختن دانش هایش دل سیاه تاریکی ها را روشن ساخت!

و جانشین سرور ما باقر، جانشین زیور پرستندگان (= زین العابدین)

[صفحه ۱۵۱]

که نامش علی و سراپرده هایش پاکیزه بود

همان زاده حسین- سرور ما جانباخته در کربلا

که خنک این سرفرازی های براینده بر بالای همه مردمان!

و فرزند حسین- پسر فاطمه پاک و

پور علی- جانشین پیامبر و شکننده بت ها-

ای نبیره پیامبر و ای نواده شیر پاک خدا

ای زاده بتول و ای فرزند درون و برون خانه خدا!

سرفرازی توئی، تو مایه و چهره آنی

تو نقطه دستور و دستخط فرزاندگی ها هستی

روزگار سپید و درخشانت شاداب و سرسبز است گیتی با آن به انجام می رسد

و فرجام خوشبختی توده ها و کیش آنان در آن است

آنگاه که ترا بینیم نه ظلمت در کار خواهد بود نه ظلم

روز خوش دین فرا می رسد و سختی به کیشان روی می نماید.
 روی بنما که راه های دین و هبری ناپدید شده
 و به دشواری و بدی افتاده و درستی نابود گردیده
 ای خاندان طاها وای کسانی که مهر روزی به ایشان آبروی من است
 و آن را- میان همه چیز- از بزرگ ترین نیکی ها می شمارم
 اکنون ستایش های فرخنده و در رشته کشیده ای را به آستان شما آورده ام
 که از گوهرواژه ها بنیاد نهاده ام
 با گستردگی اش مشک اندود است
 و چون خوانده شود با ستایش از شما بوی خوش را می پراکند و به زمینه گلزار می ماند

[صفحه ۱۵۲]

دلبری دوشیزه ولی داغدار است که دست اندوه، آن را بیاراسته و گسیل داشته
 - آن هم از سر پلکان هائی که جز اشک نامی ندارد-
 رجب امیدوار است که به دستیاری آن، فردا به فراخای بهشت رود
 و پس از این رنج ها به گنج هائی پایان ناپذیر دست یابد
 ای سروان راستین مرا جز شما به کسی امید نیست
 مهر شما توشه من است و ستایشگری از شما دست آویز رستگاری ام.
 ستایش های مرا چه ارج و ارزش؟ خدای بخشایشگر، ستایشگر شما است و کجا؟ در سوره هل اتی و نون و القلم.

[صفحه ۱۵۳]

دور است که امیدواران از جوانمردی های شما بی بهره مانند
 و پناه خواهان، نا ارجمندانه از آستان باز گردند
 آیا بررسی از لغزش هایش بهراسد؟
 با اینکه دوستی شما را برتر از نزدیکان و خویشان خود می شمارد؟
 ارمغانی از درودها به سوی شما پیوسته باد
 که به یاری شما و از دست شما از گرفتاری ها رهائی می یابم
 درود خدا بر شما باد و تا کی؟ تا یک جاندار می جنبد
 و نرم باد های بامداد در وزیدن است "
 و هم از او است که گوید:
 "سوگند به آن کس که ریختن خونم را روا شناخت
 و گرفتاری را ویژه دوستداران گردانید

که اگر در راه او باده با مرگ بنوشم
دل من هرگز به پیاله گردانش " نه " نخواهد گفت

[صفحه ۱۵۴]

آنجا مرگ برای من زندگی است.
و در راه دوستی اش رسوائی میان مردم، گوارا می نماید
کیست او را از یاد ببرد؟ از دل خواهند او را فراموش کند
که هرگز و برای یک چشم به هم زدن نیز به آرزوشان نمی رسند
این آئینی است که خداوند میان آفریدگانش نهاده:
دوستدار باید گرفتار باشد "
و هم از او است که گوید:
"ای حافظ رازی نهفته را آشکار گردانیدی
و فروغی پوشیده و درهم پیچیده را هویدا نمودی
به دستگیری آن- در نزد خدا و سروران- به پایگاهی بلند دست یافتی.
پذیرفته و نیکبخت آمدی، از تو خرسندند و دیگران به تو رشک می برند دل خوشدار و تنها زندگی کن، مرغی آسمانی باش
که از آشیان به دورافتاده، با تنهایی خو می کند و به هیچ کس نزدیک نمی شود
با گوشه نشینی و تنهایی چنان کن که از یاد مردم بروی

[صفحه ۱۵۵]

اگر به روزی افتاده ای که تورا می رانند
و نشانه ی تیر کینه می گردانند
هیچکس با تو دشمنی نمی کند مگر پدرش از زنگیان بصره باشد
و از مردم عمان و مرادی و گبر و جهود
و این است که با سرشت خویش هم وابستگان به کوفه را دشمن می دارد
و هم آنان را که زادگاه و بنیادشان از برس و حله باشد "
این سروده های نمایشگر دلدادگی هم از او است که گوید:
دلباختگی من به دلدار- لیلی- زبان زد مردم شده
و اینکه با آزمندی فریفته او گردیده ام و از شیفتگی اشک می ریزم
میان تیره ی او مرا سرور می نامند
همچنانکه در میان ایشان بند او به شمار می آیم
مردم را که دیدار دوستی او را ناپسند می انگارند

یکی بر آن است تا مرا از وی رو گردان سازد و یکی هم خودخواهانه
از زیر چشم مرا نگرد و دهانش را کج می کند
یکی دیگر هم چهره بینی گنده اش را بر من ترشی می نماید
که پنداری فرزندش را کشته ام.
مرا چه گناه که از آنان دوری گزیده ام و به پریشان گوئی افتاده اند؟
جز این که در مهر ورزی به او یگانه هستم؟
اگر آنچه من می دانم می دانستند و به همان جایگاهی که روی به سوی آن دارم روی می آوردند
البته این مرز را برای ستایگری می پذیرفتند

[صفحه ۱۵۶]

پنداشته اند- و برخی از پندارها گناه است- و مرا نکوهش می کنند
که ستایشگری هایم از مرز و اندازه شایسته گذشته.
به خدا سوگند گزارش هائی که از منش دلدار داده ام از مرز خود نگذشته ولی زیبایی آن ها پای از اندازه و مرز بیرون نهاده است.
"

این بود بخشی از سروده های استاد و پیشوای ما حافظ برسی که بر آن دست یافتم که برویهم به ۵۴۰ بیت می رسد و چنانکه می
بینی از تندروری ها و گراف- گوئی هائی که به او بسته اند نشانی در آن نیست بلکه به گفته خودش:
"پنداشته اند و برخی از پندارها گناه است- و مرا نکوهش می کنند که ستایشگری هایم از مرز و اندازه ی شایسته گذشته
به خدا سوگند گزارش هائی که از منش دلدار داده ام از مرز خود نگذشته ولی زیبایی آن ها پای از اندازه و مرز بیرون نهاده است.
"

زندگی نامه او را در این نگاشته ها می توان جست: "امل الامل = آرزوی آرزومندان"، "ریاض العلماء = گلزارهای دانشوران،"
الروضة الرابعة (= روضه و گلزار چهارم) از "ریاض الجنه = گلزارهای بهشت"، "روضات الجنات = گلستان های بهشتی"،
تتميم الامل = دنباله آرزومندان" از سید بن ابی شبانه"، "الکنى و الالقاب = کنیه ها و لقب ها"، "اعیان الشیعه" و "الطلیعه" و "البابلیات".

سال زادن و در گذشتن این سراینده- حافظ- را ندانستیم مگر اینکه سال نگارش یکی از نگاشته هایش را چنین آورده که: "میان
زادن مهدی- درود بر او- و میان گرد آوری این نگاشته ۵۱۸ سال می گذرد" که خود سال ۷۷۳ می شود.
زیرا زادن پیشوای پیروز ما- درودهای خدا بر او- را در سال ۲۵۵ میدانیم، در هنگام یاد از نگارش هایش نیز دیدیم که یکی از آن ها
را در ۸۱۳ نگاشته و شاید همان نزدیکی ها در گذشته باشد خدا دانا است.

[صفحه ۱۵۷]

یادداشت سوم

در بخش گذشته: بر رویهم برگردان (۵۴۰) بیت از سروده های بررسی را که نگارنده آورده دیدید، این جا نیز اصل پاره ای از آن ها را یاد می کنم و چون و چند کار را هم در ص ۵۹ روشن ساخته ام و نیازی به بازگوئی نیست:

هو الشمس ام نور الضریح یلوح؟

هو المسک؟ طیب الوصی یفوح؟

اضاء بک الافق المشرق

و دان لمنطقک المنطق

و انت الامین و انت الامان

وانت ترتق ما یفتق

اتی رجب لک فی عاتق

ثقیل الذنوب فهل تعق؟

العقل نور و انت معناه

و الکون سر و انت مبداه

ایها اللائم دعنی

و استمع من وصف حالی

باسمائک الحسنی ارواح خاطری

اذاهب من قدس الجلال نسیمها

تعالی علی فی الجلال فرائد

یعود و فی کفّیه منه فرائد

و وارد فضل منه یصدر عزلها

تضیق بها منه اللهو الاوارد

تبارک موصولا و بورک واصلا

له صله فی کل نفس و عائد

ابدیت یا رجب الغریب
فقیل: یا رجب المرجب

و کتبت ما بالنور منه
على حدود الحور یکتب

اعیت صفاتک اهل الراى و النضر
و اوردتهم حیاض العجز و الخطر

انت الذى دق معناه لمعتبر
یا آیه الله بل یا فتنه البشر

و حجه الله بل یا منتهی القدر

[صفحه ۱۵۸]

یا منبع الاسرار یا سر
المهیمن فی الممالک

ما لاح صبح فی الدجی
الا و اسفر عن جمالك

یا من تجلی بالجمال
فشق برده کل حالک

و لائی لال المصطفی و بنیهم
و عترتهم ازکی الوری و ذویهم

بهم سمه من جدهم و اییهم
هم القوم انوار النبوه فیهم

تلوح و آثار الامامه تلمع

بنو احمد قد فاز من یرتضیهم
ائمه حق للنجا یرتضیهم

و طوبی لمن فی هدیه یقتضیهم
هم القوم انوار النبوه فیهم...

فرضی و نفلی و حدیثی انتم
و کل کلی منکم و عنکم

یا آل طه انتم املی
و علیکم فی البعث متکلی

سرکم لا تناله الفکر
و امرکم فی الوری له خطر

اذا رمت یوم البعث تنجو من اللظى
و یقبل منک الدین و الفرض و السنن

یمینا بنا حادی السری ان بدت نجد
یمینا فللعانی العلیل بها نجد

فبالربع لی من عهد جیرون جیره
یجیرون ان جار الزمان اذا استعدوا

و ربعی مخضر و عیشی مخضل
و وجهی مبيض و فودی مسود

و لا غروان جارت و مارت صروفها
و غارت و اغرت و اعتدت و اغدت تشدو

لها الدم ورد و النفوس قنائص

لها القدم و النفوس لها جند

يرون المنايا نيلها غايه المنى

اذا استشهدوا مر الردى عندهم شهد

اليكم عروسا زفها الحزن ثاكلا

تنوح اذا الصب الحزين بها يشد و

دمع يبدده مقيم نازح

و دم يبدده مقيم نازح

اصبحت تخفضنى الهموم بنصبها

و الجسم معتل مثال لائح

و مدید صبری فی بسیط تفکری

هزج و دمعى وافر و مسارح

ما هاجنى ذكر ذات البان و العلم

و لا السلام على سلمى بذى سلم

و لا تمسكت بالحادى و قلت له:

"ان جئت سلعا فسل عن جيره العلم"

[صفحه ۱۵۹]

اما و الذى لدمى حللا

و خص اهيل الولا بالبالا

لئن اسق فيه كوس الحمام

لما قال قلبى لساقيه "لا"

لقد اظهرت يا حافظ

سرا كان مخفيا

لقد شاع عني حب ليلي و انني

كلفت بها عشقا و همت بها وجدا

و ظنوا و بعض الظن اثم و شنعوا

بان امتداحي جاوز الحد و العدا

فو الله ما وصفى لها جاز حده

و لكنها في الحسن قد جازت الحد

[صفحه ۱۶۰]

گزافگویی در برتر خوانی ها

اشاره

چون برخی از غدیریه سرایان- همچون بررسی- دچار خرده گیری هار نکوهش ها گردیده و آنان را از (غلو کنندگان =) تند روان به شمار آورده اند و برخی از نگارندگان آمده اند و با دروغ زنی ها و دشنام سرائی های ناسزاتاخت و تازی همه سویه برایشان آورده اند، خواستیم پژوهشگران را در این زمینه آگاهی هائی بدهیم تا فریادهای تبهکاران، پرده بر خرد آنان نبوشاند و به هیا بانگ هائی که یاوه گوئی ها و دسته بندی های کین توزانه پدید می آرد گوش فرا ندهند پس می گوئیم:

بر بنیاد آنچه پیشوایان واژه شناسی- همچون جوهری و فیومی و راغب و جز آنان- به آشکارا گفته اند غلو (= گزاف گوئی) آن است که پای از مرز، فراتر برود، چنانکه گوئیم (غلا السعر يغلو غلاء = غلو کرد و گزاف شد نرخ، گزاف میشود، گزاف شدنی) و (غلا الرجل غلوا = کرد و گران گردید مرد، گران شدنی) و (غلا بالجارية لحمها و عظمها- گوشت و استخوان زن غلو کرد و گزاف شد = شتابان به روزگار جوانی رسید و از همگنان خویش در گذشت حارث پسر خالد مخزومی گفته:

"نگاری کمر باریک که از بس تنگ میان است حمایلش در هنگام راه رفتن ملیرزد

و جوانی زود رس، استخوان او را گران ساخته"

[صفحه ۱۶۱]

و همین است که برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر او و خاندانش- گفته " : درباره زنان غلונکنید (= با گرانی سودا نکنید) آنان آبشخوری هستند که خداوند ارزانی شما داشته " و عمر گفت در کابین زنان غلو نکنید (نرخ آنرا گزاف ننمائید) غلو و تند روی هر کجا و به هر گونه و در هر باره که باشد- خواه ناخواه- نارواست به ویژه اگر با دین برخوردی بیابد که خدای برتر از پندار نیز در دو جا از یادنامه فرزانه اش در پیرامون آن به سخن پرداخته: ای کسانی که نامه آسمانی به شما داده شده درباره کیش خود غلو و تندرروی نکنید. که بر بنیاد گفته روشنگران روی سخن در این جا با دو دسته است:

۱- جهودان که در دشمنی با عیسی غلو کردند تا آنجا که به مریم دروغی زشت بستند

۲- ترسایان که در دوستی او به راه غلو رفتند تا او را پروردگار خویش شناختند

که تندرروی و کند روی هر دو ناروا است و نیکوکاری را- به گفته مطرف پسر عبد الله- در میانه این دو باید جست آن سراینده نیز گفته:

"پیمانه دیگران را پر بده ولی از آن خود را لبریز مگیر

گذشت بنمای و دست برادری ده که هیچ جوانمرد پیمانه خود را لبریز نگرفته.

درباره هیچ کار و چیزی غلو مکن- تند مرو- و میانه رو باش

که از میانه روی در کارها به هریک از دوسوی دیگر بلغزی ناپسندیده است. "

دیگری هم گفته:

"بر تو باد به میانه روی در کارها که رستگاری در آن است.

[صفحه ۱۶۲]

نه بر چارپای بسیار نرم سوار شو و نه بر آن که چموش است " .

سرور ما فرمانروای گروندگان گفت " : کیش خداوند، گام زدن در راهی است میان دو گروه: کند رو و تند رو، بر شما باد میانه راه که باید کند رو خود را به آن برساند و تند رو به سوی آن پس نشیند "

این جا نخست باید مرزی را که کیش ما راه نمی دهد کسی پای از آن فراتر نهد بشناسیم، زیرا البته گاه پیش می آید که تندرروی های ناراست، پای به میان می نهند یا می خواهند کسی را به ماندن در نادانی ها آزمند گردانند و حقوق بایسته یکی را از وی دریغ دارند ولی گروهی نیز آموخته شده اند که سخن هر کس را نپسندیدند بی درنگ بر چسب غلو و تند روی بر آن بزنند و سخت کورکورانه بر آن می دارند که بر هر چه در کام خویش خوش و سازگار نیافتند بتازند، بیشتر تندرروی هائی که به ناراست بر شیعیان امامی بسته اند از همین دست است که چرا برتری های پیشوایانی از خاندان پیامبر- درود بر ایشان- را بازگو کرده یا باور داشته اند با آنکه گزارش های درست و مسند خودشان انباشته از همان ها است و در نگاشته ها و گرد آمده هاشان به بازگو گری آن ها پرداخته اند ولی کسی دامن به کمر نزده تا- به دستیاری آن ها- ایشان را با جایگاهی که در خور این پیشوایان راستین است آشنا سازد و از پایگاه برترشان- چنانکه باید- آگاه گرداند، همان پایگاه بلندی که می توان هم از نامه خداوند و از آنچه از پیامبر مانده آن را دریافت و هم از نگرش های درست و رویدادهای آشکار و راستینی که توده مسلمانان در پیرامون آن همداستانند- مگر کسانی پیدا شوند که چشم را از دیدن و گوس را از شنیدن باز دارند و خود را به کری و کوری بزنند یا مایه دانششان کمتر از آن باشد که به ارزیابی یک فلسفه درست پردازند، یا از اینکه پدیده های تاریخ را در مغز خود گرد آرند ناتوان بمانند چه رسد به آنان که بردگی هوس ها را پذیرفته اند و از سر نادانی به پرتگاه

[صفحه ۱۶۳]

سرگردانی و گمراهی سرنگون گشته اند و هر کس بگوید پیشوایان کیش ما از نهانی ها آگاهند او را از تند روان گزافه گوی می شمردند و به همین گونه اگر کسی بر آن برود که آنان از آنچه در دل مردم می گذرد گزارش می دهند یا مردگان با ایشان سخن می گویند یا زبان مرغان و جانوران را می دانند یا خداوند به درخواستشان مرده ها را زنده می کند یا درخواست آنان در بهبود یافتن کور و پیس- و هر بیمار دیگر- پذیرفته آمده یا به همین جهان باز می گردند، یا کارهائی که مانند آن را دیگران نمی توانند انجام دهند از ایشان سرزده- نیز رهسپار شدن برای دیدار از آرامگاههای آنان و چنگ زدن درد امان شان و افزونی و خجستگی خواستن از خاکشان، و نیایش و نماز در کنار آرامگاه هاشان، یا دریغ و افسوس خوردن بر گرفتاریهائی که دچار آن بوده اند- و بسیاری از این گونه باورها که شیعیان با پشتوانه های درست و روشنگری های نیرومند درباره خاندان راهبر پیامبر دارند و از برتری های استوار ایشان می شمردند ولی ابن حزم جوزی و ابن تیمیه و ابن قیم و ابن کثیر و کسانی که در پی آنان افتاده و در راهشان گام بر می دارند از پذیرش آن سرباز می زنند.

و شاید دست آویزشان نیز این باشد که جانشین پیامبر- در دیده ایشان- یگانه هنرش آن است که دست دزدان را ببرد و آدمکشان را به کیفر برساند، مرزهای کشور را پاسداری کند، و جلوی آشفتگی ها را در اجتماع بگیرد، حقوق این و آن را از این جا و آنجا فراهم آورد و میان ایشان بخش کند و از این گونه کارهائی که پادشاهان و فرمانروایان نیز در میان توده ها و گروه ها به انجام می رسانند و نمایشگر این برداشت از واژه خلافت، سخنانی هائی ابوبکر و عمر است در هنگام دست یافتن به خلافت، چنانچه خلافت یافتن عثمان و معاویه و فرزند گردنکش او نیز نمونه ای دیگر است و بهمین گونه داستان عبد الله پسر عمر و حمید پسر عبد الرحمن که گزارش آن خواهد آمد.

[صفحه ۱۶۴]

اینان نمی گویند که خلیفه بایستی در روان خود نیروئی- از سرچشمه ی پاکی و پاکدامنی و بر کناری از گناه داشته باشد که به یاری آن بتواند- چنانچه شایسته است- در پدیده های جهان دست ببرد و با دیده بینش خود نهفته ها را بنگرد- یا با فروغ دیدگانش که ناچیزتر از پرتو رونتگن نیست که به دستیاری آن می توان اندام های درونی تن را از پشت پوستی زفت دید و آنچه را در مشتم کسی جا دارد از پشت دست شناخت و به نیروی آن تا به جائی رسید که تصویر منظومه شمسی را از درون جعبه ای آهنین گرفت. آن که می گوید در نیروهای روانی، راز هائی نهفته و با نیروی روان برنامه هائی شگفت، پیاده شدنی است (همچون: خواب مغناطیسی و مصنوعی، حاضر ساختن روان ها و به گرفتن آن ها برای پاسخ به هر پرسش که کسی در زمینه های بیرون از این جهان دارد) با این باورها چگونه نمی پذیرد که روان ها به کالبد خود باز گردند؟ آن هم با دستوری از پروردگارشان و به درخواست دوست او یا با نیروی مردی راستین که از پدیده آرنده آن ها گرفته است؟ بر خدا دشوار نیست، او ست که زنده می کند و می میراند و چون پدیده ای را خواست تنها به این گونه خواهد بود که به آن می گوید باش پس جامه هستی می پوشد.

به همین گونه، کسی که می بیند هواپیماها در زمانی کوتاه صدها فرسنگ را می پیمایند و در گذشته برای پیمودن چنان راهی نیازمند بودیم چندین ماه بر پشت چارپایان بسر بریم، با نگاه به این پیشرفت ها چگونه خردمند می تواند این را که زمین هر چند تندتر در هم نوریده شود دور بداند؟ آن هم برای کسی که در روان خود نیروهائی نهفته دارد که بنیاد گزار پاک و راستین هستی به

او و بخشیده است؟ کوه ها را که می بینی پندار ایستاده اند ولی همچون ابر در گذرند.

[صفحه ۱۶۵]

یک نمونه هم کسی است که می بیند رادیو از دورترین جاها هر آوائی را به گوش می رساند، که گوئی کسی در کنار او قرآن بزرگوار را می خواند، یا سخنرانی می کند، یا گزارش ها را یکی پس از دیگری باز می گوید، یا به پخش ترانه ها و آهنگ ها می پردازد، آن که این ها را می بیند نمی تواند نمایش های همانند آن ها را از پیشوائی راستین که خدا یاری اش می کند دور بداند خداوند هر که را خواهد می شنوید و تو آن کس را که در گور است نتوانی شنوا گردانی.

نمونه دیگری گوینده ای است که چهره مخاطبش - با نیروی رساننده - برای وی نمودار می گردد و از راهی بس دور به یاری تلفن چنان با وی سخن می گوید که گویا هم اکنون در کنار وی نشسته و از نزدیک می بیندش " و بدان گونه نهفته های آسمان و زمین را به ابراهیم می نمایانیم "

و مانده های این پرده هائی که به تازگی از ویژگی های برق-و جز آن- برداشته شده و در بسیاری از جاها دشواری هائی را آسان ساخته که دیروز خردهای ساده از دریافت آن ناتوان بود و شاید در آینده که پرده های بیشتری بالا رود با پدیده هائی بزرگ تر و بزرگتر از همه این ها نیز برخورد کنیم زیرا دانش در هیچ مرزی نمی ایستد و دلیلی نداریم که پس از پرده های بالا- رفته دیگر چیزی نباشد، و چنانکه در سده های نزدیک به ما هر روز گامی تازه به جلو برداشت- که توانائی آفرید گارش شکوهمند است- پس از این نیز پیشرفت های پله به پله می تواند دنبال شود.

من نمی گویم کارهای بزرگوارانه ای که دوستان خدا کردند و دیگران از انجام مانده هایش درماندند همچون کارهائی است که یاد کردم و گفتم از راه آئین های طبیعی می توان به آن دست زد هر چند که اگر هم آن ها را از راه یاد شده بتوان باز نمود باز از معجزه بودن آن نمی کاهد زیرا در روزگاری که پدید آمده پرده از روی این

[صفحه ۱۶۶]

نشانه های دانش، بالا- نرفته بود و هیچ کس از مردم آنها را نمی شناخت تا جائی که اگر کسی نام آن ها را هم بر زبان می آورد دیگران- جز برای ریشخند کردن و دست اندختن- در انجمن هاشان یادی از آن نمی کردند و از ته دل باور داشتند که او از چیزی ناشدنی سخن می راند، در این هنگام و میان مردمی با این گونه اندیشه اگر کسی- بی آن که به دانشکده ای رفته و در برابر استادی زانو بزند- چنان نمایش هائی بدهد جز معجزه نامی به آن توان داد ولی ما برآنیم که چون آن پیشوایان برخاستند تاتوده را در راهی شایسته بیاندازند و این هم نمی شد مگر با سر فرود آوردن مردم در برابر ایشان و چون نیرومند ترین دست افزار برای رام کردن سر کشان- و واداشتن آنان به سر فرود آوردن- نشانه دادن معجزات و کارهائی بیرون از آئین و بنیادهائی گیتی است که می تواند پیوندی استوار را با خداوند پاک تر از هر چیز بنماید و وابستگی با جهان برین را برساند و این گونه مهربانی بر خداوند پاک بایسته است که با نمایشی چنان، دود را نزدیک بنماید. چنان که ما برای نزدیک ساختن سخن به دریافت مغزا و تیز کردن هوش ها و آگاه گردانیدن داد گران بر حقیقت ها، سخن را به پرده برداری های دانش نو کشانیدیم و نیز در جلد نهم ص ۸۸ تا ۱۲۵ از برگردان پارسی- درباره پاره ای از این زمینه ها به گسترده گی سخن رانیدیم.

اینک با من به سراغ مردمی برویم که شیعیان را برای باور داشتن آن پایگاه ها برای پیشوایانشان نکوهش می کنند و بر چسب تند

روی و بد کیشی و چند گانه‌پرستی بر آنان میزنند با آن که بسی از سرپرستان کیش خود را دارای همان پایگاه‌ها می‌شناسند و برتری هائی را- آن هم در زندگینامه‌های مردان عادیشان گنجانده‌اند که چون در نزد شیعیان- چندین برابر کمتر از آن را نیز- بیابند آنان را به تند روان می‌بندند، ولی خودشان آن همه گزافه‌ها را میان مردم می‌پراکنند و تاریخ درست می‌شمارند بی آن که در زنجیره گزارش آن‌ها جای سخن و خرده‌گیری بیابند یا در زمینه آن‌ها نگاه درستی بیاندازند و به گفتگو پردازند، و این‌ها همه برای دوست داشتن و ارج نهادن به آن بزرگان‌شان است- که دوستی یک چیز، آدمی

[صفحه ۱۶۷]

را کور و کر می‌سازد- و این شیوه را از همان‌سده‌های نخستین تاکنون همواره به کار می‌بسته‌اند و هیچ پژوهشگری را نیز نرسد که آن نگارندگان و پاسداران آئین را از تندروان و گمراهان و چند گانه‌پرستان بخواند و واکنشی را که خودشان درباره شیعه نموده‌اند در برابر آنان روا شناخته و بگوید که از چار دیوار توده مسلمان به در رفته‌اند با اینکه کاوشگران می‌توانند در میان فرآورده‌های که به دست دروغ‌گویان ساخته شده و در لابلای گزافه‌های که این بافندگان در برتری پیشوایانشان پراکنده‌اند چیزهائی بس شگفت و دور از خرد بیابد که باید آن‌ها را یاوه‌سرائی و بیهوده‌گوئی بنامیم که اگر هم از سازگاری یا ناسازگاری آن با کیش خود چشم‌پوشیم تازه خرد درست زیر بار آن نمیرود و اکنون به روشنگری گفتار خود می‌پردازیم:

گزافگویی‌ها درباره بوبکر

کاری بس دشوار نیست که مرز برتری‌های هر یک یاران پیامبر را که بخواهیم، بشناسیم زیرا تاریخ‌ها با همه پریشان‌گوئی و آشفتگی‌های که به‌خود دیده‌اند و با همه بافته‌های که دست‌های گنهکاران و بزه‌پیشگان در آن‌جای داده‌اند و با این که رویداد‌های درساش در روزگاران و سده‌های گذشته با آشوب-های تیره و تاریک ناپدید گردیده و با این که هوس‌های گمراه‌کننده با دست‌کاری و ساخت و پاخت‌های خود- در زمینه آن- بازیگری‌ها نموده‌اند و با این که دزدان زبردست که کارشان رنگ در آوردن و دروغ زنی است نیرنگ‌های خود را در لابلای آن نهفته‌اند و با این که برگهای آن سیاه شده و از چه؟ از برداشت‌های بیخردانه و نگرش‌های پر از نادانی، و از شالوده‌های تباه و هیا بانگ‌های دسته‌بندی‌ها و ناراستی‌ها و تبهکاری‌های که جز گروه به گروه شدن و توده گردیدن مردم انگیزه‌ای نداشته‌است- با همه این‌ها می‌توان نشانه‌ای از درستی‌ها را در آن باز جست زیرا کسی که با بینائی به ارزیابی در آن پردازد، آب‌گوارا را از کف روی آن باز می‌شناسد و درست و نادرست را به هم نمی‌آمیزد و می‌تواند آنچه را ناب و سره‌است از میان آمیختگی‌ها در بیارد که با دستیاری آن‌ها به یافتن و جستن حقایق برخیزد و مرز هر

[صفحه ۱۶۸]

یک از مردان را بشناسد و چنانکه ترازویی برای اندازه‌گیری به کف گرفته باشد با گذشتگان و مردم باز مانده موشکافانه آشنا شود.

کار برگزیدن بوبکر به جانشینی پیامبر چگونه انجام شد؟

اشاره

از میان کارهائی که بی هیچ چون و چرا انجام داد یکی هم نگرشی است در زندگی نامه مردان برجسته اسلام- چه گذشتگان و چه جانشینانشان- آن هم بادیده بزرگداشت و نه با چشم بدبینی-ویژه در پیرامون کسانی که در میان دینداران به جانشینی راستین پیامبر شناخته شده اند- هر چند با گزینشی که اگر بنگریم و دادگرانه بسنجیم هیچ ارج و ارزشی ندارند، پروردگار تو است که هر چه را خواهد می آفریند و برمی گزیند و کار برگزیدن با آنان نیست و هیچ یک از مردان و زنانی که به این کیش گرویده اند نمی توانند در برابر فرمان و دستور خدا و برانگیخته او در کار خود به گزینش پردازند و خواست جداگانه ای داشته باشند که همه کارها- پیش از این و پس از آن- از خداست و آنچه را ایشان انجام می دهند خداوند سرپرستشان است دروغ شمرند و از هوس هاشان پیروی کردند و هر کاری سرانجام در جائی آرامش و استواری خواهد یافت. یار غار پیامبر بزرگ و یگانه کس از نخستین گروه پیشگامان که در کوچیدن به مدینه همراه او رفته است باید وی را بزرگ و ارجمند بدانیم و تبهکاری آشکاری است که آن چه را به راستی از وی است از او دریغ ورزیم و در مرز بندی سرمایه روانی اش کوتاهی کرده داوری داد گرانه ای ننمائیم و فرمانبردار گرایش های خویش گردیم.

[صفحه ۱۶۹]

ما نمی خواهیم در پیرامون جانشینی پیامبر به سخن پردازیم و در زمینه اینکه چگونه به انجام رسید؟ چگونه گردید؟ چگونه برپاشد؟ و چگونه راه خود را دنبال کرد؟ و آیا رای گیری آزادانه ای در کار بود؟ و آیا سفارش های بزرگترین آئین گذاران به کار بسته شد؟ یا خواسته ها و هوس ها بود که در آن روزبا زورگوئی فرمان می راند، می گرفت و می تاخت، به فراز و نسیب می برد، می گشود و گره می زد، و می شکست و استواری می بخشید و می بست و باز می کرد؟

ما نمی خواهیم در پیرامون همه این ها به گفتگو پردازیم آن هم پس از آن که جهانیان داستان سقیفه را که مردمی از جاهای پراکنده در آن جا گردآمده بودند شنیده اند و گزارش آن رستاخیز سترک را آویزه گوش گردانیده اند همان کشمکش بزرگ میان مهاجران و انصار را که سخن قرآن- درباره آن-راست درآمد " : هنگامی که آن پیش آمد رخ داد- که در روی دادن آن دروغی نیست و بالا برنده و به زیر کشنده است ...

چه می توانم گفت؟ پژوهشگران، تاریخ را برابر خود نهند و بررسی کنند که چگونه هر کسی از توده مردم در آن روز، رهائی و رستگاری را در آن می دید که با هیچ کدام از دسته های گوناگون همدست نشود و از این که به ناگهان در آشوب های سوزان درآید خودداری کند، آن چه در دل او می گذشت بیمناکش می ساخت که اگر راه کشمکش برود و در برابر گروهی با گروه دیگر همدستان گردد سرش بر باد خواهد رفت، به ویژه پس از آن که- با دو چشم خود- شمشیری آهیخته را دیده و- با دو گوشش- فریاد مردی درشت گفتار را شنیده بود که هر کس می گفت برانگیخته ی خدا در گذشته وی را از کشته شدن می هراسانید و می گفت: از هیچ کس که بگوید فرستاده خدا را مرگ دریافته و گرنه او را به تیغ می زنم. یا من گفت: هر که بگوید او مرده سرش را با

[صفحه ۱۷۰]

شمشیر بر خواهم داشت، جز این نیست که او به آسمان بالا رفته است.

"بانگ می زنده‌ر کس بگوید پیامبر برگزیده جان داده کله او را با شمشیر بر خواهم داشت"

و پس از آن که هر یک از مردم با گوشه چشم، دیگری را نگریستند، بگو مگوها و زد و خوردها کردند و آن دو پیرمرد برخاسته و پیش از آن که اندیشه هیچکس دیگر را بپرسند هر کدام جانشینی پیامبر را به آغوش آن یکی می افکند. که گفتی کار را- از آغاز تا پایان- نهانی سرانجام داده اند، این به دوستش می گوید: "دست را بگشای تا به نشان جانشینی پیامبر، دست فرمانبری به تو دهم" "او هم می گوید "نه بلکه تو باید چنین کنی" و هر یک از آن دو خواهد دست همراهش را بگشاید و او را سرپرست مردم بشناساند ابو عبیده جراح- گور کن مدینه- نیز با آنان است و جارچی شان شده و آن پاک ترین مرد، که پیامبر سفارش هایش را با او کرده همراه با خاندان راهنمای او و دودمان هاشمی سرشان به بزرگترین پیامبران گرم است که کالبد بیجان او را با جامه مرگ در برابر خویش می بینند، خانواده او در خانه را بر وی بسته اند و یاران او- که درود و آفرین خدا بر وی و تبارش- وی را با خانواده اش تنها گذاشته و از به خاک سپردنش روی

[صفحه ۱۷۱]

گردانیده اند تا سه روز پیکر او بر زمین ماند یا از روز دوشنبه تا روز چهارشنبه یا شب آن که خانواده اش او را به خاک سپردند و جز نزدیکان وی هیچ کس نبود شبانه یا در پایان شب او را به خاک سپردند و مردم آگاهی نیافتند تا نیمه شب که در خانه هاشان بودند آواز بیل هائی را شنیدند که آرامگاه پیامبر را با آن هموار می نمودند. و آن دو پیر مرد نیز در به خاک سپردن او- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- نبودند و پس از آنکه این کس، چشمش به عمر پسر خطاب می افتد بوبکر را برگزیده و نشان کرده و پیش روی او شتابان می رود و چندان داد کشیده که دهانش کف کرده است.

[صفحه ۱۷۲]

و پس از آن که بانگ حباب پسر منذر- همان یار پیامبر و بزرگ رزمنده بدر- را می شنود که تیغ در روی بوبکر کشیده و می گوید: "هر کس در آن می گویم ناسازگاری نماید بینی اش را با شمشیر در هم خواهم شکست، منم آن بنیاد بزرگ که پشتوانه تواند بود و اندیشه او چاره ساز کارها است، منم پدر آن شیر بچه در بیشه شیران که به شیران بستگی دارد" و پاسخ می شنود: "اگر چنان کنی خدا ترا خواهد کشت" و او می گوید: "بله تو را خواهد کشت" یا "بلکه چنان می بینم که تو کشته می شوی" پس می گیرندش و لگد بر شکمش زده خاک در دهانش می کنند. و پس از آن از آن که سومی را می بیند که از فرمانبری بوبکر سر باز می زند و آوا بر می دارد: هان به خدا سوگند هر تیری در تیردانم دارم به سوی شما می-افکنم و نیزه و سنانم را از خوتان رنگین می سازم و با شمشیری که در دست دارم شما را میزنم و با کسانی از خاندان و تبارم که با من همراهی نمایند با شما پیکار می کنم و پس از آن که چهارمی بیند که بیعتی به این گونه را نکوهش می کند و آتش جنگ را بر می افروزد و گوید: به راستی گرد و غبار و دودی می بینم که جز با خونریزی فرو نمی نشیند.

[صفحه ۱۷۳]

و پس از آنکه کسی همچون سعد پسر عباد- سر کرده خزر جیان- را می بیند که در گرداب خواری افتاده، بر سر او می جهند و با خشم فریاد می کشند: "سعد را بکشید خدا بکشدش که از دو رویان است- یا آشوبگری است" - و گوینده بر سرش ایستاده و می گوید: به راستی بر سر آن شدم که ترا لگد کوب کنم تا استخوان پیکرت از جای به در رود- یا جشمانت از جای به در شود- و پس از آن که قیس پسر سعد را می بیند که ریش عمر را گرفته و گوید: به خدا سوگند اگر موئی از سر او کم شود تا یک دندان درست در دهان تو است بر نمی گردم- یا: اگر موئی از او بخوابد و فرو نشیند، بر نمی گردم تا همه اندام هایت را از هم بپاشم. و پس از آن که زبیر را می بیند با شمشیر کشیده گوید: تیغ را در نیام نخواهم کرد تا برای علی از همه دست فرمانبری بگیرم و عمر می گوید "بگیرید این سگ را" پس شمشیر را از دست وی گرفته و بر سنگ می زنند و می شکنند.

و پس از آن که مقداد- یار بزرگوار پیامبر- را می بیند که به سینه اش می کوبند و حباب پسر منذر رامی بیند که بینی اش می شکند و دشتش کوفته می گردد، و می بیند پناهندگان به سرای پیامبر- زنهار گاه توده و پایگاه امید و آبروی آن یا خانه فاطمه و علی، درود خدا بر آن دو- را بیم می دهند و به هراس می افکند و ابوبکر، عمر پسر خطاب را به سوی ایشان فرستاده و گوید: اگر از پذیرفتن ما سر باز زند با ایشان نبرد کن و عمر آتش می آرد تا خانه را بر

[صفحه ۱۷۴]

آنان بسوزانند فاطمه وی را دیده و می گوید: پسر خطاب آمده ای خانه ما را بسوزانی؟ پاسخ می دهد آری مگر در راهی که مردم افتاده اند شما نیز بیفتید.

و پس از آن که می بیند و ابستگان یک سیاسی، به سرای خاندان وحی تاخته و به خانه فاطمه ریخته اند و جلو دار ایشان نیز پس از آن که هیزم خواسته فریادهای بلندی برداشته است که: به خدا سوگند خانه را بر شما خواهم سوزانند مگر بیرون بیایید و دست فرمانبری بدهید یا "باید بیرون بیایید و دست فرمانبری بدهید و گر نه خانه را با هر که در آن است می سوزانم" به او می گویند فاطمه در آن است پاسخ می دهد: باشد

و پس از آنکه می بیند- به گفته ابن شحنه- عمر به سوی خانه علی آمده تا آن را با هر که در آن است بسوزانند و فاطمه او را می بیند که گوید: در راهی

[صفحه ۱۷۵]

که مردم افتاده اند شما نیز در آئید "تاریخ ابن شحنه" که در کنار "الکامل" چاپ شده- ج ۷ ص ۱۶۴-

و پس از آنکه ناله و شیون بانوئی اندوهگین و دلخسته یا همان جگر گوشه پیامبر برگزیده را می شنود که از پرده به در آمده می گیرد و با بلندترین آواز خویش آوا در می دهد: "پدر ای برانگیخته خدا پس از تو از دست پسر خطاب و پسر ابی قحافه، چه ها کشیدیم."

و پس از آنکه همو را می بیند که فریاد می کشد و شیون می کند و همراه با زنان هاشمی آوا در می دهد: ابوبکر چه زود بر خاندان پیامبر تاخت بردید و به تاراجشان پرداختید به خدا سوگند با عمر سخن نخواهم گفت تا خدای را دیدار کنم "شرح ابن ابی الحدید

ج ۱ ص ۱۳۴ و ج ۲ ص ۱۹ "

و پس از آن که می بیند پیکره پاکی و بزرگواری- فرمانروای گروندگان را دستگیر و همچون شتری که چوب در بینی اش کرده اند تا مهار شود به سوی خود می کشند می برند و با درشتی می رانند و مردم گرد آمده اند و می نگرند، به او میگویند دست فرمانبری ده و می گوید: اگر ندهم چه؟ پاسخ می شنود: در آن هنگام- به همان خدای که جز او خدائی نیست- گردنت را میزنم می گوید: بر این بنیاد بنده خدا و برادر برانگیخته اش را خواهید کشت.

و پس از آن که می بیند برادر پیامبر برگزیده- علی- به آرامگاه برانگیخته خدا- درود خدا بر وی و خاندانش- پناه برده می گیرد و فریادمی کند: برادر این گروه مرا ناتوان شمرده اند و نزدیک است خونم را بریزند.

[صفحه ۱۷۶]

و پس از آنکه می بیند علی- درود بر او- را می رانند تا دست فرمانبرداری دهد و همان هنگام بو عبیده جراح آوا در می دهد: "پسر عمو تو خردسالی و اینان سالخورده گاه گروخت هستند، تو آزمودگی و کاردانی شان را نداری و چنان می بینم که بو بکر در این کار از تو نیرومندتر است و سخت تر می تواند دشواری ها را بر خود هموار کرده از پایگاه خود همه جا را آگاهانه بنگرد. اکنون این کار را به بو بکر گذار که تو اگر زنده بمانی و روزگارت بیاید برای این کار، شایسته و سزاواری- از دیدگاه برتری ات و دینداری ات و دانشت و برداشت و پیشینه ات و تبارت و دامادی پیامبر که داری

و پس از آن که می بیند انصار در آن سخت روز فریاد برداشته و می گویند "جز با علی به هیچکس دست فرمانبرداری نخواهیم داد" و آن یکی شان- که رزمنده نبردگاه بدر نیز هست- فریاد می زند "یک فرمانروا از شما و یکی هم از ما" و عمر هم به او می گوید "اگر خواسته ات چنین است می توانی بمیری"

و پس از آنکه می بیند ابو بکر به انصار می گوید "ما فرمانروایانیم و شما دستیاران و این کار در میان ما و شما به دو نیم می شود چنانکه یک باقلا یا برگ خرما را به دو نیم کنند."

[صفحه ۱۷۷]

"تیره اوس، دستی دراز کرد تا جانشینی پیامبر را به چنگ آورد

تیره خزر ج نیز دست های خود را گشود تا به نبرد و برابری با آنان پردازد

هر یک از دو گروه چنان پنداشت که هماورش سزاوارتر از او است

و این جا بود که دشمنی و کینه پای به میان نهاد

"و پس از آن که می بیند مادر مسطح پسر ائاثه نزدیک آرامگاه پیامبر- درود آفرین خدا بر وی و خاندانش- ایستاده و آواز می دهد: ای برانگیخته خدا"

پس از تو پیش آمدهائی سخت و بگو مگوهای در گرفت

که اگر تو می بودی رویداد های سهمگین، افزون نمی گردید

با از دست دادن تو چنانیم که گویا زمین بهره بارانش را از دست داده

گروه تو به پریشان افتاده اند، آنانرا بنگر و دیده فرو مگذار"

همه این گونه رویدادها و گفتگوها بود و توده را به هراس افکنده انبوه مردم را بیمناک می ساخت و هیچ کس امید نداشت بتواند کار آن گروه را به شایستگی سرانجام دهد و پس از گیر و دارهایی که در آن روز به چشم خود دیدند یک تن از میان ملت نیز چنان ارج و ارزشی برای خود نمی شناخت تا به یاری آن در برابر آن آشوب سهمگین بایستد.

آن جا ملتی را می دیدی که از تنگنای خاستگاهش به مستان می نماید- و مست نبود- و آن چه در دلش می گذشت نهانی با وی می گفت که یک چند درنگ کند و چشم به راه بماند تا از سنگینی آشوب ها کاسته شود و سرانجام کاری که نهانی بنیاد آن را ریخته اند آشکار گردد، گمراهان از ره یافتگان شناخته آیند، که آنچه اکنون در دل ها می گذرد دسته ای را به روز ماده شتری نشانیده که زاری می کند

[صفحه ۱۷۸]

و هراسان از زمینی به زمین دیگر می شتابد، و در ماتم جدائی از بچه اش می نالد و از پشیمانی لب بد دندان می گزد و چه بسا ناله ای که ناله کننده را بی نیاز نمی دارد،

در پیرامون آن گونه جانشینی از پیامبر چه می توانم گفت؟

آن هم پس از آن که بو بکر و عمر، پسر خطاب، آن را کار و رویدادی ناگهانی و بی اندیشه شمردند همانند آنچه نادانان پیش از اسلام می کردند که خدا مردم را از بدی آن نگاه داشت.

و پس از آن که عمر دستور داد تا هر کس مانند آن بار از مردم دست فرمانبری گیرد بکشندش و پس از آن که خودش در روز سقیفه گفت: هر کس بی آن که با مسلمانان مشورت کند کسی را به فرمانروائی بشناسد این فرمانبرداری و فرمانرانی به هیچ روی پذیرفته نیست مبدا کشته شوند

و پس از آن که به پسر عباس گفت: علی در میان شما البته به راستی برای این کار سزاوارتر از من و بو بکر بود و پس از آن که گفت: به خدا آنچه ما با او کردیم از سر دشمنی بلکه از این روی بود که دیدیم جوان است و گمان بردیم تا زیان و قرشیان برای سختی هائی که از او دیده اند از پیرامونش می پراکنند

[صفحه ۱۷۹]

و پس از آن که پسر عباس به وی پاسخ داد: بر انگیزته خدا او را می فرستاد که بایلان ایشان دست و پنجه نرم کند و برای جوانی اش وی را از کار باز نمی داشت، اکنون تو و دوست خرده می گیرید که سالش کم است؟

و پس از آن که عمر به پسر عباس گفت: پسر عباس به گمانم بر دوست- علی- ستم رفته و پسر عباس به او گفت خدا سوگند که خداوند او را برای گرفتن سوره براءت از بو بکر کم سال و دستور آن را به وی داد (شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۸)

واکنش های علی در برابر گزینش بو بکر

و پس از آن آه پدر هر دو فرزند زاده پیامبر- فرمانروای گروندگان- گفت: من بنده خدا و برادر برانگیزته خدایم، و برای این کار سزاوارتر شمایم دست فرمانبری به شما نمی دهم که شما به فرمانبرداری از من سزاوارترید و عمر گفت: ترا رها نمی کنیم تا دست

فرمانبری دهی، و علی می گوید: عمر شیری را بدوش که یک نیمه اش هم بهره ی خودت گردد! و پس از آن که او- درود بر وی- گفت: ای گروه کوچندگان با پیامبر خدا را خدا را که فرمانروائی محمد در میان تازیان را از خانه اش و از ژرفای سرایش به سوی خانه هاتان به در نبرید و خاندان او را از پایگاه وی در میان مردم و از آنچه بایسته آن بود دور نسازید ای گروه کوچندگان با پیامبر به خدا سوگند ما سزاوارترین مردمانیم به آن، زیرا ما خاندان اوئیم و برای این کار شایسته تر از شمائیم و تا کی؟ تا هنگامی که در میان ما خواننده نامه خداوند و دانا به آئین های او هست که از کار توده آگاهی داشته پیوسته آن را در پیش دیده دارد و کارهای ناپسند را

[صفحه ۱۸۰]

از آنان به دور می کند و آنچه را شایسته آنند بابربری میانشان بخش می نماید، به خدا سوگند چنین کسی در میان ما است از هوس ها پیروی نکنید و از راه خدا گمراه نشوید که بیش از این از درستی دور گردید و پس از آن که او- درود بر وی- گفت: چون- پیامبر برگزیده- به راه خویش رفت پس از او مسلمانان در کار با یکدیگر به کشمکش برخاستند، به خدا سوگند این اندیشه به دلم نیز راه نیافته و از مغزم هم نمی گذشت که تازیان این کار را پس از محمد از خاندان او بگردانند و پس از او آن را از من باز دارند، هیچ چیز مرا به شگفت نیآورد و رنجیده نساخت مگر شتافتن مردم به سوی بوبکر و دویدنشان برای این که که دست فرمانبری به او دهند من دست خویش نگاه داشتم و دیدم از کسانی که پس از او به سرپرستی برخاستند من به نشستن در پایگاه محمد شایسته ترین مردم و پس از آن که علی- خدا روی او را گرامی دارد- شبانه بیرون شده فاطمه دختر برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندان- را سوار ستور کرده به انجمن های انصار (= یاوران پیامبر) می برد و از آنان یاری می خواست و ایشان می گفتند: ای دختر فرستاده خدا کار گذشته و ما به این مرد دست فرمانبری داده ایم، اگر عموزاده و شوهر تو بر ابوبکر پیشدستی می کرد و جلوتر از او به سراغ ما می آمد، با کسی دیگر دست نمی دادیم و علی ع می گوید: آیا من برانگیخته خدا (ص) را به خاک نسپرده در خانه اش رها کنم و برای کشمکش بر سر فرمانروائی بیرون شوم؟ و فاطمه گفت: علی به جز آنچه سزاوار او بود نکرد و آنان کاری کردند که بازخواست و شمار آن با خدا است

[صفحه ۱۸۱]

و پس از آنکه او- درود بروی- گفت: هان به خدا سوگند ابوبکر جامه فرمانروائی را در بر کرد با آنکه می دانست در آسیای کشور، من همچون ستونه آهنینی هستم که همه جا را می گردانند، رگباری بس تند از دانش و نیكوئی از سوی من سرازیر است و بال هیچ پرنده ای، آن را در رسیدن به پایگاه بلندم یاری ندهد، پس من آن جامه را رها کردم و پیراهنی دیگر در پوشیده چشم از فرمانرانی بستم و در کار خود اندیشیدم که آیا با دست تنها برخیزم و بر او تاختن برم یا بر تاریکی کور کننده ای شکیبائی نمایم که بزرگسالان را فرسوده و خردسالان را پیر و پژمرده می سازد و گروندگان به کیش راستین درزمینه ی آن چندان رنج می برند تا به دیدار پروردگارشان شتابند، دیدم شکیبائی به آئین خرد نزدیک تر است، پس شکیبائی کردم آن هم به گونه ای که خار در چشمم بود و استخوان در گلویم چرا که میراث خویش را می نگریستم به تاراج می رود، تا نخستین کس از آنان به راه خود رفت و گوی فرمانروائی پس از خویش را به سوی پسر خطاب افکند

- این هنگام علی، سروده اعشی را بزبان راند:

"چه جدائی‌ها است میان روز من که با رنج سواری بر پشت شتر می‌گذرد با روز حیان برادر جابر که با آسودگی سپری می‌شود."
"

شگفتا با آن که خود در هنگام زندگی، از مردم می‌خواست پیمان‌شان را در فرمانبری از وی ندیده بگیرند برای پس از مرگش نیز پای همان بند و بست‌ها را به سود یکی در میان کشید تا این دو تاراجگر، فرمانروائی را، همچون دو پستان شتر میان خود بخش کردند، آری کار را به کسی بس درشت خو واگذارند که سخنی تند و ناهموار داشت و دیداری رنج‌افزا، بسیار می‌لغزید و به پوزش خواهی می‌پرداخت، همراهان او چونان کسی بودند که بر شتر سرکش سوار شود که اگر مهار را سخت نگهدارد بینی شتر پاره می‌شود و اگر رها کند در پرتگاه‌سرنگون می‌گردد پس به حیات خداوندی سوگند که مردم در روزگار او گرفتار بیراهه

[صفحه ۱۸۲]

روی و چند رنگی و نارامی شدند و من نیز بر آن روزگار دراز- و سختی درد سرها- شکیبائی نمودم تا او هم به راه خود رفت و گرینش فرمانروا را به گروهی سپرد که به گمان او من نیز یکی از ایشانم. خدا را که چه شورائی کجا در برتری من- بر همان نخستین کس- چون و چرائی بود تا در کنار این گونه همگنان جای بگیرم؟ ولی باز هم در فراز و نشیب‌هائی که رفتند همراهی‌شان کردم تا یکی از کینه‌ای که به من داشت رو به دیگر سوی گردانید و دومی هم به برادرزن خود گرایش یافت و انگیزه‌های ناپسند دیگر، که سوم کس از این دسته‌بر خاسته میان خورد و نگاه و جای بیرون‌دادنش خود پسندانه به خرامید پرداخت و فرزندان نیاکانش نیز با او به پا خاسته دارائی خدا را چنان می‌خورند که شتران گیاه بهاری را، تا رشته‌هایش پنبه شد و آنچه کرد زمینه مرگ او را چید و پر خوری اش وی را سرنگون گردانید...

تا پایان داستان

بازگو گران سخنرانی شقشقیه

این سخنرانی را شقشقیه نامیده و درباره آن سخن بسیار گفته‌اند و کسانی که در هنر گزارشگری اوستادند- از شیعه و سنی- آن را آورده و از سخنرانی‌های سرور ما فرمانروای گروندگان شمرده‌اند که بودن آن از وی روشن است و هیچ‌چون و چرا بر نمی‌دارد پس سخن آن نادان را نباید شنید که می‌گوید این‌ها را شریف رضی به هم بافته زیرا در همان سده‌های نخستین و پیش از آنکه نطفه رضی بسته شود بسیار کسان آن را گزارش کرده‌اند و کسانی هم که با وی در یک روزگار می‌زیسته یا پس از او آمده‌اند با زنجیره‌های دیگری که به راه او نمی‌انجامد

[صفحه ۱۸۳]

آن را آورده‌اند و اینک گروهی از آنان:

۱- حافظ یحیی پسر عبد الحمید حمدانی در گذشته به سال ۲۲۸ چنانکه در زنجیره گزارش جلودی در "العلل" و "المعانی" آمده است.

- ۲- ابو جعفر دعبل خزاعی در گذشته در سال ۲۴۶ که به گفته پیشوای گروه ما: طوسی در "امالی = دیکته ها" ص ۲۳۷- آن را بازنجیره خود از پسر عباس گزارش کرده و برادرش ابو الحسن علی نیز آن را از زبان وی بازگو نموده است.
- ۳- ابو جعفر احمد پسر محمد برقی در گذشته به سال ۲۷۴ یا ۲۸۰ که به گفته "علل الشرایع = انگیزه های آئین ها" از بازگو گران این سخنرانی است.
- ۴- ابو علی جبائی پیشوای معتزلیان- روشن اندیشان سنی که در سال ۳۰۳ در گذشته چنانچه در "الفرقه الناجیه = گروه رستگاران" از استاد ابراهیم قطیفی و "بحار = دریاها" از مجلسی- ج ۸ ص ۱۶۱- آمده از همین بازگو گران است.
- ۵- ابن میثم در شرح خود نویسد: این سخنرانی را در دست نوشته ای کهن یافتیم که ابو الحسن علی بن فرات- دستور عباسیان و در گذشته به سال ۳۱۲- چیزی بر آن نوشته بود.
- ۶- ابو القاسم بلخی یکی از استادان معتزلیان که در ۳۱۷ در گذشته به گفته ابن ابی الحدید در شرح خود- ج ۱ ص ۶۹- از بازگو گران این سخنرانی است.
- ۷- ابو احمد عبد العزیز جلودی بصری- در گذشته به سال ۳۳۲- نیز چنانکه در "معانی الاخبار = آنچه از گزارش ها در می یابیم" آمده از همین بازگو گران است ۸- ابو جعفر ابن قبه شاگرد ابو القاسم بلخی که نامش را بردیم در نگارش خود "الانصاف = داد دهی" این سخنرانی را آورده چنانکه ابن ابی الحدید در شرح خود- ج ۱ ص ۶۹- و نیز ابن میثم در شرح خود- او را بازگو گران شمرده اند.

[صفحه ۱۸۴]

- ۹- حافظ سلیمان پسر احمد طبرانی نیز که در سال ۳۶۰ در گذشته- بر بنیاد آنچه در زنجیره قطب راوندی در گزارش او بر "نهج البلاغه = شیوه ی شیوا گوئی" آمده- از همین بازگو گران است.
- ۱۰- ابو جعفر ابن بابویه قمی در گذشته در سال ۳۸۱ در دو نگارش خود "علل الشرایع" و "المعانی الاخبار" این سخنرانی را آورده است.
- ۱۱- ابو احمد حسن پسر عبد الله عسکری در گذشته در سال ۳۸۲، که پیشوای ما صدوق در دو نگارش بالا این سخنرانی را به یاری گفته های وی گزارش کرده است.
- "نگاهی به دیگر سوی"
- سرور دانشور، شهرستانی در "ما هو نهج البلاغه = نهج البلاغه چیست؟" ص ۲۲ این مرد را از بازگو گران ششقیه شمرده و در گذشت او را در سال ۳۹۵ دانسته و در ص ۲۳ که او را یاد کرده وی را از مردم سده سوم شناخته که نه سخن نخستینش رسا و نه این یکی درست است زیرا از دیده ی وی پوشیده مانده که حسن پسر عبد الله عسکری- بازگو گر ششقیه- همان ابو احمد نگارنده "الزواجر = بازدارنده ها" است که در سال ۳۸۲ در گذشته و در ۲۹۳ زاده شده، ولی شهرستانی پنداشته که وی ابو هلال حسن پسر عبد الله عسکری- نگارنده "الاولئ = آغازها" و شاگرد ابو احمد عسکری- است و سالی هم که یاد کرده نه سال مرگ او- بلکه سالی است که نگارش "الاولئ" را به پایان برده است و زندگی نامه هر دو حسن عسکری را در "معجم الادباء = فرهنگ نامه ی سخنوران" می توان یافت- ج ۸ ص ۲۳۳ تا ۲۶۸- و نیز در "بغیة الوعاه = آرزوی سخن پذیران" ص ۲۲۱.
- ۱۲- ابو عبد الله مفید در گذشته در سال ۴۱۲ استاد شریف رضی در نگارش خود "الارشاد = رهنمائی" ص ۱۳۵ آن را آورده است.

۱۳- قاضی عبدالجبار معتزلی در گذشته در ۴۱۵ در نگارش خود "المغنی" به گونه ای دلخواه خویش به روشنگری پاره ای از فرازهای این سخنرانی برخاسته

[صفحه ۱۸۵]

و رنگ بیرونی آن را ندیده گرفته و نمی پذیرد که در لابلای آن نکوهش کسانی باشد که پیش از فرمانروای گروندگان جای پیامبر نشستند و با این همه پای هیچگونه چون و چرائی را در اینکه سخنرانی از علی است به میان نمی کشد.

۱۴- حافظ ابوبکر مردویه در گذشته در سال ۴۱۶ بر بنیاد آنچه در زنجیره رواندی در "شرح النهج" آمده از همین بازگو گران است.

۱۵- وزیر ابو سعد آبی در گذشته در سال ۴۲۲ در نگارش خود "نثر الدرر و نزهه الاداب = گوهرهای پراکنده و گردشگاه فرهنگ و سخنوری" آن را آورده است.

۱۶- شریف مرتضی برادر بزرگتر شریف رضی که در سال ۴۳۶ در گذشته پاره ای از آن را در "الشافی = درمانگر" ص ۲۰۳- آورده گوید: آوازه ای بلند دارد و در ص ۲۰۴ نیز آغاز آن را یاد کرده می نویسد: گفتار بنام است.

۱۷- پیشوای گروه ما طوسی در سال ۴۶۰ در گذشته- آن را در "تلخیص الشافی = فشرده درمانگر" آورده است- نیز در ص ۳۲۷ "امالی" خود از راه خزاعی ها و از زبان سید ابو الفتح هلال پسر محمدپسر جعفر حفار که زندگی- نامه اش درج ۳ ص ۵۰۹ از "مستدرک" به خامه دانشور نوری یاد شده است.

۱۸- ابو الفضل میدانی در گذشته به سال ۵۱۸ در "مجمع الامثال = گرد آمده ای از گفته هائی که زبانزد مردم است" ص ۳۸۳ می نویسد: و فرمانروای گروندگان علی- خدا از وی خشنود باد- سخنرانی ای دارد که شقشقیه نامیده شده زیرا پسر عباس- که خدا از هر دو خشنود باد- چون علی سخنش را برید به وی گفت: ای فرمانروای گروندگان چه شود دنباله سخن را از همان جا که رساندی بگیری گفت: پسر عباس چنین کاری دور است، شقشقه ای بود که بانگی چند کردو به جای خویش برگشته آرام گرفت.

[صفحه ۱۸۶]

۱۹- ابو محمد عبد الله پسر احمد بغدادی- نامبردار به ابن خشاب- که به سال ۵۶۷ در گذشت و ابو مصدق واسطی نحوی این سخنرانی را بر وی خوانده و پس از این، گفتار او را در این باره می آوریم.

۲۰- ابو الحسن قطب الدین راوندی که به سال ۵۸۳ در گذشته در "شرح نهج البلاغه" این سخنرانی را از راه دو حافظ دیگر- ابن مردویه و طبرانی- آورده و می نویسد: می گویم: این سخنرانی را در دو جا نوشته یافتم که روزگاری چند پیش از زاده شدن رضی نگارش داده بودند یکی در پیوست های کتاب "الانصاف" از ابو جعفر ابن قبه شاگرد ابو القاسم کعبی- از استادان معتزلیان که پیش از زاده شدن رضی در گذشته- و دیگری در دست نوشته ای که ابو الحسن علی پسر محمد پسر فرات دستور المقتدر بالله عباسی، شصت و اند سال پیش از زاده شدن رضی، چیزی بر آن نگاشته بود و گمانی نیرومند دارم که آن دست نوشته، روزگاری چند پیش از آنکه ابن فرات پای به جهان نهد نگارش یافته بود.

۲۱- ابو منصور طبرسی (یکی از استادان ابن شهر آشوب که در سال ۵۸۸ در گذشته) در نگارش خود "الاحتجاج = گفتاگوها ص ۹۵" آن را آورده و می نویسد: گروهی از بازگو گران از راه های گوناگون از پسر عباس آورده اند که...

۲۲- ابو الخیر مصدق پسر شیب صلحی نحوی در گذشته در سال ۶۰۵ این سخنرانی را بر ابو محمد ابن خشاب خوانده و گوید: چون آن را بر استادام ابو محمد ابن خشاب خواندم و رسیدم به آنجا که پسر عباس گفته: هرگز بر هیچ چیز چنان افسوس نخوردم که بر بریدن و دنبال نکردن علی سخن خود را، ابن خشاب گفت اگر من آنجا بودم به پسر عباس می گفتم: مگر چیزی هم ماند که عمو زاده ات در دل نگاهداشته و در این سخنرانی نیاورده باشد؟ او که به راستی نه برای پسنیان و نه برای پیشینیان چیزی به جا نگذارد مصدق گفت: وی شوخ بود و من به او گفتم سرور من شاید که این سخنرانی ساختگی بوده و آن به دروغ بر علی بسته باشند گفت نه به خدا سوگند، من می دانم این گفتار از اوست چنانکه می دانم تو مصدقی گفت گفتم: مردم

[صفحه ۱۸۷]

آن را به شریف چسبانده اند گفت نه به خدا، رضی کجاو این شیوه گفتار؟ ما سروده ها و نوشته های او را دیده ایم و به این سخنرانی نزدیک نیست و در رشته آن، سازمان نیافته سپس گفت به خدا من این سخنرانی را در نگاشته هائی دیدم که دویست سال پیش از پدید آمدن رضی نگارش یافته بود و هم آن را در دست نویس هائی دیدم که همه آنها را می شناسم و می دانم به خامه کدام یک از دانشمندان و سخن پردازانی است که پیش از زاده شدن ابو احمد نقیب- پدر رضی- می، زیسته اند بنگرید به " شرح ابن میثم " و " شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۶۹ "

۲۳- مجد الدین ابو السعادات ابن اثیر جزری در گذشته به سال ۶۰۶ در " النهایه- ج ۲ ص ۲۹۴ " در واژه شقشقی با سخنی کوتاه از آن یاد کرده و می نویسد: از همین ریشه است گفتار علی در آن سخنرانی وی: آن شقشقه ای بود که بانگی چند کرد سپس به جای خویش برگشت و آرام گرفت.

۲۴- ابو المظفر دختر زاده ابن جوزی در گذشته به سال ۶۵۴ در ص ۷۳ از " تذکره = یاد آور " خویش این سخنرانی را از راه استادش ابو القاسم نفیس انباری با زنجیره وی عباس بازگو کرده و می نویسد: آن را به نام شقشقیه می شناسند و پاره ای از آن را گرد آورنده " نهج البلاغه " آورده و پاره ای دیگر را انداخته و من همه آن را می آورم، سپس با جدائی هائی در واژه ها یادآوری آن می پردازد.

۲۵- عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی در گذشته به سال ۶۵۵ در " شرح النهج = ج ۱ ص ۶۹ " گوید بسیاری از فرازهای این سخنرانی را در نگاشته های پیشوایان ابو القاسم بلخی دیدم که راهبر آموزشگاه بغدادیان- یکی از دو شاخه معتزله- بود و به روزگاری دراز پیش از آن که رضی جامه هستی بیوشد در فرمانروائی المقتدر می زیست و هم بسیاری از آن را در نگارش ابو جعفر ابن قبه دیدم که خود یکی از عقیدت شناسان امامی بود و نگاشته وی کتاب " الانصاف " نام دارد، این ابو جعفر بر استاد ابو القاسم بلخی- خدای برتر از پندار پیامرزدش = شاگردی کردو در همان روزگار و پیش از آن که رضی- خدای برتر از پندار

[صفحه ۱۸۸]

او را پیامرزد- پای به جهان هستی نهد در گذشت.

۲۶- کمال الدین ابن میثم بحرانی در گذشته به سال ۶۷۹ این سخنرانی را از روی نبشته ای کهن آورده است که بن فرات دستور عباسیان و در گذشته به سال ۳۱۲ چیزی بر آن نگاشته بوده نیز ابن میثم آن را از نامه " الانصاف " به خامه ابن قبه آورده و سخن ابن خشاب را درباره آن، که ما هم نوشتیم- و هم این را که ابو الخیر آن را بر وی خوانده- یاد کرده است.

۲۷- ابو الفضل جمال الدین ابن منظور افریقائی مصری که در سال ۷۱۱ در- گذشته در نگارش خود " لسان العرب = زبان تازیان " ج ۱۲ ص ۵۳ زیرواژه شقشوق می نویسد: در گفتار علی-خدا از وی خوشنود باد- در لابلای یک سخنرانی از او آمده است: " آن شقشوقه‌ای بود که بانگی چند کرد سپس به جای خویش برگشت و آرام گرفت "

۲۸- مجد الدین فیروز آبادی در گذشته به سال ۸۱۶ یا ۸۱۷ در کوتاه سخنی از آن یاد کرده و در ج ۳ ص ۲۵۱ از " القاموس = دریا " می نویسد: آن سخنرانی علی را از این روی شقیقه خوانده اند که چون پسر عباس به وی گفت: چه شود اگر دنباله سخن را از همان جا که رساندی بگیری پاسخ پسر عباس چنین کاری دور است، شقیقه ای بود که بانگی چند کرد سپس به جای خویش برگشت و آرام گرفت.

[صفحه ۱۸۹]

عربده های سخنرانی نیل

و از همه این ها نیز که چشم پیویشیم باز چه توانم گفت؟ آن هم پس از آن که سراینده امروز نیل باعربده های خود، آتش های رو به خاموشی را دامن

[صفحه ۱۹۰]

می زند و آن تبهکاری های فراموش شده را (نه خدا را- هرگز از یاد نمی رود) تازه در برابر دیدگان می آرد و آن را ستایشی برای پیشینیان پنداشته و پس از گذشتن سده هائی دراز بر آن بزهکاری ها بانگ خود را بلند ساخته با سرافرازی و شادمانی در چکامه ای که درباره ی عمر سروده، زیر نشانی " عمر و علی " گوید:

"و سخنی هست که عمر به علی گفته

چه ارجمند شنونده ای و چه بزرگ گوینده ای!-

که اگر دست فرمانبری ندهی، خانه ات را می سوزانم

و نمی گذارم در آن زنده بمانی هر چند دختر پیامبر برگزیده در آن باشد

هیچ کس جز عمر سخنی را بر زبان نمی آورد

- آن هم در برابر شهسوار دودمان عدنان و پشتیبانان او "

و چه بگویم پس از آن که مردم مصر در آغاز سال ۱۹۱۸ م بزمی برپا ساختند تا در انجمنی که فراهم آمده اند این چکامه ستایش نامه عمر را که سروده های یاد شده در میان آن ها بر خوانند؟ و نامه های روزانه و ماهانه شان آن را در کرانه های جهان بپراکنند و مردان بزرگ مصر- همچون احمد امین و احمد زین و ابراهیم ایاری و علی جارم و علی امین و خلیل مطران و مصطفی

[صفحه ۱۹۱]

دمیاطی بک و جز آنان می آیند و می پردازند به پراکندن دیوانی که سروده اش این است و به آفرین گفتن سخنرایی که خرد وی در این پایه است و به این گونه در تنگنای گرفتاری ها و در روزگار سختی که به آن دچاریم نمک بر زخم دل ها می پاشند و با این هیا بانگ هائی که جز دسته بندی های ناپسند انگیزه ای ندارد سرچشمه پاک آشتی و سازش را در جهان اسلام گل آلود می سازند، سنگر یکپارچه مسلمانان را دستخوش پراکندگی می نمایند و می پندارند کار نیکوئی انجام می دهند.

و می بینیم دیوان این سخنسرا- بویژه چکامه اش درباره عمر- را پی در پی از نو چاپ می کنند و روشنگر آن دمیاطی نیز زیرنویسی برای دومین بیتش به این گونه نگاشته:

"می خواهد بگوید: این که دختر پیامبر برگزیده در این خانه جای دارد، علی را از گزند عمر بر کنار نمی دارد."

و در ص ۳۹ از روشنگری خود گوید: در سخنی که پسر جریر طبری نوشته گوید: "جزیر از مغیره از زیاد پسر کلب آورده که عمر پسر خطاب به خانه علی آمد، طلحه و زبیر و نیز مردانی از آن کسان که همراه با پیامبر به مدینه کوچیدند در آنجا بودند، پس گفت: به خدا سوگند خانه بر شما می سوزانم مگر اینکه به در آئید و دست فرمانبری بدهید، زبیر با شمشیر کشیده به سوی او بیرون شد، ولی تیغ از دست وی بیفتاد و به سویش جسته وی را دستگیر کردند" که اگر این زیاد همان ابو معشر کوفی حنظلی باشد باید سخن او را پشتوانه گرفت و چنانچه بر می آید، حافظ خدا بیامرز همین گزارش را در پیش چشم

[صفحه ۱۹۲]

داشته که چنان گفته.

و می بینیم در ستایش این سراینده و چکامه چنان تند می روند که گویا برای توده انبوهی از دانش یا برداشتی تازه و شایسته به ارمغان آورده یا چنان برتری چشم گیری در عمر شراغ کرده که توده و پیامبر پاکشان از آن شادمانه می گردند، پس مژده و بلکه هزاران مژده باد به بزرگترین پیامبر که جگر گوشه راست روا و در نزد کسی که آزمندانه آن سخن را بر زبان می راند کوچک ترین ارج و ارزشی نداشته و بودن او در خانه ای که خدا، خداوندان آن را از هر گونه لغزشی بر کنار شناخته نمی توانسته آنان را از گزند وی به دور نگهدارد که خانه را بر ایشان نسوزاند پس آفرین و باز هم آفرین بر گزینشی که این سان باشد به به از فرمانروائی ای که با این بیم و هراس ها گردن به آن نهند و سرانجامش دهند و به این بی پایگی ها پایان پذیرد!

که به همه ی این ها نمی خواهیم پردازیم زیرا با بررسی در زندگی نخستین خلیفه دیده ایم که او- پیش از اسلام آوردن و پس از آن- سرمایه ی روانی اش با دیگر مردم عادی یکسان بوده و تنها بر گزیده شدنش به جانشینی پیامبر او را بزرگ کرده و بس و اکنون تنها می خواهیم در دو زمینه به پژوهش پردازیم. ۱- برتری هائی که برای او شمرده اند ۲- منش های روانی اش.

برتری هایی که برای بوبکر شمرده اند

آیا از بزرگ ترین پیامبران- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- به راستی سخنی که نمایشگر برتری او باشد رسیده؟ و آیا آن همه گزارش های بسیاری که در ستایش او آورده اند درست است؟ ما در اینجا اندیشه را به ژرف نگرف و می داریم و مانند همه کسان که در جستجوی برداشتی درست هستند داوری خود را بر پایه هیچ سخنی استوار نمی گردانیم مگر آنچه از پیشوایان هنر حدیث- که میان درست و نادرست آن جدائی می نهند- می آوریم سپس آن را با ارزیابی

[صفحه ۱۹۳]

و نگرشی که یاری اش دهد دنبال می کنیم.

فیروز آبادی در پایان نگارش چاپ شده اش "سفر السعاده" می گوید: در پایان نگارش، هم زمینه هائی را که که حدیث هائی درباره آن ها آمده و چیزی از آنها درست نیست سر بسته یاد می کنیم و هم آنچه را نزد دانایان حدیث شناس، چیزی از آن ها به روشنی شناخته نگردیده. سپس چند زمینه را می شمارد، تا جائی که می نویسد:

زمینه برتری های بوبکر راست رو - خدا از وی خوشنود باد - از میانه همه آنچه در این باره ساخته اند بلند آوازه تر، این حدیث است که: خداوند برای مردم به گونه ای همگانی روی می نماید و برای بوبکر به گونه ای ویژه و نیز این که: خداوند هیچ چیز در دل و سینه من نریخت مگر در سینه بوبکر هم ریخت. و نیز این که: پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - چون کشش و گرایش به بهشت بر او چیرگی می یافت ریش بوبکر را می بوسید. و نیز این که: من و بوبکر همچون دو اسبی هستیم که مردم بر سر برنده شدن یکی از آنها گرو بندی کنند. و نیز این که: چون خداوند، روان ها را برگزید روان بوبکر را برگزید. و مانده های این بافته ها و دروغ ها که خرد هر کس - بی هیچ روشنگری نادرست بودن آن ها را می شناسد.

و نیز عجلونی در نگارش خود "كشف الخفا" = پرده برداری از نهفته هاص ۴۱۹ تا ۴۲۴ "صد زمینه از زمینه های فقه و جز آن را شمرده و می نویسد: "در این باره هیچ حدیثی به پایگاه درستی نرسیده" یا: "در این باره هیچ حدیثی درستی نیست" یا سخنانی نزدیک به این دو فراز و در ص ۴۱۹ می نویسد: برتری های بوبکر راست رو - خدا از او خوشنود باد - از میان همه آنچه در این زمینه ساخته اند بلند آوازه تر این حدیث است که: خداوند برای مردم به گونه ای

[صفحه ۱۹۴]

همگانی روی می نماید و برای ابوبکر به گونه ای ویژه تا پایان سخن فیروزآبادی که آوردیم.

و سیوطی در "اللئالی المصنوعه" = مروارید های ساختگی = ج ۱ ص ۱۸۶ تا ۳۰ "۳۰۲ حدیث از بلند آوازه ترین آنچه در برتری های بوبکر رسیده آورده و آن را ساختگی و همچون درم های ناسره و ناروا شناخته و برداشت پاسداران حدیث را درباره آن ها یاد کرده، با اینکه در سده های نزدیک ما، نگارندگان، همان ها را از حدیث هائی پنداشته اند که در درست انگاری آن ها هیچکس سر ناسازگاری ندارد و - بی پروا و بی یادی از زنجیره اش - چنان آن را گزارش کرده اند که گویا همگان راستی آن را پذیرفته اند. البته بر سیوطی نیز که نرم و نیکو در پی این گروه راه می سپرده گران و دشوار می آمده که از میان این سی حدیث یکی را هم درست بشمارد و در ص ۲۹۶ این سخن را که به پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - بسته اند گزارش کرده: "مرا که به آسمان ها بالا بردند بر هیچ آسمانی نگذشتم مگر یافتم که در آن نوشته بودند محمد برانگیخته خدا است و ابوبکر جانشین من" سپس به داوری نشسته و آن را ساختگی می شمارد چرا که "در زنجیره گزارش آن عبد الله حدیث ساز پسر ابراهیم هست که استاد وی عبد الرحمن پسر زید را نیز همگان نکوهیده اند."

با همه این ها سرانجام می نویسد:

"می گویم: برای داوری درباره این حدیث، استخاره کرده و از خداوند نیکوئی خواستم تا دریافتم که نه ساختگی است و نه از آن گونه که نتوان شالوده نگرش گردانید بلکه حدیثی خوش و حسن است چون گواه بسیار دارد" سپس گواه های خود را با زنجیره هائی یاد می کند که هیچ یک از آنها درست نیست و

[صفحه ۱۹۵]

در هر کدام، یک حدیث ساز یا دروغگو می توان یافت یا کسی که همه او را نکوهیده اند یا ناآشنائی که شناخته نشده و از ناشناسی همچون خود گزارش می کند، سیوطی این اندازه ندانسته که استخاره و نیکوئی خواستن از خداوند، بدی را نیک نمی گرداند و گزند رسیده را دست نمی کند و ناشایسته و نشناخته را به گونه ای پسندیده و آشنا بر نمی گرداند.

"در جستجوی شادابی جوانی به سراغ گلاب فروشان رفته

و مگر آن چه را گذشت روزگار تباه کرده گلاب فروش می تواند چاره ای بیاندیشد؟"

خداوند پاک در بیهوده نمودن راه نیکوئی که نشان داده به گزاف نمی رود و گواه های دروغین، بی پایگی یک گزارش را از میان نمی برد آن هم پس از آن که پاسداران حدیث- آشکار- می نویسند هریک از میانجی های گزارش یا حدیث سازند یا نکوهیده و این هم زنجیره های آن گواه ها:

۱- زنجیره سخنور بغدادی که در جلد پنجم ص ۳۲۵ و ۳۰۳ از چاپ سوم گذشت.

۲- زنجیره بزار در "مسند" خویش که عبد الله حدیث ساز پسر ابراهیم غفاری از میانجی های آن است و استاد وی عبد الرحمن پسر زید که همه او را نکوهش کرده اند چنانچه در "تهذیب التهذیب = پیراستن درست نامه ج ۶ ص ۱۷۸" و "اللئالی المصنوعه ج ۱ ص ۲۹۶" آمده.

۳- زنجیره ابن شاهین در "السنه = شیوه و آئین" که همان راه سخنور بغدادی و داستان او است و چنانچه در جلد پنجم گذشت- بر بنیاد داوری ذهبی و ابن حجر- درست نیست.

۴- راه دارقطنی در "الافراد = گزارش هائی با یک بازگو گر" که سیوطی در "اللئالی ج ۱ ص ۲۹۷" پس از یادآوری آن می نویسد: دارقطنی گفته: این را تنها محمد پسر فضیل از زبان ابن جریج گزارش کرده و جز این دو هیچکس را

[صفحه ۱۹۶]

نمی شناسم که آن را باز گفته باشد و نگارنده از راه سری آن را از سخنان بی پا شمرده و گفته: درست نیست و ابن حبان نیز گفته: با سخن سری پسر عاصم شاید به گفتگو پرداخت.

امینی گوید: سری پسر عاصم گزارشگر این حدیث یکی از دروغگویان است که سر گذشت وی در جلد پنجم ص ۲۳۱ از چاپ دوم گذشت و دارقطنی زنجیره دیگری هم دارد که عمر پسر اسماعیل پسر معالد- یکی از دروغگویان- از میانجی های آن است و سیوطی در اللئالی ج ۱ ص ۳۰۹ "این زنجیره را یاد کرده و گفته: درست نیست و گزند آن زیر سر این عمر دروغگو ایست.

۵- زنجیره دیلمی در مسند "الفردوس" که گذشته از مردان ناشناخته ای که در آند از میانجیان آن ابو الخیر عبد المنعم پسر بشیر و همان دروغ پرداز حدیث ساز است که دوست حدیث دروغ گزارش کرده و دیگری عبد الرحمن پسر زید پسر اسلم که چنانچه گذشت هیچکس را در نکوهیدگی وی جای چون و چرا نیست.

۶- زنجیره ختلی در "دیباچ = دیباچ" خود از نصر پسر حریش از ابو سهل مسلم خراسانی از عبد الله پسر اسمعیل از حسن بصری آورده که گفت: "برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- گفت: بر زانوی تخت گاه جهان نهان نگاشته شده که خدائی جز خدای یکتا نیست، انباز ندارد، محمد فرستاده خدا است و بوبکر راست رو و عمر که میان نیک و بد جدائی می نهد هر دو دستور اویند."

چنانچه در "تاریخ بغداد" ج ۳ ص ۲۸۶ آمده دارقطنی می گوید: این زنجیره گزارش سست است و درستی آن را روشن نمی کند زیرا ابو سهل و نصر پسر حریش نکوهیده اند و چنانچه در "لسان المیزان = زبانه ی ترازو ج ۳ ص ۲۶۰" آمده

[صفحه ۱۹۷]

حدیث های عبد الله پسر اسماعیل را ناشایست شمرده و چیزی از حدیث او را پیروی نکرده اند و تازه پس از این ها یکی از میانجی های گزارش حدیث یاد نشده زیرا حسن بصری خود نمی تواند چیزی از برانگیخته خدا شنیده و گزارش کرده باشد چون او را ندیده، سخنور بغدادی نیز زنجیره ای برای همین گزارش دارد که واژه های "بازو، دو دستور اویند" در آن نیست و یکی از میانجیان آن احمد پسر رجاء پسر عبیده است که خود بغدادی در ج ۴ ص ۱۵۸ از تاریخش می نویسد: نشناخته مانده و نمی دانیم کیست.

۷- زنجیره ابن عساکر که عبد العزیز کتابی از میانجی های آن است و بر بنیاد آنچه در "لسان المیزان ج ۴ ص ۳۳" آمده ذهبی وی را نکوهیده و یکی دیگر هم حارث پسر زیاد محاربی است که چنانچه در "لسان ج ۲ ص ۱۴۹" آمده ذهبی و جز او می گویند ناشناس است و گزارش وی را شالوده روشنگری نمی-توان گرفت برخی از دیگر میانجیان آن نیز ناشناسند و سرگذشت آنان را در فرهنگ نامه نمی یابیم.

ابن عساکر زنجیره دیگری هم دارد که محمد پسر عبد پسر عامر از میانجی های آن است و او در حدیث سازی آوازه ای بلند دارد و تازه آن را از زبان عصام پسر یوسف باز گو می کند که- چنان چه در "لسان المیزان ج ۴ ص ۱۶۸" آمده- به گفته ابن سعد، نکوهیده و به داوری ابن حبان لغزش کار است و به گفته ابن عدی، حدیث های وی را در خور پیروی نیافته اند.

برای آن که دریابید سخن فیروزآبادی و عجلونی درست است بنگرید به آنچه در جلد پنجم- ص ۲۹۷ تا ۳۳۲ از چاپ دوم- روشن کردیم و باداوری پیشوایان و پاسداران حدیث پنبه صد برتری دروغینی را زدیم که برای بو بکر و دار و دسته ی او ساخته و بر فرستاده خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- بسته اند. و به همین گونه ناروا بودن چهل و پنج گزارش ساختگی را درباره جانشینی

[صفحه ۱۹۸]

پیامبر از ص ۳۳۳ تا ۳۵۶ از چاپ دوم نمودیم و همه این ها را نیز با داوری مردان این هنر به انجام رساندیم همانند ابن عدی، طبرانی ابن حبان، نسائی، حاکم، دارقطنی، عقیلی، ابن مدینی، ابو عمرو، جوزقانی، محب طبری، سخنور بغدادی، ابن جوزی، بوزرعه، ابن عساکر، فیروزآبادی، اسحاق حنظلی، ابن کثیر، ابن قیم، ذهبی، ابن تیمیه، ابن ابی الحدید، ابن حجر هیثمی، ابن حجر عسقلانی، حافظ مقدسی، سیوطی، صغانی، ملا علی قاری، عجلونی، ابن درویش الحوت و جز آنان.

و گواه بر نادرستی انبوه این گزارش ها در برتری خلیفه نخست، نبودن آن ها است در کتاب های شش گانه "صحیح" و "سنن" و در مسندهای کهن که اگر گرد آرند گانش کمترین نشانه ای از درستی در آن ها می یافتند و- بلکه اگر چیزی از آنها به گوششان خورده بود- همگان در رها کردن و نیاوردن همه آن ها با یکدیگر همداستان نمی شدند و کسانی که در جستجوی گزارش ها به هر گوشه سر می کشیدند و آنچه را هم در دل خاک پوسیده بود بیرون می آوردند البته گزارش های یاد شده را هم از پشت ابرهای فراموشی به در می کردند و گردهائی را که بر روی آن ها نشسته و همه را از دیده و یاد مردم برده بود می ستردند تا آشکار

شود، و این می‌رساند که تاریخ زاده شدن این گزارش‌ها هم پس از روزگاری بوده که نگارندگان شش "صحیح" و "سنن" می‌زیسته‌اند و برای پستی و خواری آن همین اندازه‌بس. هر چند در آن شش نگاشته نیز سخنانی که پس از روزگار بزرگترین پیامبران- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- ساخته و زائیده شده اندک نیست.

و تازه اگر خود خلیفه، آگاهی و باور داشت که چیزی- هر چند هم کم- از آن سخنان در برتری وی بر زبان پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- گذشته، البته کسی مانند بو عبیده جراح را که یک گور کن بیشتر نبود- برای جانشینی پیامبر- شایسته تر از خویش نمی‌انگاشت و او را بر خود پیش نمی‌انداخت و هنگامی

[صفحه ۱۹۹]

که بیش همیشه نیاز به رو کردن آن‌ها داشت از این کار باز نمی‌ایستاد چرا که گفت و شنید بر سر جانشینی پیامبر در آن روز به جایی سهمناک رسیده و هر کس برتری‌هایی دارا بود آن‌ها را شالوده بگو مگو به سود خویش گردانید تا بازار کشمکش چنان داغ شد که چیزی نماند کار به زد و خورد کشد و گرمای گیر و دار همه را به سرسختی دچار ساخته بود ولی این مرد و پاسدار درشت خوی اش هیچ سخنی به سود وی نداشتند جز اینکه بگویند یا غار پیامبر خدا است- که درود آفرین خدا بر وی و خاندانش- و یکی از دو تن که در آنجا بوده و سالمندترین مردان گروه- با اینکه خواه ناخواه پدرش سالخورده تر از او باید باشد- و دسته‌ای که او را برگزیدند و پس از آن کوفتن و شکستن و آن گیر و دار برای او دست فرمانبری از مردم گرفتند پشتوانه شان مانده‌های همین چیزهایی بود که نه دست افزاری استوار می‌تواند باشد و نه هیچ خردمندی در برابر آن سر فرود می‌آرد و نه کار توده با آن به راهی شایسته می‌افتد و نه پراکنده گی به همداستانی می‌انجامد و نه با آن به پایان درست خود نزدیک می‌شود.

آری گزارش کرده‌اند که بوبکر در هنگام بگو مگو به سود خویش سخنانی به یادها آورده که بازگو گران همه را انداخته‌اند و- از آن میان- تنها این را

[صفحه ۲۰۰]

یادداشت کرده‌اند که او نخستین مسلمان است و نخستین نمازگزار. از ابو سعید خدری آورده‌اند که بوبکر گفت آیا من سزاوارترین مردم به فرمانروائی نیستیم؟ آیا من نخستین کسی نیستم که اسلام آورد؟ آیا من دارنده چنان برتری نیستم؟

آیا من دارنده چنین برتری نیستم؟ و از ابو نضره آورده‌اند که چون مردم در گردن نهادن به فرمان روائی بوبکر کنده نمودند گفت: کیست که برای این کار سزاوارتر از من باشد؟ آیا من نخستین کسی نیستم که نماز گزارم؟ آیا نیستم؟ آیا نیستم؟ و کارهایی که همراه با پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی- به انجام رسانده بود یادآوری کرد

ما از برتری‌های پنداری وی یا آنچه را بر او بسته و خود در اینجا انداخته‌اند چیزی نمی‌دانیم زیرا می‌شود- چنین هم شده- که او چیزی نگفته باشد و آنان گزارش را به این رنگ درآورده‌اند تا دیگران را به پندار افکنند که وی در آن روز برتری‌هایی داشته که جای هیچ‌چون و چرا نبوده است ولی اکنون نگاهی می‌اندازیم به تنها برتری‌ای که خود در آنجا یاد کرده و آن این است که خلیفه نخستین کسی است که اسلام را پذیرفته یا نخستین کسی که نماز گزارده، با این که چنین نبوده و این سخن، با داوری بزرگ‌ترین پیامبران و گفتار روشن یارانش ناسازگار است و ما در جلد سوم ص ۲۱۹ تا ۲۴۳ از چاپ به گسترده‌گی در این باره سخن رانیدیم و صد گفتار آشکار آوردیم چه از پاک‌ترین پیامبران و چه از فرمانروای گروندگان- درودهای خدا بر آن دو و خاندان آن

دو- و چه

[صفحه ۲۰۱]

از نخستین یاران پیامبر و چه از شاگردان نیکوکار ایشان و همه در این باره که نخستین کسی از مردان که اسلام آورد و نماز گزارد سرور ما فرمانروای گروندگان- درود بر وی- است و آنجا روشن کردیم که بوبکر نخستین کسی که اسلام آورد یا نماز گزارد نیست و چنانچه در گزارش درست طبری آمده وی پس از بیش از پنجاه مرد دیگر اسلام آورده (برگردید به همانجا) و اگر یاران پیشین پیامبر چیزی از آن همه گزارش های ساختگی در برتری وی رامی دانستند البته در آن روز که مردم را به فرمانبری از او می- خواندند به جای آن که برای رام شدن و سر فرود آوردن آنان از ترساندن و بیم و هراس دادن کمک بگیرند با گفتگو در پیرامون همان ها خیلی هم آسان تر کار را از پیش می بردند و آنگاه عمر پسر خطاب نیز در برتری هائی که در روز سقیفه برای او شمرد به این اندازه بسنده نمی کرد که بگوید: کیست که مانند این سه برتری را داشته باشد: " یکی از آن دو تن که در غار بود "، " هنگامی که به دوست همراهش گفت اندوه مخور " " به راستی خداوند با ما است ".

و بگوید سزاوارترین مردم به کار پیامبر خدا، دومین از آن دو تن است که در غار بودند که ابوبکر همان پیشاهنگ سالخورده باشد. و در روزی که از توده برایش دست فرمانبری می گیرد بگوید: به راستی بوبکر یار برانگیخته خداست و دومین از آن دو تن که در آن شکاف کوه بودند

و همچنین سلمان به یاران پیامبر نمی گفت: آن را که سالمندان بود برگرفتید و خاندان پیامبران را فرو گذارید و همچنین عثمان- پسر عفان در خواندن مردم به فرمانبری از بوبکر،

[صفحه ۲۰۲]

به این بسنده نمی کرد که بگوید: به راستی بوبکر راست رو، سزاوارترین مردم است به آن، او صدیق (-راست رو) است و دومین از آن دو تن و یا همراه برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی-

و همچنین مغیره پسر شعبه این سخن را رو در روی بوبکر و عمر بر زبان نمی آورد: عباس را ببینید و برای او بهره ای در این کار بگذارید تا برای خود و آیندگانش بماند و به این گونه او را از علی جدا کنید زیرا اگر عباس به شما آرد در برابر علی پیش مردم دست آویزی نیکو خواهید داشت.

و همچنین بوبکر و عمرو بوعبیده و مغیره شبانه بر عباس در نمی آمدند و بوبکر به وی نمی گفت: مابه سراغ تو آمدیم و می خواهیم برای تو در این کار بهره ای بگذاریم تا برای تو و آیندگانت بماند زیرا تو عموی برانگیخته خدا هستی.

و همچنین کار بوبکر به این گونه به انجام نمی آمد که تنها دو کس- عمر و بوعبیده- دست فرمانبری به وی دهند یا چهار تن- آن دو با اسید و بشیر- و یا پنج کس- که اینان همراه با سالم برده ابو حذیفه- چنانکه به گسترده گی بیاید.

همچنین سران مهاجر و انصار از این که دست فرمانبری به او دهند خودداری نمی کردند مانند: علی و دو پسرش- دو دخترزاده پیامبر- و عباس و فرزندان از میان هاشمیان و سعد پسر عباد و فرزندان و تیره او و حباب پسر منذر و پیروانش و زبیر و طلحه و سلمان و ابوذر و مقداد و خالد پسر سعید و سعد پسر ابو وقاص و عتیه پسر ابو لهب و براء پسر عازب و ابی پسر کعب و ابوسفیان

[صفحه ۲۰۳]

پسر حرب و جز آنان
و همچنین جائی برای آن نبود که محمد پسر اسحاق بگوید: توده مهاجران و بیشتر انصار چون و چرائی نداشتند که پس از برانگیخته
خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- علی به کار بر می خیزد- شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۸-
و همچنین عتیه پسر ابو لهب آن روز در برابر کسی که لاف آن برتری ها را برایش می زنند نمی گفت:
"نمی پنداشتم که این کار
از دودمان هاشم و سپس از علی روی بگرداند
از همان کس که در گرویدن به پیامبر و پیشینه ی نیک از همه جلو بود
و دانش او به نامه خداوند و شیوه های پیامبر از همگان بیشتر
و کسی که دیرتر از همه از پیامبر خدا جدا شد
و کسی که در شستن پیکر پیامبر و جامه مرگ پوشاندن بر او جبرئیل کمک کارش بود
و کسی که هر برتری در آنان است در او هم هست و آنان به او نرسند
زیرا نیکوئی هائی که در او بود در آن گروه یافت نمی شد
چه چیز شما را از سوی او باز گرداند؟ بدانیم
هان، این گونه دست فرمانبری دادن، آغاز آشوب است "
همچنین قصی در آن روز نمی گفت:

[صفحه ۲۰۴]

"ای دودمان هاشم! نگذارید مردم، چشم بدوزند که شما رازیر دست کنند.
- به ویژه تیره تیم پسر مره- نیای بوبکر- و تیره عدی- نیای عمر- کار سرپرستی جز در میان شما و به سوی شما نخواهد بود
و جز ابو الحسن علی کسی شایسته آن نیست
ای ابوالحسن برای رسیدن به آن با دور اندیشی میان را ببند
زیرا به راستی تو- برای کاری که امید می رود- سزاوار هستی
و البته کسی که قصی را پشتیبان خود دارد
کسی را یارای دست درازی به پایگاه او نیست
و زادگان غالب نیز از آن به دورند "

منش ها و مایه های روانی اش

اشاره

می پردازیم به نگرستن در منش های خلیفه و آن چه در لایه های هستی - اش ریشه دوانیده چه از دانش ها چه از مایه های روانی، تا بینیم آیا آنها میان او و برتری ها پیوندی پدید می آرند؟ و آیا پایگاه او را به جایی می رسانند که شایسته آن گزارش ها باشد؟ یا مرزی برای او می نماید که اگر اندیشه ای آن را نپذیرفت بر وی ستم کرده و آنچه را از آن اوست از وی دریغ ورزیده و پایگاه راستیش را درهم کوبیده باشد؟ یا اگر پای را از آن فراتر نهادیم به تندروی افتاده باشیم؟

درباره پیش از مسلمانی اش سخنی بر زبان نمی رانیم زیرا اسلام، روزگار پیش از خود را ندیده می گیرد و بر این بنیاد، کاری نداریم که عکرمه - خدای برتر از پندار از وی خشنود باد - گفته: بوبکر - خدا از وی خشنود باد -

[صفحه ۲۰۵]

با ابی پسر خلف و دیگر بت پرستان قمار بازی می کرد و این پیش از آن بود که قمار بازی ناروا شناخته شود و این گزارش را امام شعرائی نیز در نگارش خود " کشف الغمه = اندوه زدائی ج ۲ ص ۱۵۴ " آورده است.

و هم امام ابوبکر جصاص رازی حنفی در گذشته به سال ۳۷۰ در " احکام القرآن ج ۱ ص ۳۸۸ " می نویسد: هیچکس از دانشوران در این زمینه سر ناسازگاری ندارد که قمار بازی ناروا و گرو بندی نیر قمار است پسر عباس گفته گرو بندی قمار است و مردم پیش از اسلام که در نادانی می زیستند بر روی دارائی و زن خویش گرو بندی می کردند و این کار روا بود تا دستور به ناروا بودن آن رسید چنانکه بوبکر راست رو با بت پرستان گرو بندی کردی و کی؟ همانگاه که این فراز از نامه خداوند فرود آمد: الم رومیان شکست یافتند...

به همین گونه کار نداریم که ابوبکر اسکافی در نگارش خود که در خرده گیری از نگاشته جاحظ " العثمانیه " پرداخته می نویسد: ابوبکر پیش از آنکه اسلام آرد از سران نامور و بلند آوازه بود مردم مکه در گرد او انجمن می کردند، به خواندن سروده ها می پرداختند، گزارش ها را به یادها می آوردند و باده گساری می نمودند، او نشانه های پیامبری و نمونه های برانگیختگی را شنیده بود در شهرها به گردش رفت و گزارش ها دریافت.

و فاکهی در " کتاب مکه = مکه نامه " با زنجیره خود از ابو القموص آورده که ابوبکر - پیش از اسلام در روزگار نادانی - باده گساری کرد و این سروده ها را بر زبان آورد:

[صفحه ۲۰۶]

" به مادر بکر درود فرست و خوش آمدبگوی

آیا پس از بستگان تو من با تندرستی خواهم ماند "

تا پایان سروده ها

این رویداد به گوش برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بروی رسید، برخاست و چنان خشمگین بود که دامن جامه اش بر زمین کشیده می شد، بر وی در آمد عمر که با ابوبکر بود او را دیدار کرد و چون دید رخسارش برافروخته است گفت: از چشم برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - به خدا پناه می برم و به خدا سوگند که دیگر هرگز بویش نیز به بینی ما نخواهد خورد " و او نخستین کسی بود که نوشیدن می را بر خویش ناروا شناخت.

حکیم ترمذی نیز در " نوادر الاول = بنیادهای کمیاب " ص ۶۶ آن را آورده و سپس گفته: " این از گزارش هائی است که دل ها را

نمی‌پسندد " که گویا حکیم دیده است این داستان زبانزد همگان است ولی دل‌ها آن را پسندیده نمی‌دارد. و هم ابن حجر در "الاصابه = راست آوری" ج ۴ ص ۲۲ آن را یاد کرده و گفته: نبطویه بر همین گزارش انگشت نهاده و گفته پیش از آن که باده گساری ناروا شناخته شود بو بکر می‌نوشید و در سوگ کسانی از بت پرستان که در جنگ بدر کشته شدند سخنسرایی کرد.

داستان ابو القموص را طبری در ج ۲ از تفسیر خود- ص ۲۰۳ و در یک چاپ هم ص ۲۱۱- آورده و از زبان که؟ ابن بشار و او از عبد الوهاب و او از عوف و او از ابو القموص زید پسر علی که گفت: خدای بزرگ و گرامی سه بار،

[صفحه ۲۰۷]

فرازهائی درباره می‌فرو فرستاد و نخستین فرازی که فرود آمد همانجا بود که خداوند گفت: "درباره می و برد و باخت از تو می‌پرسند بگو در آن دو گناهی بزرگ است- و نیز سودهائی برای مردم- که گناه آن دو از سودش بزرگتر است" با این همه، کسانی از مسلمانان آن را می‌نوشیدند تا دو مردباده گساری کرده به نماز ایستادند و از سرمستی پریشان گفتند- که عوف به یادش نمانده- پس خدای بزرگ و گرامی در این باره چنین فرو فرستاد: "ای کسانی که (به آئین راستین) گرویده اید هنگامی که مست هستید نزدیک نماز نشوید تا بدانید چه می‌گوئید" و این بود که هر کس می‌خواست می‌نوشید ولی نزدیک به نماز از آن پرهیز داشتند تا به گمان ابو القموص یک بار مردی باده گساری کرد و به خواندن سروده هائی پرداخت در ماتم کسانی از بت پرستان که در جنگ بدر کشته شده بودند:

"ما در عمر را به تندرستی درود فرست

آیا تو پس از بسگانت تندرست خواهی ماند؟

مرا بگذار- تا در آغازروز- باده بامدادی را سرکشم

زیرا من مرگ را دیدم به جستجوی هشام برخاسته

و زادگان مغیره آرزومندند که کاش می‌شد

با دادن هزاران از مردان یا چارپایان خویش جان او را بخرند

گویا آن چاه- چاه بدر- پیش چشم من است

که- با ریختن کشته‌ها در آن- همچون کوهان شتر بالا می‌آید.

گویا آن چاه- چاه بدر- پیش چشم من است

که جوانان را با جامه‌های بزرگ منشانه ایشان در آن سرنگون می‌سازند."

[صفحه ۲۰۸]

گفته: این گزارش به برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- رسید، بی تابانه پیامد چندانکه دامن جامه‌اش از سر بی‌تابی بر زمین می‌کشید، چون خود را به آنان رساند و آن مرد وی را بدید برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- آن چه را در دست داشت بلند کرد تا بر وی بزند و او گفت از خشم خدا و برانگیخته او به خدا پناه می‌برم و به خدا سوگند که دیگر هرگز مزه می‌را نیز نخواهم چشید آنگاه خداوند- با فرستادن این فراز- ناروا بودن این کار را باز نمود: ای آنانکه (به آئین راستین) گرویده‌اید جز

این نیست که باده گساری و بردو باخت و بت پرستی و تیرهای گروبندی پلید است- تا آنجا که می گوید- آیاشما از آن دست بردار هستید عمر پسر خطاب- خدا از وی خشنود باد- گفت: دست شستیم، دست شستیم.

و هم بزار از انس پسر مالک آورده که گفت من آن روز ساقی آن گروه بودم و باده انگور و انجیر را به هم آمیخته و در میان گروه مردی بود که او را ابوبکر می گفتند پس چون نوشید گفت:

"مادر بکر را با درود خویش خوش آمد می گویم.

و مگر تو پس از بستگانت تندرست خواهی زیست؟

برانگیخته خدا به ما می گوید که دوباره زنده خواهیم شد

چگونه آن کس که ریشه کن شده زندگی را باز خواهد یافت " و

در همین هنگام که اینان سرگرم نوشانوش بودند مردی از مسلمانان

[صفحه ۲۰۹]

بر ما درآمد و گفت چه می کنید؟ براستی که خداوند بزرگ و برتر از پندار دستور به ناروا بودن باده گساری را فرو فرستاده است.

تا پایان داستان

بررسی گزارشی که می رساند بوبکر هرگز می گساری نکرد

و هم ابن حجر در " فتح الباری = گشایشی از سوی آفریدگار- " ج ۱۰ ص ۳۰ و عینی در " عمده القاری = پشتوانه خوانندگان- ج ۲۰ ص ۸۴- می نویسند از شگفتی ها آن است که ابن مردویه در تفسیر خود از راه عیسی پسر طهمان و او از انس گزارش کرده که بوبکر و عمر هم میان آنان بوده اند و این گرچه زنجیره گزارشی پاکیزه ای دارد ناپسند است و جز به نادرستی آن نمی توانم داوری کنم.

زیرا بو نعیم در " حلیه " در زندگی نامه شعبه از داستان عایشه گزارش کرده که بوبکر چه هنگام مسلمان و چه پیش از آن در روزگار نادانی از باده گساری خودداری می کرد و آن را بر خویش ناروا می شناخت

و شاید گزارشی که با میانجیان شایسته پشتگرمی رسیده و با برتری یافتنش زبانزد گردیده به این گونه بوده که بوبکر و عمر در آن روز به دیدار بو طلحه رفته ولی در می نوشی با آنان همراهی نکرده بودند ولی سپس به گونه ای دیگر گزارشی از راه بزار خواندم که انس گفت من در آن روز ساقی آن گروه بودم و در میانشان مردی بود که او را بوبکر می گفتند و چون باده نوشید گفت " :ام بکر " مادر بکر " را به تندرستی درود فرست ...

این هنگام مردی از مسلمانان بر ما درآمد و گفت: دستور به ناروا بودن می گساری فرود آمده است تا پایان داستان و این بوبکر را ابن شغوب می گفتند

[صفحه ۲۱۰]

و برخی پنداشته اند که بوبکر صدیق است و چنین نیست ولی اینکه نام عمر هم در میانه هست می رساند که در نشان کردن او با

نام صدیق لغزش روی نداده و به این گونه می توانیم هر ده تن را که در آنجا بوده اند نام ببریم.

امینی گوید: می بینی؟ ابن حجر در یادآوری گزارش درنگ می کند، نه مهری که به خلیفه دارد می گذارد آن را بپذیرد و نه درستی آن راه می دهد که از آن چشم بپوشد پس نخست آمده و آنرا مایه شگفتی می شمارد و سپس با اینکه زنجیره گزارشی آن را پاکیزه می خواند مایه اش را ناپسند می انگارد گاهی گمان می برد نادرست باشد و یک جا هم می نویسد " چون میانجیانی شایسته پشتگرمی دارد با برتری یافتنش زبانزد گردیده " و سرانجام راستی و درستی گزارش، او را از پا در می آرد و این گونه گریبان خود را رها می کند که " چون نام عمر هم در میانه هست از همین نشانی باید گفت بوبکر یاد شده همان صدیق است، " پس آن دو را نیز از آن یازده تن می شمارد که در خانه بو طلحه به باده گساری پرداخته اند.

ابن حجر خود می داند که آنچه بو نعیم از داستان عایشه در " حلیه " آورده نمی تواند در برابر این گزارش استوار و روشن بایستد که با زنجیره های درست باز گو شده- آن هم از زبان مردانی که نگارندگان " شش صحیح " سخنان آنان را سرمایه نگاشته هاشان می گیرند، بو نعیم در حلیه ج ۷- ص ۱۶۰ از راه عباد پسر زیاد ساجی و او از پسر عدی و او از شعبه و او از ابو الرجال محمد پسر عبد الرحمن و او از مادرش عمره و او از عایشه این گزارش را آورده آنگاه گفته: گزارشی شگفت است جز از داستان عباد پسر ابو عدی آن را نوشتم پایان.

و تازه یکی از میانجی های زنجیره، عباد پسر زیاد ساجی است که متهم است بر آئین قدریان بوده و موسی پسر هارون گوید: گزارش های او را رها

[صفحه ۲۱۱]

کردم و ابن عدی گفته او از آن مردمان کوفه است که در راه شیعیگری، تند می رفتند و در برتری های این و آن گزارش هائی ناپسند آورده.

"تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۹۴"

و هم در زنجیره یاد شده می بینم که این گزارش را شعبه از زبان محمد پسر عبد الرحمن- ابو الرجال باز گو کرده با آن که خطیب گوید این پنداری نادرست است زیرا شعبه چیزی از ابو الرجال گزارش نکرده، کسانی هم که می گویند این گزارش را شعبه از محمد پسر عبد الرحمن از مادرش عمره گزارش کرده سخنی بی پایه بر زبان آورده اند (چون ابو الرجال، کنیه- نام سر پوشیده- ی همان محمد است). تهذیب التهذیب ج ۹ ص ۲۹۵.

و هم ابن حجر و عینی گویند: نزد عبد الرزاق- از معمر پسر ثابت و از قتاده و جز آن دواز زبان انس- گزارشی هست که حاضران در آن انجمن یازده تن بودند

این باده گساری در سالی روی داد که پیامبر مکه را گرفت و این هنگام از کوچیدن او به مدینه شکوه یافته هشت سال می گذشت، بزم آن در خانه بو طلحه زید پسر سهل برپا شد و پیاله گردانی با انس بود چنانچه در " صحیح بخاری " بخش تفسیر آیه خمر از سوره مائده- آمده- نیز در " صحیح مسلم " بخش اشربه- نوشیدنی ها- باب ناروا بودن باده گساری، و سیوطی در " الدر المنثور = گوهرهای پراکنده ج ۲ ص ۳۲۱ " گوید این گزارش را عبد پسر حمید و ابو یعلی و ابن منذر و ابو الشیخ و ابن مردویه از انس آورده اند.

احمد نیز در مسند خود- ج ۳ ص ۱۸۱ و ۲۲۷- آن را گزارش کرده- همچنین طبری در تفسیر خود ج ۷ ص ۲۴، و بیهقی در " السنن الکبری =

[صفحه ۲۱۲]

- بزرگ ترین آئین نامه ها " ج ۸ ص ۲۹۰ و ۲۸۶ و ابن کثیر در تفسیر خود- ۲ ص ۹۳ و ۹۴.
- چنانچه از زبان معمر و قتاده گزارش شده کسانی که در آن بزم بوده اند به یازده مرد می رسند که ابن حجر در " فتح الباری " ج ۱۰ ص ۳۰ نام ده کس از آنان را آورده و چنانچه در ص ۲۱۰ گذشت می گوید " می توانیم ده تن از آنان را نام ببریم " و ایشان:
- ۱- بوبکر پسر بوقحافه که در آن روز ۵۸ ساله بوده
 - ۲- عمر پسر خطاب که در آن روز ۴۵ ساله بوده
 - ۳- ابو عبیده جراح که در آن روز ۴۸ ساله بوده
 - ۴- ابو طلحه زید پسر سهل که میزبان بوده و ۴۴ سال داشته زیرا ابن جوزی در " الصفوه " ج ۱ ص ۱۹۱ گوید: در سال ۳۴ پس از هجرت در هفتاد سالگی درگذشت
 - ۵- سهیل پسر بیضاء که یکسال پس از این رویداد در سالخوردگی درگذشت
 - ۶- ابی پسر کعب
 - ۷- ابو دجانة سماک پسر خرشه
 - ۸- ابو ایوب انصاری
 - ۹- ابوبکر پسر شغوب
 - ۱۰- انس پسر مالک که در بزم ایشان پیاله گردانی می کرده و آن روز- بر بنیاد درست ترین گزارش ها- ۱۸ سال داشته و در گزارش درست مسلم آمده (بنگرید به بخش ناروا بودن باده گساری در باب نوشیدنی ها و به سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۹ (که انس گفت من کوچک ترین آنان بودم و ایستاده پیمانه در دستشان می نهادم.
- یازدهمین کس این گروه از دیده ابن دیده ابن حجر پوشیده مانده و او- بر بنیاد

[صفحه ۲۱۳]

آنچه در داستان قتاده از زبان انس آمده- معاذ پسر جبل است و این داستان را ابن جریر در تفسیر خود- ج ۷ ص ۲۴ آورده و نیز: هیشمی در " مجمع الزوائد " ج ۵ ص ۵۲ و عینی در " عمده القاری " ج ۸ ص ۵۸۹ و سیوطی در " الدر المنثور- " ج ۲ ص ۳۲۱ به گزارش از ابن جریر و ابو الشیخ و ابن مردویه- و نووی در گزارش صحیح مسلم که در کنار " ارشاد " از قسطلانی چاپ شده ج ۸ ص ۲۳۲.

معاذ در آن روز ۲۳ ساله بوده زیرا در سال ۱۸ هجری در گذشته و به گفته ابن جوزی در " صفه الصفوه " به هنگام مرگ ۳۳ سال داشته است.

نامبردگان پس از آنکه دو آیه در ناروا بودن باده گساری فرود آمد با تفسیرهای نادرست و با دیگرگون شناختن آنچه باید از آن دریافت باز هم دست به کار می زدند- چنانکه در ج ششم ص ۲۵۱ از چاپ دوم گذشت- تا آیه مائده فرود آمد: ای کسانیکه (به آئین راستین) گرویده اید جز این نیست که باده گساری و برد و باخت و بت پرستی و تیرهای گرو بندی کاری پلید و اهریمنی است- تا آنجا که خدای برتر از پندار می گوید- پس آیا شما از آن دست می کشید؟ این رویداد در همان سال بود که پیامبر مکه

را گرفت و آنان چون خشم برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- را دیدند- همچنین از سومین آیه- دانستند که دستور به پرهیز و هراس دادن آنان از این کار رسیده این بود از آن دست شستند و عمرگفت دست شستیم دست شستیم. آلوسی در تفسیر خود- ج ۲ ص ۱۱۵- گوید: "پس از فرود آمدن دستور به پرهیز از باده گساری در سوره بقره، بزرگان یاران پیامبر خدا از آنان خشنود باد باز هم آن را می نوشیدند و می گفتند ما تنها آن چه را برایمان سودمند باشد می آشامیم و از این کار باز نایستادند تا دستور سوره مائده فرود آمد ". ابن ابی حاتم از داستان انس آورده که او گفت: ما باده گساری می کردیم که این فراز فرود آمد: از تو درباره باده گساری و برد و باخت می پرسند- تا

[صفحه ۲۱۴]

پایان آیه. ما گفتیم آنچه از آن را برایمان سودمند باشد می نوشیم پس در سوره مائده این فراز فرود آمد: باده گساری و برد و باخت و بت پرستی و تیرهای گرو بندی به جز کارهایی اهریمنی، هیچ نیستند تا پایان آیه، گفتند خدایا از آن دست شستیم.

باده گساری از چه هنگامی ناروا شناخته شد؟

و عبد پسر حمید از زبان عطا گزارش کرده که او گفت نخستین فراز که در ناروا شمردن باده گساری فرود آمد این بود: "از تو درباره باده گساری و برد و باخت پرسش می کنند" تا پایان آیه پس برخی از مردم گفتند ما برای سودهایی که در آن می یابیم آن را می نوشیم و دیگران گفتند آنچه در آن گناه باشد نیکویی در آن نیست آنگاه این فراز فرود آمد: "ای آنان که (به آئین راستین) گرویده اید هنگامی که مست هستید نزدیک نماز نشوید"... تا پایان آیه، پس برخی از مردم گفتند ما آن را می نوشیم و در خانه هامان می نشینیم و دیگران گفتند آنچه ما و نماز گزاردن همراه مسلمانان جدائی بیاندازد نیکو نیست پس این فراز فرود آمد: "ای آنان که (به آئین راستین) گرویده اید باده گساری و برد و باخت"... تا پایان آیه و این هنگام همه از آن دست شستند. و چون فرازهای چندی درباره باده گساری رسیده و گذشتگان- در زمینه آن- برداشت های گوناگونی نموده و گروهی از ایشان، دو فراز از آن میان را- که در دو سوره بقره و نساء آمده- از گونه برونی اش بگردانیده اند، بر این انگیزه در این که از چه سالی می خوارگی، ناروا شناخته شده سخنانی ناساز با هم در میانه هست: ۱- برخی آمده اند و همان گزارشی را گرفته اند که طبرانی از راه معاذ پسر جبل آورده، و بر بنیاد آن: "نخستین چیزی که پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- در هنگام برانگیختگی، مردم را از آن باز داشت، باده

[صفحه ۲۱۵]

گساری بود و دشمنی و کشمکش و دشنام میان مردان "پس اگر هم نگوئیم ناروا شناختن باده گساری، از نخستین دستورهای بوده که پس از برانگیختگی پیامبر رسیده باید آن را از نخستین دستورهای بشماریم که پس که از کوچیدن او به مدینه داده شده، آن چه گزارش بالا را یاری می دهد، این سخن است که بودن آن را از پیامبر،- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- درست می دانند: بزرگ ترین گناهان بزرگ، باده گساری است، همچنین نگاه در آیه هائی که پیرامون باده گساری است گام ما را در این برداشت،

استوارتر می دارد زیرا نخستین آیه آن در سوره بقره یا همان نخستین سوره ای است که در مدینه فرود آمده و آیه دوم نیز در سوره نساء یا همان سوره ای که در آغاز کوچیدن از مکه فرود آمده و شاید برداشت کسانی هم که ناروا بودن باده گساری را بر شالوده آیه ی بقره نهاده اند همین باشد، عایشه گفته: چون سوره بقره فرود آمد، دستور به ناروا بودن باده گساری نیز در لا به لای آن فرود آمد و برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- مردم را از آن باز داشت زیرا- بر بنیاد آنچه در جلد ششم ص ۱۹۷ گذشت- سوره بقره پس از همسر شدن عایشه با پیامبر فرود آمد. جصاص نیز- چنانچه در جلد ششم ص ۲۵۴ از چاپ دوم سخن وی را آوردیم- ناروا بودن باده گساری را بر شالوده همان فراز از سوره بقره استوار می داند و قرطبی در "تفسیر" خود- ج ۳ ص ۶۰- گوید: گروهی از اندیشمندان گفته اند باده گساری با همین آیه- که در سوره بقره آمده- ناروا شناخته شده و رازی در ج ۲ ص ۲۲۹ از تفسیر خود گوید: "این آیه که در سوره بقره آمده -

[صفحه ۲۱۶]

ما را به ناروا بودن باده گساری، راه می نماید" در ص ۲۳۱ نیز نشانه هائی بر این راهنمایی می آرد

۲- چنانچه در ص ۱۹۳ از "الامتناع = برخورداری دادن" به خامه مقریزی آمده بلاذری بر آن است که فرمان پرهیز، چهار سال پس از کوچیدن پیامبر به مدینه بوده، و ابن اسحاق گوید که به سخن درست تر این پیش آمد در سال چهارم و در گیر و دار با نضیریان روی داده و هم ابن هشام در "سیره" ی خود- ج ۲ ص ۱۹۲- می نویسد: در ربیع الاول از سال چهارم پیامبر بر سر نضیریان فرود آمد و شش شب راه ها را بر آنان بست و در همین میان دستور به ناروا بودن باده گساری فرود آمد. ابن سید الناس نیز در "عیون الاثر = نمونه های برجسته" ج ۲ ص ۴۸ این گزارش را یاد کرده است.

این برداشت را نیز گزارش ابن مردویه از زبان جابر یاری می دهد که او گفت باده گساری پس از رویداد احد ناروا شناخته شد و چون نبرد احد در سال سوم پیش آمد، واژه ی "پس از" ... را کم و بیش می توانیم برای همان سال چهارم بکار ببریم.

۳- چنانچه در "فتح الباری" ج ۱۰ ص ۲۴ و "عمده القاری" ج ۱۰ ص ۸۲ آمده دمیاطی بی چون و چرا بر آن رفته که دستور به پرهیز از باده گساری در سال ششم یعنی همان سالی داده شده که رویداد حدیبیه را به خود دیده است.

۴- برداشت دیگر آن است که این دستور هشت سال پس از کوچیدن پیامبر به مدینه یا همان سالی رسیده که مکه را گشود، و همان روز که بزم یاد شده در سرای بو طلحه بر پا گشت و یک فراز از سوره مائده فرود آمد که باده گساران از کیفر کارشان هراسانده و پرهیز می دهد، تا عمر و کسانی که با وی در آن بزم بودند از نوشانوش باز ایستادند و او گفت: دست شستیم، دست شستیم.

[صفحه ۲۱۷]

این برداشت، را با هیچگونه روشنگری نمی توان پشتوانه بخشید زیرا تنها انگیزه اش، آن است که باده گساری مردان نامبرده از یاران پیامبر را درست بشمارد و پیش از ناروا شناختن این کار بنماید، که می بینی کسی مانند ابن حجر بی آن که داوری خود را با یکدندگی بر آن استوار سازد از نمای گزارش احمد چنان برداشتی می کند و در ج ۸ ص ۲۷۴ از "فتح الباری" می نویسد: آنچه بر می آید این است که ناروا شناختن آن در سال هشتم یا همان سالی بوده که مکه گشوده شد زیرا احمد از راه عبد الرحمن پسر و عله آورده است که او گفت از پسر عباس در باره خرید و فروش باده پرسیدم و او گفت برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر

وی- را دوستی از تیره ثقیف یا دوس بود که در سال گشودن مکه او را دیدار کرد و یک مشک می برای او ارمغان آورد برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- گفت: بابا فلان، مگر نمی دانی خداوند نوشیدن آن را ناروا شمرده؟ آن مرد روی به برده خویش کرد و گفت پس برو آن را بفروش، برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بروی- گفت بابا فلان چه دستوری به او دادی؟ گفت دستور دادم برود آن را بفروشد، گفت آن که نوشیدن آن را گناه شمرده فروختن آن را هم گناه شناخته، پس مرد فرمان داد تا آن را در آبرفت شنی ریخت.

که تازه اگر هم خیلی بخواهیم به این گزارش پشتگرم باشیم باید بگوئیم دستور به پرهیز از باده در سال گشودن مکه به این مرد رسیده نه اینکه خود دستور در این هنگام داده شده زیرا این مرد از جایی که پایگاه رسیدن فرمان ها به شمار می رفته دور بوده و در بیابان ها میان چادر نشینان می زیسته و چنان پرت می رفته که راه دوستی و نشست و برخاست با مردم را نیز نمی دانسته و گواه این سخن آنکه آمده است و می را به برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بروی و خاندانش- پیشکش می کند، با این که اگر هم گرفتیم می تا آن هنگام ناروا نبود باز این چیزی نیست که آن را برای کسی همچون پیامبر- درود و آفرین

[صفحه ۲۱۸]

خدا بر وی و خاندانش -ارمغان بیارد ولی مرد از میان بی سر و پاها برخاسته و رفتاری به آن گونه نموده که از لات ها چشم داشت.

بوبر در باز نمودن واژه های قرآن (ابا - کلاله) در می ماند

اشاره

ولی از او "بو بکر" در روزگار مسلمانی نیز نه دانش آشکاری سراغ داریم و نه پیشگامی برای نبرد و تلاش در راه خدا و نه نمایی از خوی های پسندیده و نه سر سپردگی به کار خدا پرستی و نه استواری بر یک بنیاد گرایشی.

از دانش آشکارش در روشنگری قرآن بشنوید که چیز به درد خوری در این زمینه اروی نرسیده، اینک تو و نگارش هائی که در این مایه و هم در پیرامون حدیث ها- فراهم آمده که در میان آن ها چیزی از او نمی بینی که بتواند تشنگی کسی را فرو بنشانند یا پاسخگوی خواهنده ای باشد، آری آورده اند که او نیز با دو دستش- عمر پسر خطاب- در ندانستن معنی اب برابر بود، با آن که هر تازی رگ و ریشه داری- حتی تازیان چادر نشین- آن را می دانستند و دور نیست که مردم پس افتاده نیز آن را بدانند زیرا آن هم، همسنگ دیگر واژه های تازی است که تازیان- از شهرنشین و بیابان گرد- همیشه آن را بر زبان می آورده اند و واژه ای پیگانه نیست که به زبان ایشان راه یافته و اگر کسی آن را ندانست باکی بر او نباشد و از واژه هائی هم که بسیار اندک به کار می رود شمرده نشده که توده ی تازیان کمتر آن را بر زبان آرند و شناخت آن دور از دریافت برخی باشد.

اگر شگفت می آئی، شگرف تر از این، بهانه ای است که کسانی تراشیده

[صفحه ۲۱۹]

و گفته اند: او در روشنگری قرآن به راه احتیاط می رفته و از این روی از باز نمودن معنی اب پرهیز کرده است ولی هر خردمندی

می داند جائی باید احتیاط نمود که بخواهیم آن چه را در درون لایه های قرآن بزرگوار نهفته، باز نمائیم و خواست آن را روشن ساخته، آن چه را سر بسته آمده آشکار کنیم و آن چه را بر لایه برونی پشت گرم نتوان بود بر لایه های درونی استوار داریم و نیز در جاهائی از این گونه که شتابزدگی و نایستادن و درنگ نکردن - از دیدگاه آئین ما - ناروا است ولی کسی که واژه های تازی آن را به یاری سرشت و پرورش خود دریافته و - در این زبان - رگ و ریشه ای به هم رسانده کدام احتیاط او را از باز نمودن آن ها برای دیگران باز می دارد؟

گرفتیم که این مرد از زبان توده اش نیز آگاهی نداشته ولی آیا در قرآن فرزانه و در دنباله همین فراز ارجمند از آن هم نیندیشیده که خدای پاک می گوید: که این کالائی است برای شما و چارپایانان؟ که این جا دو واژه (فاکهه = میوه و (اب) را که پیشتر آمده روشن می کند: زیرا پاک خداوند برتر از پندار، نیکی های خود بر مردم را گوشزد می کند: میوه برای آن که خودشان بخورند و اب برای چراندن چارپایانشان، پس، از همین دنباله سخن می توان دریافت که یکی میوه است و دیگری علف. ابو القاسم بغوی از زبان ابن ابی ملیکه آورده که از بوبکر درباره یک آیه پرسشی کردند و او گفت: کدام زمین مرا در خود می گنجاند و کدام آسمان بر سرم سایه می افکند اگر درباره نامه خداوند، سخنی بر زبان آرم که خود چنان چیزی نخواسته بگوید؟ و ابو عبیده از ابراهیم تیمی گزارش کرده که از ابوبکر درباره این سخن خدای برتر از پندار پرستشی کردند که " و فاکهه و اب" گفت کدام آسمان بر سر من سایه می افکند و کدام زمین برابر می دارد اگر چیزی که نمی دانم

[صفحه ۲۲۰]

درست است درباره نامه خداوندی بر زبان آرم؟

قرطبی سخن وی را به این گونه آورده: کدام مرا در سایه خویش می گیرد و کدام زمین مرا بر می دارد و کجا بروم و چه کنم اگر در پیرامون حرفی از نامه خداوند سخنی بر زبان بیارم که از - بزرگ و برتر از پندار است - به جز آن را خوسته بگویند؟ بگذریم، این گزارش را قرطبی در تفسیر خود - ج ۱ ص ۲۹ - آورده - نیز ابن تیمیه در " مقدمه اصول التفسیر = پیشگفتار شالوده های روشنگری قرآن " ص ۳۰، زمخشری در " الکشاف = پرده برداری ها " ج ۳ ص ۲۵۳، ابن کثیر در " تفسیر " خود ج ۱ ص ۵ که در ص ۶ نیز جداگانه داوری خود را به درست بودن گزارش گنجانده، ابن قیم در " اعلام الموقعین " ص ۲۹ که نیز جداگانه داوری خود را به درست بودن گزارش گنجانده، خازن در " تفسیر " خود ج ۴ ص ۳۷۴، نسفی در " تفسیر " خود که کنار " تفسیر " رازی چاپ شده ج ۸ ص ۳۸۹، سیوطی در " الدر المنثور " ج ۶ ص ۳۱۷ به گزارش از ابو عبیده در نگاشته خود " فضائل " و از عبد پسر حمید، ابن حجر در " فتح الباری " ج ۱۳ ص ۲۳۰، ابن جزی کلبی نیز در ج ۴ ص ۱۸۰ از " تفسیر " خود سر بسته پیش آمد را بازگو کرده است.

کلالة (= برادر و خواهر تنی یا پدری)

باز می بینیم که خلیفه در نشناختن واژه کلالة که در آیه تابستانی انجام سوره نساء فرود آمده با دوستش همرنگ است: از تو درباره کلالة پرسش می کنند بگو خداوند چنین فرمان می دهد که اگر کسی بمرد و فرزند نداشت ولی وی را خواهری بود پس نیمی از آن چه بر جای نهاده از آن او است تا پایان آیه.

پیشوایان حدیث با زنجیره هائی درست که میانجیان آن مردانی شایسته پشت گرمی اند از شعبی گزارش کرده اند بوبکر - خدا از وی خشنود باد - را از کلالة پرسیدند و او گفت: من با اندیشه خود در این زمینه سخن می رانم

[صفحه ۲۲۱]

اگر درست باشد از خدا است و گرنه از من است و از اهریمن، و خداوند و برانگیخته او از آن بیزارند، چنان می بینم که کلامه بستگان بیرون از میان فرزندان و پدر باشند، و پس از آن چون عمر - خدا از وی خوشود باد - به جانشینی پیامبر نشست گفت: من از خدا شرم دارم که ابوبکر چیزی بگوید و نپذیرم.

این گزارش را سعد پسر منصور آورده است. و هم عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ و دارمی در "سنن" خویش ج ۲ ص ۳۶۵ و ابن جریر طبری در "تفسیر" خود ج ۶ ص ۳۰ و ابن منذر و بیهقی در "السنن الکبری" ج ۶ ص ۳۲۳ و سیوطی نیز در "الجامع الکبیر" آن را از زبان ایشان گزارش کرده چنانچه از "تربیت = تدوین یافته" نگاشته او ج ۶ ص ۲۰ - نیز برمی آید، و باز ابن کثیر در "تفسیر" خود ج ۱ ص ۲۶۰ آن را آورده و خازن در "تفسیر" خود ج ۱ ص ۳۶۷ و ابن قیم در اعلام الموقعین " ص ۲۹ امینی گوید: این برداشت دوم او است ولی نخست بر آن بوده که کلامه تنها بستگانی هستند که فرزند نباشد و در این نگرش نیز عمر پسر خطاب با وی همداستان بود سپس هر دو به برداشتی که پیشتر شنیدی گرویدند آنگاه هر کدام راه جداگانه ای رفتند، پسر عباس گفت من بازپسین کسی بودم که با عمر پسر خطاب به سخن پرداختم و او گفت من و بوبکر درباره کلامه برداشتی ناساز با هم داشتیم و سخن همان است که من گفته ام و در گزارش درست بیهقی و حاکم و ذهبی و ابن کثیر از زبان پسر عباس آمده که گفت: من بازپسین کسی بودم که با عمر

[صفحه ۲۲۲]

به سخن پرداختم و شنیدم می گفت، سخن همان بود که من گفتم پرسیدم چه گفتی؟ پاسخ داد: کلامه از آن کسی است که او را فرزندان نباشند.

این سخن را عمر پس از زخم خوردن به زبان رانده و گرنه با نشستنش به جای بوبکر گفت من شرم با او در این باره ناسازگار نمایم - که گذشت - و پس از آن نیز یکبار گفت: روزگاری بر من آمد که نمی دانستم کلامه چیست تا پی بردم کلامه آن است که کسی نه فرزند داشته باشد و نه پدر و پس از همه این ها با بینائی بر آنچه می گفت، گفت آنچه گفت. من نمی دانم آن احتیاط کاری که خلیفه بر خویشان بایسته شناخته بود - آن هم با سختی و تندی ای که از گفتن معنی اب باز ایستاد - اکنون کجا گریخته؟ و کدام آسمان سایه بر سرش افکند و کدام زمین او را در بر گرفت و کجا رفت و چه کرد در اینجا در زمینه کیش خداوند سخنی گفت که درستی آن را از گمراه کننده بودنش باز نمی شناخت و نمی دانست آیا از خداست یا از خودش و از اهریمن؟ و چگونه آیه تابستانی بر او پوشیده ماند؟ با آنکه - بر بنیاد آنچه در ج ۶ ص ۱۲۷ از چاپ دوم گذشت - پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - همان فراز را برای شناختن کلامه بس می شمرد و باز چگونه این سخن - از خدای برتر از پندار - از دیده وی پنهان ماند که: اگر نمی دانستید از کسانی که یاد آورد خدا رامی شناسند پرسید؟ و چرا نپرسید و نیاموخت و روی به کسانی نیاورد که نامه یاد آور خدا را می شناختند با آنکه خواه ناخواه می دانست آنان کیانند، روشن وی چنان می نماید که فرمان های آئین، مرزبندی شده و در بسته نیست و گویا بستگی دارد به دریافت ها و بهره ها، و هر کس می تواند به برداشت خود پشترگرم باشد، که اگر این پندارها را درست انگاریم هر کس را می رسد که چون در زمینه نامه خدا و برنامه پیامبر سخنی از او

[صفحه ۲۲۳]

پرسند پاسخی از سر نگرش خود بدهد و بگوید اگر درست باشد از خداوند است و گرنه از من و از اهریمن.

مجتهدان بز هکار

آری این دستورهائی که برداشت های ویژه، پشتوانه آن است نیاز به آن دارد که کسی در برابر خداو برانگیخته او به گستاخی پردازد و آن هم برای هیچ کس دست نمی دهد و ناگزیر ویژه گروهی خواهد بود- و نه برای همگان- که پنداری اجتهاد (= تلاش برای پی بردن به دستورهای خدا) در نزد این گروه برابر با همین شیوه بوده است نه این که فرمان های یاد شده را از راهنماهای گسترده و جداگانه آن- نامه خدا و برنامه پیامبر- به در آرند و از این جا است که می پندارند کسانی همچون:

عبد الرحمن پسر ملجم کشنده سرور ما فرمانروای گروندگان

و ابو الغادیه کشنده یار بزرگوار پیامبر عمار پسر یاسر- درود خدا بر او-

و معاویه پسر ابو سفیان کشنده هزاران از پاکان و بی گناهان

و عمر و پسر نابغه- عاصی پسر عاصی (بز هکار پسر گنهکار)-

و خالد پسر ولید که بیدادگرانه مالک را کشت و با همسرش پلیدکاری کرد.

و طلحه و زبیر شورش کنندگان بر پیشوای راستین- که پیشوائی او هم با گزینش مردم و هم با دستور پیامبر استوار گردیده.

و یزید باده گسار و تبهکار که نامه زندگی اش پر از برگ های سیاه و

[صفحه ۲۲۴]

سراسر آن تیره ترین روزها است برای مردمان

آری همه ایشان مجتهدان اند که در راه کیش خداوند به تلاش برخاسته اند و در آن برداشت های ناساز با دستور اسلام- و با راه درست- به گونه ای روشنگری از سخن خدا پشت گرم بوده و برای ستم های کین توزانه شان شایسته بسی پاداش های نیکو بند. ابن حجر در "اصابه" می نویسد- ج ۴ ص ۱۵۱-: گمان بر آن است که یاران پیامبر در همه آن جنگ و کشمکش ها با یکدیگر به گونه ای روشنگری از سخن خدا پشتگرم بوده اند و چون هر کس اجتهاد کند و در راه کیش خدا به تلاش برخیزد اگر چه به راه نادرست افتد پاداش نیکو می گیرد و هنگامی که این برداشت درباره تک تک از انبوه مردم به استواری پذیرفته آید پذیرش آن درباره یاران پیامبر بسی سزاوارتر است."

آفرین و باز هم آفرین به این کیش و به به که مجتهدان و تلاش کنندگان در راه خدا از میان توده محمدیان- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- چه بسیار شده اند تا جائی که آشوبگران شام و مردم پشت و بی خرد و فرومایگان تازی و سبک سرانی که به زیان پیامبر با یکدیگر همدسته شدند و زادگان طلقا همه مجتهد به شمار می روند و به گونه ای روشنگری از سخن خدا پشتگرم گردیده اند

و زهی زهی بر آنان که جامه اجتهاد و تلاش در راه خدا را به نادرست بر کسانی می پوشانند که پیکره های تباهی اند و کشنده گان برگزیدگان و نیکان، و تاخت کنندگان بر آئین اسلام و بر آستان پاک برانگیختگی و بیرون شدگان از مرز نامه خدا و برنامه پیامبر،

گروه بیدادگر و نافرمان، و خو گرفتگان به بد کنشی و تبهکاری و کینه ورزی با تبار پاک پیامبر آن هم در زیر درفش آزاد شده

[صفحه ۲۲۵]

پسر آزاد شده و نفرین شده پسر نفرین شده به زبان بزرگ ترین پیامبران

برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- چه راست گفت که: آسیب کیش ما از سوی سه کس است: دانشمند تبهکار، پیشوای بیدادگر و تلاش کننده و مجتهد نادان.

و همین ننگ و کاستی برای اسلام بس که چنین برجستگی دارای این برداشت های گمراه کننده و خامه های زهر آگین دارد که دامن بزه پیشگان را از پلیدی تبهکاری و دو روئی پاک می نمایند و نیکوکار و بدکار و راست رو و گمراه و پاک و پلید را در کنار هم می نهند و با یک چوب می رانند و- با مانده های این سخنان ناچیز و این لاف های میان تهی و برداشت های کم خردانه- توده را از راه راست پرت می نمایند و تبهکاری های بزرگی را که بر خداوند- و برانگیخته او- و نامه اش و برنامه اش و جانشینش و خاندانش و دوستان ایشان- روا داشته شده در دیده توده دینداران، کوچک می نمایند، گران است سخنی که از دهان ایشان بیرون می آید و چیزی جز دروغ نمی گویند پس هر که کاری نیکو کند- هر چند هم بسیار اندک باشد- پاداش آن را می بیند و هر که کاری بد انجام دهد- هر چند بسیار اندک- سزای آن را خواهد دید.

چون و چند آگاهی بوبکر از نامه خدا

و نخستین کسی که- به این گونه- دروازه های اجتهاد را گوشه و لایه نهانی دستورها را پشتوانه گرفت و با آن دو دست آویز، دامن تبهکاران را پاک نمایش داد و مردان بزه پیشه کنش را یاری رساند، خلیفه نخست بود که با همین بهانه ساختگی، دامن خالد پسر ولید را از چرک گناهان سهمناکش شستشو داد و کیفری را که می بایست بروی بپچشاند از او دریغ داشت- چنانکه اگر

[صفحه ۲۲۶]

خدای برتر از پندار بخواهد- به گستردگی آن را خواهیم آورد.

این نمونه ای بود از پیشرفت های خلیفه در روشنگری قرآن، و تازه آن چه از وی در این زمینه گزارش شده بسیار اندک است چنانچه حافظ جلال الدین سیوطی در "الاتقان = استوار کاری" ج ۲ ص ۳۲۸ می نویسد:

"ده تن از یاران پیامبر- در روشنگری قرآن- آوازه به هم رسانده اند: خلیفه های چار گانه، پسر مسعود، پسر عباس، ابی پسر کعب، زید پسر ثابت، ابو موسی اشعری و عبد الله پسر زبیر، از میان خلیفه ها نیز بیشتر از همه از علی فرزند ابو طالب گزارش رسیده و آنچه از سه تن دیگر آورده اند بسی ناچیز است و این هم انگیزه ای ندارد جز این که زودتر در گذشته اند چنانکه همین انگیزه را نیز می توان در پاسخ کسی آورد که پرسد چرا ابوبکر- خدا از وی خشنود باد- حدیث های کمتری بازگو کرده و من در دانش روشنگری قرآن جز سخنانی بسیار اندک- که از ده فراز هم نمی گذرد- چیزی از ابوبکر- خدا از وی خشنود باد- به یاد ندارم.

ولی از علی سخنان بسیاری در این زمینه رسیده و معمر از وهب پسر عبد الله و او از ابو الطفیل آورده که دیدم علی سخنرانی می کرد و می گفت از من پرسید که به خدا سوگند درباره چیزی از من پرسش نخواهی کرد مگر شما را آگاه می کنم، از من درباره نامه خداوند پرسید که به خدا سوگند هیچ فرازی از آن نیست مگر می دانم در شب فرود آمده یا در روز و در کوه یا بر زمین

هموار.

و بو نعیم در "حلیه" از پسر مسعود گزارش کرده که گفت قرآن بر هفت حرف فرود آمده که هیچ حرفی از آن نیست مگر پوسته ای برونی دارد و لایه ای نهانی و به راستی که نزد علی - پسر ابیطالب - از پوسته برونی تا لایه نهانی آن، همه را می توان یافت. و هم سیوطی از زبان ابوبکر پسر عیاش - و او از نصیر پسر سلیمان احمسی

[صفحه ۲۲۷]

و او از پدرش - آورده که علی گفت: البته و به خدا سوگند هیچ آیه ای فرود نیامد مگر دانستم در چه باره فرود آمد و کجا فرود آمد و به راستی پروردگارم دلی در یابنده به من بخشید و زبانی پرسنده. "

امینی گوید: این سخنان بی اندیشه ای که سیوطی پیایی می نگارد از چیست؟ آیا کسی نیست از این مرد پرسد، چگونه آمدی ای و کسی را میان یاران پیامبر در روشنگری قرآن، بلند آوازه می شماری که خودت با آن همه دانش و پژوهشگری می گوئی سخنانی که در این باره از زبان وی یافته ام به ده فراز نیز نمی رسد؟ آری خوش دارد که میان او و سرور ما فرمانروای گروندگان جدائی ننهد که در این باره از زبان وی گزارش شده است آنچه شده است و فراموش می کند که خدای برتر از پندار می گوید: آیا کسانی که می دانند با آنان که نمی دانند برابرند؟

پیشوای خلیفه در باز نمایی برنامه پیامبر

اشاره

در این زمینه نیز همه آن چه که احمد رهبر حنبلیان در "مسند ج ۱ ص ۲ تا ۱۴ از زبان وی آورده هشتاد حدیث می شود که مکررات آن به بیست می رسد و آن چه می ماند از نزدیک شصت حدیث نمی گذرد با اینکه احمد، این نگارش خویش را از میان بیش از پنجاه هزار و هفتصد حدیث دست چین کرده و خود هزار هزار حدیث از بر می دانسته و ابن کثیر نیز پس از تلاش های سخت، حدیث های بو بکر را در ۷۲ شماره فراهم کرده و گردآورده خود را "مسند الصدیق" نامیده

و پس از ابن کثیر، جلال الدین سیوطی با آن همه دانش و احاطه ای که

[صفحه ۲۲۸]

در حدیث داشته از اندیشه فراوان و بالا و پائین نگریستن بسیار، دنباله کار را گرفته و این دسته حدیث ها را به ۱۰۴ شماره رسانیده و همه را در ص ۵۹ تا ۶۴ از "تاریخ الخلفاء" آورده است.

و هم گویند که ابوبکر ۱۴۲ حدیث گزارش کرده که بخاری و مسلم در باز گو گری ۶ از آن میان همداستانند چنانچه یازده تا از آن ها را نیز تنها بخاری گزارش کرده و یکی را تنها مسلم.

بررسی در زنجیره حدیث هایی که از زبان ابوبکر بازگو شده

و پژوهشگران را می‌رسد که در زنجیره‌ها در زمینه و مایه بسیاری از آن حدیث‌ها به چون و چرا نشینند چرا که پاره‌ای از آن میان را حدیث نمی‌توان شمرد بلکه سخنی است که خود بو بکر بر زبان آورده همچون این گفتار وی به دختر زاده پیامبر - حسن درود خدا بر او-: پدرم برخی این باد که به پیامبر می‌ماند و به علی مانند نیست.

و این گفتار وی: پیامبر خدا در کار جنگ به مشورت پرداخت.

و این گفتار وی: برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- شتری به بوجهل ارمان داد.

و پاره‌ای دیگر از آن میان‌را نیز در هنگام داوری باید ساختگی شمرد، یا با نامه خداوند و برنامه پیامبر ناسازگار است یا خرد و منطق و طبیعت، دروغ بودن آن را در می‌یابد همچون این سخنان که از زبان وی بر فرستاده خدا بسته اند:

۱- اگر من در میان شما برانگیخته نمی‌شدم البته عمر برانگیخته می‌شد.

۲- خورشید بر هیچ مردی بهتر از عمر نتابید

۳- اگر زندگان بر مرده بگریند آب جوشان دوزخ بر وی ریخته می‌شود

۴- داغی دوزخ بر پیروان من بیش از گرمای گرمابه نیست

که فراز نخست زنجیره‌های چندی دارد که هیچ کدام درست نیست، زنجیره نخستین از پسر عدی است و میانجیان گزارش آن:

[صفحه ۲۲۹]

۱- زکریا پسر یحیای و کار یکی از بزرگ‌ترین دروغ پردازان است که سرگذشت وی در میان دروغ پردازان در جلد پنجم ص ۲۳۰ از چاپ دوم گذشت

۲- بشر پسر بکر که به گفته ازدی: دانسته نیست کیست و گزارش وی را نکوهیده می‌شمارند "لسان المیزان" ج ۲ ص ۲۰

۳- بوبکر پسر عبد الله پسر ابو مریم غسانی، احمد گفته نکوهیده است و عیسی پسر یونس به سخن وی خرسندی نمی‌داد و هم از راه ابو داود از احمد گزارش شده که او بی ارزش است و ابو حاتم گفته از ابن معین درباره او پرسیدم پس وی را نکوهید و ابو زرعه گفته: نکوهیده است و حدیث او ناپسند و ابو حاتم گفته: حدیث وی نکوهیده است و میانجیان زنجیره او دزدانی اند که کالای وی را گرفتند تا دچار آشفته‌گی گردید و جوزقانی گفته: گزارش وی نیرومند نیست و نسائی گفته: نکوهیده است و ابو سعد گفته: حدیث‌های فراوان دارد ولی نکوهیده است و دارقطنی گفته: او از کسانی است که به دروغگوئی شناخته گردیده و حدیث وی، هم با بنیادهای شناخته شده ناساز است و هم جز از راه وی دریافت نشده

زنجیره دوم نیز از پسر عدی است و میانجیان آن:

۱- مصعب پسر سعید، ابو خثیمه مصیصی، پسر عدی گفته: وی گزارش‌ها را دیگر گونه می‌گردانید و از زبان مردانی که سخن آنان را پشتوانه توان گرفت حدیث‌هایی ناپسند بازگو می‌کرد و هم گفته: نشانه‌های ناتوانی و ناستواری در گزارش‌های او آشکار است و ابن حبان گفته وی کاستی زنجیره حدیث‌ها را پنهان می‌داشته و آن‌ها را دگرگون می‌نموده، صالح جزره گفته پیرمرد کوری بوده که نمی‌دانسته چه می‌گوید و ذهبی حدیث‌هایی از زبان او آورده و آن‌گاه

[صفحه ۲۳۰]

گفته: این ها را جز گرفتاری هائی ناپسند برای خود نتوانیم شمرد.

۲- عبد الله پسر واقدی: پسر عدی و جوزقانی و نسائی گویند: وی از کسانی است که به دروغگوئی شناخته گردیده و حدیث وی، هم با بنیاد های شناخته شده ناساز است و هم جز از راه وی دریافت نشده، دیگران هم گویند او را ارج نباید نهاد و ازدی گفته: وی حدیث هائی نکوهیده دارد و احمد گفته بگمانم وی کاستی حدیث ها را پنهان می داشته و آن را دیگرگون می نموده و ابو زرعه گفته: گزارش وی ناپسند است و چیزی از زبان او شاید بازگو کرد و بخاری گفته حدیث وی نکوهیده است چون از کسانی است که به دروغگوئی شناخته گردیده و حدیث وی، هم با بنیاد های شناخته شده ناساز است و هم جز از راه وی دریافت نشده و ابن حبان گفته: در گزارش های او سخنانی ناپسند راه یافته و از این روی روا نیست آن را پشتوانه بگیریم و صالح جزره گفته: نکوهیده و اندک خرد است و ابو احمد حاکم گفته: گزارش وی استوار نیست ۳- مشرح پسر عاهان: پسر عدی و ابن حبان گفته اند: سخن وی را شاید پشتوانه گرفت و دیگران گفته اند: از زبان عقبه حدیث هائی نکوهیده باز گفته و او و عقبه را سزاوار پیروی نباید دانست دیگران گفته اند: گزارش هائی را که تنها او آورده باید رها کرد. ابن جوزی هم در "الموضوعات = ساخته ها" حدیث یاد شده را با همین دو زنجیره آورده و گفته: "این حدیث را درست نیست که از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- بدانیم زیرا یک میانجی زنجیره نخستین زکریا پسر یحیی است از دروغ پردازان بوده و به گفته ابن عدی از پیش خود حدیث می ساخته

[صفحه ۲۳۱]

و در زنجیره دوم نیز عبد الله پسر واقد است که احمد و یحیی گفته اند سخن وی ارزش ندارد و نسائی گوید: وی از کسانی است که به دروغگوئی شناخته شد و حدیث وی، هم با بنیاد های شناخته شده ناساز است و هم جز از راه او دریافت نشده و ابن حبان گفته: بر شیرازه دفترهایش داغ ننگ چسبانیدم، پس بیهوده است که کسی گزارش وی را پشتوانه خود گرداند. " زنجیره سوم از ابو العباس زوزنی است در نگارش او "شجره العقل = درخت خرد" و با این پرداخت: عمر اگر من برانگیخته نمی شدم، تو برانگیخته می شدی، از میانجیان این زنجیره نیز:

۱- عبد الله پسر واقد است که سخن درباره وی را در بررسی زنجیره دوم آوردیم.

۲- راشد پسر سعد پسر حمصی، چنانکه حاکم یادآوری کرده دارقطنی او را نکوهیده می شمرده، و به همین گونه ابن حزم نیز او را نکوهیده می شناخته و به گفته بخاری وی در نبرد صفین از همراهان معاویه بوده پس به یاری گفته ای آشکار از بزرگ ترین پیامبران، وی را از گروه بیداد گران می دانیم، و چنانچه در "کشف الخفاء ج ۲ ص ۱۶۳" آمده صغانی این گزارش را از این راه یاد کرده و گفته: ساختگی است.

زنجیره چهارم از دیلمی است که به ابو هریره می رسد و با این پرداخت: اگر من در میان شما برانگیخته نمی شدم البته عمر برانگیخته می شد خداوند عمر را با دو فرشته یاری کرده که او را پیروز گردانیده و در راه راست استوار می دارند و چون بلغزد روی او را بر می گردانید تا به راه راست آرند.

یکی از میانجیان این زنجیره، ابو صالح اسحاق پسر نجیح ملطی ازدی است که به گفته احمد از دروغ پردازترین مردم است و ابن معین گفته او دروغ پرداز و دشمن خدا و مردی بد کنش و پلید است، گروهی در بغداد بودند که حدیث

[صفحه ۲۳۲]

بافی می کردند و اسحاق ملطی از آنان است ابن مریم نیز درباره او گفته: از کسانی است که در دروغ پردازی و حدیث سازی آوازه‌ای بلند دارند، علی بن مدینی گفته ارجی به او نباید نهاد و نکوهیده است و گزارش هائی شگفت انگیز بازگو کرده. و عمر پسر علی گفته: دروغ پرداز بوده و حدیث سازی می کرده و جوزقانی گفته نه کسی است که به گزارش او پشتگرمی می توان داشت و نه در نگهداری گزارش ها درستکاری را پیشه گردانیده و هم گفته: او دروغ پرداز و حدیث ساز است که پذیرفتن گزارش وی روا نیست و شاید حدیث او را پشتوانه گرفت و باید کار او را روشن ساخت. جهضمی و بخاری نیز گفته اند گزارش وی نکوهیده است و نسائی گفته دروغ پردازو از کسانی است که به دروغگوئی شناخته گردیده و حدیث وی، هم با بنیاد های شناخته شده ناساز است و هم جز از راه او دریافت نشده و گزارش های وی را رها کرده اند و ابن عدی گفته: گزارش های وی سخنانی ساختگی است که از خودش در آورده و انبوه آنچه را بازگو کرده به ابن جریح بسته و هر گزارش نکوهیده ای را به دروغ از زبان وی آورده، پایگاهش در میان نکوهیدگان روشن است و او از آنان بوده که حدیث می ساخته اند و ابن حبان گفته: دجالی از دجال ها است که آشکارا حدیث بافی می کرده، برقی گفته: او را دروغگو می شمارند و ابو سعید نقاش گفته: در حدیث سازی آوازه ای بلند دارد و گفته: ابن طاهر گفته که او دجال و دروغ پرداز است و ابن جوزی گفته: همه همداستانند که او حدیث بافی می کرده است.

دیلمی پس از آن که حدیث را با زنجیره یاد شده آورده گوید: راشد پسر سعد نیز از مقدم پسر معدیکرب و او از ابوبکر راست رو همین حدیث را آورده اند- و خدا دانایتر است-.

امینی گوید: در بر رسی زنجیره سوم، نکوهیدگی راشد را دانستی و صغانی

[صفحه ۲۳۳]

این گزارش او را ساختگی شمرده چنانچه عجلونی نیز داوری او را در " کشف الخفاء- " ج ۲ ص ۱۶۳ و ۱۵۴ به زبان آورده و این گزارش را همچون درم ناسره شمرده به همین گونه خود سیوطی در " اللئالی المصنوعه- " ج ۱ ص ۳۰۲- آن را از گزارش های ساختگی شمرده و البته خود وی در " تاریخ الخلفاء " همین گزارش را که زنجیره ای به اینگونه دشوار و نه چندان نیکو دارد از حدیث های بو بکر شمرده با آن که سرگذشت گزارشگران آن که کسانی همچون اسحاق ملطی اند بر وی پوشیده نبوده ولی چه باید کرد خوش داشته هر چند با مانده های این سخن هم شده حدیث های او را افزون تر بنماید زنجیره آن را نیز نیآورده که خوانندگان، ساختگی و من در آورد بودن آن را در نیابند و ندانسته که خداوند از پی او است و وی را به پای شمارشگری خواهد خواست.

برویم سراغ دومین حدیث

که آن را حاکم در " مستدرک " ج ۳ ص ۹۰ با میانجیان خود آورده است- از زبان عبد الله پسر داود واسطی خرما فروش و او از عبد الرحمن برادرزاده محمد پسر منکدر و او از جابر- خدا از وی خشنود باد- که گفت: یک روز عمر پسر خطاب به ابوبکر راست رو- خدا از آن دو خشنود باد- گفت: ای بهترین مردم پس از برانگیخته خدا بوبکر گفت اگر تو چنین گفتی من از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- شنیدم می گفت آفتاب بر هیچکس بهتر از عمر نتابید.

ذهبی در " تلخیص المستدرک " دنباله این گزارش را گرفته و گفته: می گویم این عبد الله را که میانجی گزارش است نکوهید می شمارند و در پیرامون عبد الرحمن نیز سخن ها است و این حدیث به بافته ها می ماند. و در " میزان الاعتدال " ج ۲ ص ۱۲۳ می

نویسد: این گزارش را عبد الله پسر داود خرما فروش گزارش کرده و او از کسانی است که با کیش بد و ناشایست نابود شده و عبد الرحمن برادرزاده محمد منکدر نیز شناخته نیست و از حدیث وی پیروی نباید کرد و ترمذی گفته: زنجیره او بی پایه است.

[صفحه ۲۳۴]

امینی گوید: از عبد الله پسر داود خرما فروش بگوئیم که به گفته بخاری در او جای سخن است و ابو حاتم گفته: در کار خود استوار و نیرومند نیست و گزارش های او سخنان نکوهیده است و حاکم ابواحمد گفته: در نزد حدیث خوانان به استوار شناخته نشده و نسائی گفته: نکوهیده است و ابن حبان گفته گزارش های بسیار ناپسندیده ای دارد و گزارش های نکوهیده را از زبان کسانی که آوازه ای دارند بازگو می کند و روا نیست که حدیث وی را پشتوانه گیریم، دارقطنی هم او را نکوهیده شمرده است.

درباره عبد الرحمن نیز بشنوید که یحیی پسر معین گفت کسی به این نام نمی شناسم و چون ابراهیم پسر جنید این حدیث بر وی خواند یحیی گفت: عبد الرحمن را نمی شناسم و حدیث را ناشناخته و نکوهیده شمرد.

و این ها بود تا در سده هشتم حریفش دانا بیامد و در ص ۳۸۸ از نگاشته خود "الروض الفائق = گلزارهای برتر" داستانی ساختگی جای داد در برتری سرور ما فرمانروای گروندگان و بوبکر - هر دو - و آن را گزارشی در برتری بوبکر از زبان علی - درود بر او - شمرد. به این گونه: بو هریره گفت بوبکر راست رو و علی پسر ابیطالب - خدا از آن دو خوشنود باد - روزی به خانه برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بروی - شدند علی به بوبکر - خدا از آن دو خوشنود باد - گفت: تو پیش بیفت و نخستین کسی باش که در را می کوبد، در این باره نیز پافشاری کرد ولی بوبکر گفت علی تو پیش بیفت، علی گفت من بر مردی پیش نمی افتم که درباره او از برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی - شنیدم می گوید: پس از من، خورشید بر هیچ مردی نتافت و از کسی روی بر نتافت که برتر از بوبکر راست رو باشد، بوبکر گفت من بر مردی گفت من بر مردی پیش نمی افتم که از برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - شنیدم درباره اومی فرمود:

[صفحه ۲۳۵]

بهترین زنان (= فاطمه) را به بهترین مردان دادم تا پایان داستان که در آن، شش برتری و برجستگی برای بوبکر شمرده - آن هم به زبان علی - و به همین گونه از زبان بوبکر برای علی - که هیچ فرازی از آن را سیوطی در حدیث های بوبکر نیاورده با آن که زور می زده هر چه بیشتر می تواند بر شماره این حدیث ها بیفزاید و چشم پوشی او از این داستان، انگیزه ای نداشته جز همین که دروغ بودن آن بسیار نمایان است و شیوه سخن پردازی اش زشت، و نشانه های ساختگی بودن از پوسته برونی و لایه درونی اش روشن، و چنانچه در فرازهای آن می بینی کسی آمده است و آشکارا و پیاپی سخنانی بی اندیشه بر زبان رانده آری هر یک از حدیث تراشان در گزارش بافی شیوه ای دارند و هر کدام را راه و روشی ویژه است و کارشان به یکسان نیست!

بپردازیم به بررسی در حدیث سوم:

که ناپسند بوده آن نیز هویدا است و همانند حدیثی است که در جلد ششم ص ۱۶۲ از چاپ دوم از زبان عمر آوردیم و بر بنیاد آن: مرده را برای گریستن زنده بر وی شکنجه می دهند و عایشه در برابر او این حدیث را ناپسند شمرد و تازه با نامه بزرگوار خداوند ناسازگار است که می گوید: بار گناه هیچکس را بر دوش دیگری نهند و مانده های این فراز، که در جلد پیشین در این باره به گستردگی سخن رانیدیم - برگردید به همانجا ص ۱۵۹ تا ۱۶۷ از چاپ دوم.

گذشته از آنکه با دادگری خداوند ناسازگار است زیرا اگر هم پنداشتیم که این گریه نا رواست باز شکنجه کردن کسی برای گناهی که دیگری انجام داده دور از آئین دادگری خداوندی است و خردهای درست آن را نپذیرفته هر دانائی گوینده این سخن را در خور سرزنش می شمارد. بسی برتر است خداوند از آنچه ایشان می گویند.

[صفحه ۲۳۶]

بپردازیم به بررسی در حدیث چهارم:

داغی دوزخ بر پیروان من همچون گرمابه خواهد بود.

که این نیز از هر چیز به دروغ های بی خردان یا کسانی می ماند که بخواهند کار خدای پاک- را که چنان سترک است- خرد نمایند یا ساده دلان توده را بفریبند که خود را در دامن گناهان پرتاب کنند به پندار این که سوزش سر سخت دوزخ- که خدای سختگیر و داد خواه ستمدیدگان برای همه بزهکاران برافروخته- به مسلمانان آسیبی نمی رساند و تنها برای مردمان پیشین و کسانی از توده کنونی است که اسلام را گردن نگرفته اند و تو اگر اندیشه کنی در آتش سوزان خداوند که شرار آن در دل ها زبانه می کشد و هیزم از تن مردم است و از سنگ و آن هم روزی که در آتش دوزخ گداخته شوند و پیشانی و پهلوی آنان را به آن داغ کنند و آن هنگام که دوزخ را سخت بیفروزند و دوزخ برای بینندگان آشکار شود و شراره هائی بیافکند که هر زبانه اش به یک کاخ می ماند و به شتران زرد موی و هرگز و با هیچ بها از آن نرهند که آتش دوزخ بر آنان دامن می کشد و سر و چهره و اندام را یکسره می سوزاند همان روز که آنان را به رو در آتش کشند که هان اکنون شکنجه دوزخ را بچشید و چه می دانی دوزخ چیست شرار آن چیزی را بر جا نمی گذارد و رها نمی کند، بر آدمیان روی می نماید و نوزده تن کار گزار آند گویند چه چیز

[صفحه ۲۳۷]

شما را به دوزخ در افکنند؟ پاسخ دهند ما از نماز گزاران نبودیم و مستمندان را خوراک ندادیم و کسانی را که با بیهودگی به سر می بردند همراهی کردیم و به راستی درخت زقوم دوزخ خوراک گنهکاران است که در شکم هاشان چون مس در آتش گداخته می جوشد، آن سان که آب- بر روی آتش- جوشان است. و باز اگر بیندیشی در سخن رمز آمیز خداوند گار پاک در آن جا که سستی کنندگان در رهسپار شدن به سوی نبرد در راه خدا در گرمای تابستان را می هراساند می گوید: بگو آتش دوزخ داغتر است اگر بیندیشند و آن جا که خورندگان دارائی های پدر مردگان را بیم می دهد و گوید: جز این نیست که آتش در شکم هاشان فرو می برند و زود است که به دوزخ و در آتش سوزان در افتند و بسیاری مانده های این سخنان جای دو دلی نمی گذارند که همه گروه ها در برابر آن یکسان اند بلکه روی سخن در این گفتارها به سوی مسلمانان- یا همان امست مرحومه (= گروه آمرزیده)- است که خدا می خواهد آنان را پیراسته گرداند پس اگر آنان را با بیم دادن از انجام گناه باز دارد سزاوارتر است تا گروه های از میان رفته ای را که بر سر آنان گذشت آنچه گذشت- چه از فرجام خوش فرمانبری و چه از سرانجام بد فرمانی که همه در گرو کارهای خویش رفته اند- خداوند با این سخنان خواهد مهربان خود را به مسلمانان هر چه رساتر نماید و پرورش آنان را از نیکوئی بیشتری برخوردار سازد زیرا این فرازا شایسته مردان را به گریه می افکند و دل پرهیزکاران را به دردمی آرد و سرشگ از دیده دوستان خدا روان می دارد و سرور آنان فرمانروای گروندگان را به روزی می نشاند که در دل شب سیاه همچون مار گزیده به خویش پیچد، و موی چهره خویش به دست گرفته اندوهگنانه

[صفحه ۲۳۸]

بگرید و بگوید: پروردگار ما پروردگار ما و پس از آن که زاری ها کرد روی به گیتی آرد که آیا فریفته من شده ای؟ آیا آرزویت را در نزد من می جوئی؟ دور است دور است دیگری را بفریب که من سه بار از تو بریدم (و چونان زنی شناختم که سه بار از وی جدا شده ام) زندگی تو کوتاه است و انجمن ناچیز و آبرویت اندک، آه آه از کمی توشه و دوری سفر و سهمناکی راه! آنگاه چه همانندی هست میان این شراره های سرگردان کننده با یک گرمابه که گرمای آن بهداشتی است، و به یاری آن چرک ها سترده می شود و

[صفحه ۲۳۹]

تن به عرق می نشیند و رنج های آن از میان می رود و پیکر آدمی آسوده می گردد؟ آیابه همین گونه می هراسانند آدم گنهکار را که ستمگر و نادان آفریده شده و چنان در راه هوس افتاده که بازگشتنی نیست؟ و همان آدمی را که خرد و راه یافتن و داستان و حدیث وی چنین است؟

[صفحه ۲۴۰]

فراوانی آئین نامه های پیامبر و سنجش بوبکر با دیگران در آگاهی از آئین نامه ها

این بود بالاترین مرزی که کوشش پژوهشگران می تواند آنان را به آگاهی خلیفه از آئین نامه پیامبر راه بنماید و این بود گنجایش دانش های وی در این زمینه، و اگر ما ۱۰۴ یا ۱۴۲ حدیثی را که- درست یا نادرست- از زبان خلیفه بازگو کرده اند- چه در روشنگری قرآن و چه درباره دستورهای آئین و سود رسانی های دیگر- همه را بگذاریم در برابر گزارش هائی که برنامه ارجمند پاک ترین پیامبران را می نماید آنگاه می بینیم همچون چکه ای است از دریای بی کران، که به یاری آن نه پایه ای اسلام را می توان استوار داشت و نه هیچکدام از بنیادهای کیش ما را پشتوانه می شود بخشید و نه تشنه دانش را سیراب شاید کرد و نه گره کاری دشوار را توان گشود، اکنون بنگرید که بو هریره و انس پسر مالک و عبد الله پسر عمر و عبد الله پسر عباس و عبد الله پسر عمر و پسر عاص و عبد الله پسر مسعود و و، هزاران گزارش از سخنان و برنامه پیامبران آورده اند که تقی پسر مخلد در "مسند" خود- از راه ابو هریره تنها- پنج هزار و سیصد و اندی حدیث آورده است با این که بو هریره بیش از سه سال با پیامبر نبود. و این احمد پسر فرات است که یک میلیون و پانصد هزار حدیث نگاشت و از آن میان سیصد هزار را که در روشنگری قرآن و دستورهای آئین و سود رسانی های دیگر بود گلچین کرد "خلاصه التهذیب ص ۹"

[صفحه ۲۴۱]

و این بو حفص حرمله پسر یحیی مصری یار شافعی است که تنها از راه پسر وهب صد هزار حدیث گزارش کرده "خلاصه التهذیب

ص ۶۳

و این بوبکر باغندی است که درباره سیصد هزار پرسش در زمینه حدیث- های برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- پاسخ می داده "تاریخ طبری" ج ۳ ص ۲۱۰

و این حافظ روح بن عباد قیسی است که بیش از صد هزار حدیث دارد "میزان الاعتدال" ج ۱ ص ۳۴۲

و این حافظ مسلم نگارنده "صحیح" است که نزد وی نشان سیصد هزار حدیث شنیده شده را توان گرفت "طبقات الحفاظ" ج ۲ ص ۱۵۱

و این حافظ بو محمد عبدان اهوازی است که صد هزار حدیث از بر دارد "تاریخ ابن عساکر" ج ۷ ص ۲۸۸

و این حافظ بوبکر ابن انباری است که سیصد هزار بیت از سروده های تازیان را که در خور گواه آوردن برای شیوه و گفتار قرآن است از برداشته و ۱۲۰ نگارش را که در روشنگری قرآن بوده با زنجیره های آن از برداشته "شذرات الذهب = خرده پاره های زر"

ج ۲ ص ۳۱۶

و این حافظ بو زرعه است که صد هزار- و به گفته برخی ۷۰۰ هزار- حدیث را چنان از بر می دانسته که دیگران قل هو الله احد را (= بگوا- خدا- یگانه است... (بنگرید به "تاریخ ابن کثیر" ج ۱۱ ص ۳۷، تهذیب التهذیب" ج ۷ ص ۳۳

و این حافظ ابن عقده است که درباره سیصد هزار حدیث از حدیث های هاشمیان و خاندان پیامبر- درود بر ایشان- به پاسخ می پرداخته و دار قطنی نیز آن ها را از زبان او باز می گفته "تذکره الحفاظ" ج ۳ ص ۵۶

و این حافظ ابو العباس احمد پسر منصور شیرازی است که از راه طبرانی تنها ۳۰۰ هزار حدیث نگاشته است "تذکره الحفاظ" ج ۳ ص ۱۲۲

[صفحه ۲۴۲]

و این حافظ ابو داود سجستانی است که ۵۰۰۰۰۰ از حدیث های پیامبر- درود خدا بر وی و خاندانش- را به خامه آورده است "تذکره الحفاظ" ج ۲ ص ۱۵۴

و این عبد الله پسر پیشوای حنبلیان احمد است که صد هزار و اندی حدیث از پدرش شنیده "طبقات الحفاظ" ج ۲ ص ۲۱۴

و این ثعلب بغدادی است که ۱۰۰۰۰۰ حدیث از قواریری شنیده "طبقات الحفاظ" ج ۲ ص ۲۱۴

و این ابو داود طیالسی است که صد هزار حدیث از بر دیکته می کرده "شذرات الذهب" ج ۲ ص ۱۲

و این بوبکر جعابی است که ۴۰۰۰۰۰ حدیث را با زنجیره و زمینه آن ها از بر داشته و درباره ۶۰۰۰۰۰ حدیث به گفتگو می نشسته و نزدیک به همین اندازه نیز گزارش هائی از گفتار و کردار شاگردان پیامبر و از حدیث هائی از بر داشته که زنجیره میانجیان آن ها افتادگی دارد "تاریخ ابن کثیر" ج ۱ ص ۲۶۱ و

این پیشوای حنبلیان احمد است که نزد وی بیش از ۷۵۰۰۰۰ حدیث سراغ توان کرد بنگرید به پایان جلد نخست از "مسند" وی

و این حافظ ابو عبد الله ختلی است که ۵۰۰۰۰ حدیث را از بر گزارش می کرده "تاریخ ابن کثیر" ج ۱۱ ص ۲۱۷

و این یحیی بن یمان عجلی است که از راه سفیان چهار هزار حدیث تنها در روشنگری قرآن از برداشته "تاریخ طبرای" ج ۱۴ ص ۱۲۱

و این حافظ ابن ابی عاصم است که پس از نابود شدن نگاشته هایش ۵۰۰۰۰ حدیث از بر گزارش می کرده "تذکره الحفاظ" ج ۲ ص ۱۹۴

و این حافظ ابو قلابه عبد الملک است که ۶۰۰۰۰ حدیث از بر گزارش کرده "طبقات الحفاظ" ج ۲ ص ۱۴۳
و این ابو العباس سراج است که هفتاد هزار مساله برای مالک نگاشت "تاریخ بغداد" ج ۱ ص ۲۵۱

[صفحه ۲۴۳]

و این حافظ ابن راهویه است که ۷۰۰۰۰ حدیث از بر دیکته می کرده "تاریخ ابن عساکر" ج ۲ ص ۴۱۳
و این حافظ اسحق حنظلی است که ۷۰۰۰۰ حدیث از بر داشته "تاریخ خطیب" ج ۶ ص ۳۵۲
و این اسحاق پسر بهلول تنوخی است که ۵۰۰۰۰ حدیث از بر بازگو می کرده "تاریخ خطیب" ج ۶ ص ۳۶۸
و این محمد پسر عیسی طباع است که نزدیک به ۴۰۰۰۰ حدیث از بر داشته "تاریخ بغداد" ج ۲ ص ۳۹۶
و این حافظ ابن شاهین است که پس از نابود شدن نگاشته هایش بیست یاسی هزار حدیث از بر می نوشته "تاریخ بغداد" ج ۱۱ ص ۲۶۸

و این حافظ یزید پسر هارون است که ۲۴۰۰۰ حدیث با زنجیره ه های آن از برداشته "شذرات الذهب" ج ۲ ص ۱۶
و اکنون با من بیائید تا بنگریم اسلامی که زمینه دانش آن به این پهناوری است و برنامه‌ها و آئین نامه هایش به این فراوانی و دانستنی ها و هنرهایش به این سرشاری، و پیامبری که این ها گفتار و روش او است- و سپرده هایش برای کشاندن مردم به راه شایسته- و بزرگانی که نگاهبان دانش و کیش اند پایگاهشان در این مرز است و پاسداران برنامه ارجمند پیامبر سرگذشتشان چنان است، پس جانشین آن پاک ترین پیامبران چگونه می سزد به جامه های دانش هائی آراسته باشد که نامه خداوند و آئین نامه پیامبر را باز می نمایند؟ و چه سان می شاید گران بار دانستنی ها و نشانی هائی را بر دوش کشد که پایگاه جانشینی پیامبر نیازمند آن است؟ و چگونه می باید گزارش ها، شیوه ها، بزرگواری ها و سرافرازی های او را همچون مرده ریگ ببرد؟ آیا می شود به ۱۰۴ حدیث بسنده کند؟ آیا توده بیچاره می پذیرند و آیا این اندازه ناچیز، کسانی را که از همه سوی باید برخورداری یابند بی نیاز می دارد و آن زمینه تهی شده را می سازد؟ و آیا آن

[صفحه ۲۴۴]

انبوه دانش های اسلامی رامی تواند کسی بنماید که کار و روزگار و نشان نمایانش این است و سرگذشت و برنامه و دانش و بازگو گری اش آن؟ آیا می توان بهانه کسی را پذیرفت که در این جا به پشتیبانی خلیفه برخاسته و گفته "این که وی کمتر به بازگو گری حدیث ها پرداخته انگیزه اش آن است که روزگاری دراز در سمت جانشینی نبوده است". چه پیوندی هست میان آن که کسی پس از پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- زندگی کوتاهی داشته باشد با این که گزارش های او اندک بشود؟ مگر در روزگار خودپیامبر، کسی را از بازگو گری گفته هایش باز می داشتند و زبان یاران نخستین وی را بسته و تا آن گاه که پاک ترین پیامبران خود زنده بود دهان هیچکس را دوخته بودند تا از پراکندن دانش هائی- در زمینه نامه خداوند و گفتار پیامبر- باز بمانند؟ و مگر کسانی که گزارش های بسیار بازگو می کرده اند کارشان را پس از مرگ او- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- آغاز نموده اند "پس اندک بودن گزارش های این مرد انگیزه ای ندارد جز همان کمی نیروی گیرنده و کوتاهی در یادگیری و نگاهداری"، از کوزه همان برون تراود که در اوست "و هر پیمانه ای چون لبالب شد لب پر می زند.
و انگهی چگونه خلیفه به سادگی می پذیرد که گرانبار جانشینی پیامبر بر دوش او سنگینی کند و پرسش ها و زمینه های پیچیده او

را به ستوده آرد و او تنها به پناه این گونه پاسخ ها برود که " کدام آسمان بر سر من سایه می افکند "...یا بگوید " من با برداشت خودم در این زمینه سخن می گویم " یا پس از اندک روزی از جانشینی یافتنش به سخنرانی نشیند و چون می بیند پیش آمدهای گوناگون کار را بر او دشوار ساخته برای آنکه گریبان خود را از چنگ آن ها برهاند بگوید " من دوست داشتم که این جایگاه را کسی جز من بسنده باشد و شما اگر با من بخواهید همچون پیامبرتان- درود و آفرین خدا بر وی- رفتاری کنید، من

[صفحه ۲۴۵]

تاب آن را ندارم او از دسترس اهریمن بسی دور بود و از آسمان، دستور نهانی بر وی فرود می آمد یا بگوید " هان به خدا سوگند، من بهترین شما نیستم و البته به راستی من نشستن بر این جایگاهم را ناخوش می داشتم، و دلم می خواست کسی از میان شما به جای من برای این کار بسنده می بود، اگر می پندارید من در میان شما با برنامه برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- رفتار می کنم اکنون من بر این شیوه نتوانم ایستاد، برانگیخته خدا به یاری دستور آسمان از لغزش ها بر کنار می ماند و با او فرشته ای بود ولی من اهریمنی دارم که کار مرا فرو می گیرد، پس چون به چشم آمدم از من دوری کنید تا بر پوست و موی شما جای پائی نگذارم، زنها مرا بیائید، اگر به راه راست رفتم یاری ام کنید و اگر پرت افتادم مرا به راه راست آرید.

" و بر بنیاد فرازی که ابن سعید گزارش کرده " هان من نه بیش از یک بشر هستم و نه بهتر از هیچ یک از شما، مرا بیائید، چون دیدید به راه راست می روم از من پیروی کنید، چون دیدید بر سر خشم آمدم از من دوری گزینید تا در پوست و موی شما جای پائی نگذارم "

یا بگوید " من سرپرست شما شده ام و بهتر از شما هم نیستم پس اگر دیدید من درستکارم یاری ام دهید و گرنه مرا به راه راست آرید "

[صفحه ۲۴۶]

جدایی برنامه بوبکر از پیامبر

و بر بنیاد فرازی که ابن جوزی در " الصفوه " ج ۱ ص ۹۸ آورده بگوید " با این که بهتر از شما نیستم سرپرست کار شما شده ام پس اگر راهی نیکو در پیش گرفتم یاری ام دهید و اگر پرت افتادم مرا به راه راست آرید. "

آیا سزاوارست که جانشین پیامبر را زیردستان و پیروان او بپایند و سرپرستی کنند و چون به راه پرت و ناسزا افتاد یاری اش دهند و به راه راست و درست کشانند؟ چگونه جانشین پیامبر که دانش او همچون مرده ریگی به وی رسیده و انبوه آئین نامه هایش را به گونه باری بر دوش کشیده به همان آئین نامه ها چنگ نمی زند و بر بنیاد آن ها گناهان را کیفر نمی گذارد؟ مگر نه خداوند، در دستوری که نهانی از آسمان برای پیامبرش فرستاده نیازمندی های پیروانش را گنجاینده و کیش خود را رسائی بخشیده و او درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- همه آنچه را به وی خوانده اند به مردم، رسانیده تا برازنده آن گردیده که ایشان را از برداشت ها و سنجش های خود سرانه در زمینه کیش خداوند باز دارد و بگوید " هیچ چیز از آنچه خداوند، شما را دستور به انجام آن داده بود رها نکردم مگر آنکه بفرمودم تا به جای آرید و هیچ چیز از آنچه شما را از انجام آن باز داشته بود و نگذاردم شما را از به جا آوردن آن پرهیز دادم.

و چون آگاهی خلیفه در دانستی های وابسته به نامه خداوند و آئین نامه های پیامبر ناچیز بود، سر تا پا به دامن برداشت های سر خود افتاد و آن هم پس از آنکه بزرگ ترین پیامبران پیروانش را از این کار بازداشت ولی خلیفه را زمینه فراخ دیگری نبود تا به آن پناهنده شود، ابن سعد در "طبقات" و ابو عمر در "کتاب العلم" = نامه دانش "ج ۲ ص ۵۱ و ابن قیم در "اعلام الموقعین" = گمان برندگان برجسته "ص ۱۹ آورده اند که بوبکر با پیش آمد رو برو شد که نه در نامه خداوند شالوه ای برای داوری در پیرامون آن یافت و نه در آئین نامه های پیامبر نشانه ای،

[صفحه ۲۴۷]

پس اندیشه خود را به تلاش افکند و سپس گفت: "برداشت من این است، اگر درست باشد از سوی خداست و گرنه از من و از خداوند آمرزش می خواهم" که این گزارش را سیوطی نیز در "تاریخ الخلفاء" ص ۷۱ از زبان ابن سعد یاد کرده است. و میمون پسر مهران گفت هرگاه کسانی که با یکدیگر کشمکش داشتند بوبکر در می آمدند اگر در نامه خداوند چیزی در آن زمینه می یافت یا اگر از برنامه برانگیخته او چیزی می دانست که به یاری آن تواند داوری کند به داوری می پرداخت و اگر در می ماند بیرون شده از مسلمانان می پرسید و می گفت: من با چنین و چنان پیش آمدی درگیرم آیا شما در این باره داوری برانگیخته خدا را می دانید؟ آنگاه بسامی شد که گروهی در پیرامون او گرد آمده و هر کدام داوری برانگیخته خدا را یاد می کردند و بوبکر می گفت: "ستایش، خدای را که در میان ما کسانی نهاد که آئین نامه های پیامبر ما را نگاه دارند" اگر هم دریافتن آئین نامه ای از برانگیخته خدا در می ماند سران و نیکان مردم را فراهم می آورد و با ایشان مشورت می کرد و چون همگان در یک برداشت همدستان می شدند، آن را شالوده داوری می گرفت.

این بود شیوه خلیفه در دادرسی و چون و چند دانش او در کار بستن برداشت های ناب، با اینکه عمر پسر خطاب گفت: "دارندگان برداشت ها دشمنان آئین نامه های پیامبر هستند زیرا نتوانستند گزارش هائی را که از پیامبر رسیده در سینه نگاهدارند و از بازگوگری آن ناتوان آمدند، این بود برداشت ها را گرفتند، هان ای مردم به راستی اگر برداشت ها از برانگیخته خدا باشد درست است چون خداوند نیز بر همان بوده ولی از ما که باشد بیش از یک پندار ناروا ارزشی ندارد." و انگهی کسی که خواهد جای تهی پیامبر را پر کرده و پایگاه او را بگیرد

[صفحه ۲۴۸]

چگونه با سادگی می پذیرد که آئین نامه های ارجمند پیامبر را از مردم بپرسد و آن ها را از کسانی فرا گیرد که خودش برای آنان جانشین پیامبر است و تازه چگونه از همین شیوه خود سر پیچید و درباره "ابا" و "کلاله" پرسش نکره و بی آنکه از یاران پیامبر بپرسد و با آنان به مشورت پردازد تنها به یاری برداشت خود چنان فرمایشی کرد که کرد و آزادانه گفت آنچه گفت؟

برداشت های خودسرانه بوبکر

اشاره

در میان دادرسی هائی که بوبکر به انجام رسانده- گذشته از نمونه هائی که آوردیم- به رویدادهائی بر می خوریم که باهمه کمی تواند در شناسائی اندازه دانش وی ما را بسنده باشد و بی نیاز دارد و این هم نمونه:

برداشت خلیفه درباره بهره مادر بزرگ

از قیصه پسر ذویب آورده اند که گفت مادر بزرگی به نزد بوبکر راست رو- خدا از وی خوشنود باد- آمد و درباره بهره خویش از مرده ریگ نواده اش پرسید، بوبکر وی را گفت "در نامه خداوند بهره ای برای تو نهاده نشده و نمی دانم در آئین نامه هائی برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- بهره ای برای تو نهاده شده یا نه، اینک برگرد تا از مردم بپرسم " مغیره پسر شعبه گفت من نزد برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بروی- بودم و او شش یک را به مادر بزرگ داد، بوبکر گفت: آیا در این گزارش کسی را برای گواهی داری؟ پس محمد پسر مسلمة انصاری برخاست و همانچه را مغیره گفته بود بر زبان راند و بوبکر- خدا از وی خوشنودباد- آن دستور را به کار بست پایان داستان.

دانش خلیفه را بنگر که چه سان پاسخ پرستشی از وی پوشیده مانده که

[صفحه ۲۴۹]

بسیار پیش می آید و پیاپی باید به داوری در زمینه آن پرداخت، تا ناگزیر می شود دست نیاز به سوی گزارش کسی همچون مغیره دراز کند که دروغگوترین توده و روسبی بازترین ثقفیان شمرده شد، دیگر گونی هائی در برنامه پیامبر داده و آن را بازیچه خود گرفته چندان که نماز ویژه برای جشن قربانی را یک روز پیشتر از آن- در روز عرفه- خوانده از بیم آن که مبادا در سال چهارم از کار برکنار شود و همین مردم که سخن وی را پشتوانه گرفته اند کسی است که هر گاه بر فراز منبر می نشست فرمانروای ایمان آرندگان- درود بر او- را به ناسزا یاد می کرد

برداشت وی درباره بهره مادر بزرگ پدری و مادری

اشاره

از زبان قاسم پسر محمد آورده اند که گفت مادر پدر و مادر به نزد بوبکر راست رو- خدای از او خوشنود باد- شدند تا بهره خویش را از مرده ریگ نواده به دست آرند وی خواست تا شش یک از آنچه را مرده بر جا گذاشته به مادر مادر دهد که مردی از انصار گفت بر این بنیاد تو مادر پدری را بی بهره می گردانی با آنکه اگر این هر دو بمیرند و نواده آن دو زنده باشد مرده ریگ مادر پدر به او می رسد، پس بوبکر شش یک را میان آن دو بخش کرد.

"به گونه ای دیگر: "

مادر پدر و مادر مادر به نزد بوبکر راست رو- خدا از وی خوشنود باد- شدند و او مرده ریگ نواده را نه به مادر پدر بلکه تنها به مادر مادر داد. عبد الرحمن پسر سهیل- یا سهل که از تیره حارثه بود گفت: ای جانشین برانگیخته خدا تو مرده ریگ را به کسی دادی که اگر می مرد و نواده اش زنده بود مرده ریگ وی به او نمی رسید، این بود بوبکر شش یک را میان آن دو بخش کرد.

[صفحه ۲۵۰]

بر گردید به "موطا" از مالک ج ۱ ص ۳۳۵ و "سنن بیهقی" ج ۱ ص ۲۳۵ و "بدایه‌المجتهد" ج ۲ ص ۳۴۴ و "الاستیعاب" ج ۲ ص ۴۰۰ و "الاصابه" ج ۲ ص ۴۰۲- که می نویسد: به سخن میانجیان این گزارش پشتگرم باید بود - "کنز العمال" ج ۶ ص ۶ که گزارش را از زبان مالک و سعید پسر منصور و عبد الرزاق و دارقطنی و بیهقی آورده است.

امینی گوید: به شگفت نمی آئی که این مرد، آئین وابسته به بهره مادر مادر و مادر پدر از مرده ریگ نواده رانمی دانسته و تا کسی از انصاریان یا از تیره حارثه به خرده گیری او برخاسته شتابزده از برداشت نخستین دست کشیده و با آنکه بر بنیاد این خرده گیری باید مادر مادر از مرده ریگ بی بهره گردد آن را میان هر دو بخش کرده و آنگاه فقه خوانان آمده اند و این را دست افزاری برای فرمان های خویش گردانیده و شالوده این فرمان از گزارش مغیره گرفته شده که تنها ویژه یک مادر بزرگ است. بنگر و بیانیش.

فرمان خدا را درباره نوادگان دختری پایمال کردند

آمدیم بر سر سخن آن انصاری که جانشین پیامبر را از داوری خود به دور ساخت که آن هم نه در نامه خداوند دست افزاری داشته و نه در آئین نامه پیامبر، بلکه با هر دو ناسازگار بوده و تنها باگفتار آن سراینده هماهنگی داشته که "فرزندان ما فرزندان پسران مایند ولی فرزندان

دختران ما فرزندان مردان بیگانه اند "

که- با دست آویز سروده- آمده اند و مرزها دستور خدای برتر از پندار را هر چه تنگ کرده اند زیرا خداوند من گوید "خداوند در باره فرزندان شما را سفارش می کند که پسران دو برابر دختران از آنچه پس از مرگ می گذارید بهره برند " ولی این دسته می گویند زادگان آدمی تنها کسانی اند که از پشت پسرانش باشند- نه دختران- و بر آن رفته اند که دستورهای رسیده درباره زادگان- در زمینه مرده ریگ و دیگر جاها- زادگان دختر آدمی را

[صفحه ۲۵۱]

در بر نمی گیرد، بهانه شان هم سخن آن سراینده است.

ابن کثیر در "تفسیر" خود ج ۲ ص ۱۵۵ می نویسد: گفته اند اگر مرد چیزی را از مرغان فرزندانش گرداند یا بر آنان وقف کند تنها کسانی باید از آن بهره مند شوند که یا- بی هیچ میانجی- فرزند خودش باشند یا فرزند پسرانش، و این دست آویز سخن آن سراینده است که گفته:

"فرزندان ما فرزندان پسران مایند ولی فرزندان

دختران ما فرزندان مردان بیگانه اند ". پایان

و بغدادی در خزانه الادب = گنجینه فرهنگ و سخنوری " ج ۱ ص ۳۰۰ می نویسد: این فراز سروده با همه آوازه ای که در نگاشته های نویسندگان دستور زبان و جز ایشان دارد گوینده اش شناخته نیست و عینی گفته: نگارندگان دستور زبان این فراز سروده را گواه آن آورده اند که می توان "گزاره = خبر" را پیش از نهاد- مبتدا " آورد، دانشورانی هم که به بررسی در بهره کسان از مرده ریگ ها می پردازند آن را گواه گرفته اند هم بر این که پسران پسران باید بهره ای داشته باشند و هم بر این که پیوند مردمان به پدران است به همین گونه فقه دانان در بخش " سفارش به سود فرزندان برای پس از مرگ خود " از آن سود جسته اند و دانشمندان

معانی و بیان در زمینه همانند کردن دو چیز با این همه ندیدم که کسی از ایشان، گوینده آنرا شناسانده باشد. و باز گوید: در "در شرح کرمانی بر شواهد شرح کافیه از خبیصی (=) "نگاشته ای که کرمانی برای روشنگری سروده های گواه برای روشنگری خبیصی از کافیه پرداخته) دیدم می نویسد: گوینده این فراز سروده ابو فراس همام فرزدق پسر غالب است،

[صفحه ۲۵۲]

آنگاه زندگی نامه او را آورده و خداوند از لایه راستین کارها آگاه تراست. پایان

پاک خدایا چه انگیزه ای اینان را چنین گستاخ کرده که برای بدر کردن تبار خداوند از فرزندی بر انگیزخته خدا درود و آفرین خدا بر وی این برداشت سیاستمدارانه را در کیش خدا بگنجانند؟ یکی نپرسیده که گفتار یک سراینده چه ارزشی دارد آن هم در برابر سخن خدای برتر از پندار: یگو بیائید تا یخوانیم فرزندان ما و فرزندان شما و زنان ما و زنان شما را و این گفتار -آسکارا و به روشنی- می نماید که دو دختر زاده پیامبر- حسن و حسین- دو پسر پاک ترین پیامبرانند.

و به همین گونه خدای پاک، دختر زادگان نوح را ذریه (= زادگان) او نامیده و ذریه را جز برای فرزندان نمی توان به کار برد- چنانچه در "القاموش" ج ۲ ص ۳۴ نیز آمده- و خدای پاک می گوید: و از ذریه او داود است و سلیمان تا آنجا که گوید- و یحیی و عیسی که عیسی را از ذریه نوح شمرده با آنکه وی پسر دخترش مریم است.

رازی در تفسیر خود- ج ۲ ص ۴۸۸- می نویسد: این آیه- بگو بیائید... نشان می دهد که حسن و حسین- درود بر آن دو -دو پسر پیامبرند- درود و آفرین خدا بر وی- زیرا در اینجا گفته است که پسرانش را بخواند و آنگاه حسن و حسین را خوانده پس باید- آن دو پسر او باشند و آنچه این برداشت را استوار می نماید سخن خدای برتر از پندار است سوره انعام: و از فرزندان او داود است و سلیمان- تا آنجا گوید:- و زکریا و یحیی و عیسی، که می دانیم پیوند عیسی با ابراهیم- درود بر او- تنها از راه مادر بود نه پدر و از این جا روشن می شود که پسر دختر را هم می توان پسر نامید- و خدا دانا تر است-

[صفحه ۲۵۳]

و قرطبی در "تفسیر" خود- ج ۴ ص ۱۰۴- می نویسد: از این فراز (بگو بیائید "... باید پی برد که پسران دختر آدمی هم پسران او نامیده می شود و در ج ۷ ص ۳۱ می نویسد: اینکه، عیسی از ذریه و فرزندان ابراهیم به شمار آمده (با این که پسر دختر وی بوده) می رساند که فرزندان فاطمه- خدا از وی خشنود باد- فرزندان پیامبراند- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- و همین فراز را کسانی دست افزار گردانیده اند که بر آنند فرزندان دختر مرد را می توان در جرگه فرزندان وی نامید بو حنیفه و شافعی گویند اگر کسی چیزی را بر فرزندانش و بر فرزندان فرزندانش وقف کند همه کسانی که فرزند پسر یا فرزند دختر وی باشند می توانند از این کار او بهره مند شوند- به همین گونه اگر کسی برای پس از مرگ خود سفارشی به سود نزدیکانش کند فرزندان دختر وی را نیز در بر می گیرد و از دیدگاه بوحنیفه، آدمی با هر کس چنان خویشاوندی در بنیاد تبارش داشت که نتواند با وی زناشوئی کند از نزدیکان وی شمرده می شود- تا آن جا که گوید:-

مالک گفته: فرزندان دختر در جرگه فرزندان در نمی آیند که همانند این برداشت نیز در ج ۴ ص ۱۰۴ از شافعی گذشت و دست آویز آن دو نیز سخت خدای برتر از پندار است که "خداوند شما را درباره فرزندان سفارش می کند "... که مسلمانان از پوسته بیرونی این فراز چنان دریافتند که تنها فرزندان بی میانجی را در بر می گیرد و فرزندان پسران را- تا آنجا که گوید- ابن قسار

گفته: دست افزار کسانی که فرزندان دختر را نیز از نزدیکان می شمارند سخن پیامبر- درود بر او- است به حسن پسر علی " این پسر من سرور است " و کسی را نمی شناسیم که به کار بردن نام پسر را بر پسران دختر ناشدنی بداند زیرا آنان نیز پسران پدر مادرشانند و این بنیاد با برداشت ما هماهنگ است زیرا ولد

[صفحه ۲۵۴]

(پسر- زاده) از ریشه تولد (زاده شدن) آمده و خواه ناخواه پسران دختر آدمی نیز از پدر مادرشان زاده شده اند و زاده شدن از سوی مادر همچون زاده شدن از سوی پدر است و قرآن نیز ما را به همین راه نماید که خداوند برتر از پندار می گوید: و از فرزندان او است داود و سلیمان- تا آن جا که گوید: از شایسته مردانند = که عیسی را نیز از فرزندان وی شمرده با اینکه پسر دختر او است. پایان.

دختر زادگان ما فرزندان مایند

و ابن ابی حاتم با زنجیره خود از ابوحرب پسر اسود آورده که حجاج به دنبال یحیی پسر یعمر فرستاد و به او گفت " من رسانده اند که تو می پنداری حسن و حسین از فرزندان پیامبرند- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- آیا این را در نامه خدا یافته ای؟ با این که من از آغاز تا انجام آن را خواندم و چیزی در این باره نیافتم " گفت " مگر در سوره انعام نمی خوانی که: و از فرزندان او داود است و سلیمان- تا رسید به آن جا که- و یحیی و عیسی "؟ پاسخ داد " آری " پرسید " مگر عیسی بی آن که پدری داشته باشد از فرزندان ابراهیم نیست؟ " گفت " راست گفتی " و همین است که اگر مرد چیزی را بر فرزندانش وقف کند یا به آنان ببخشد یا سفارش کند که پس از مرگ وی سودی از آن برند، دختر زادگانش نیز از آن بهره مند توانند شد. تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۵۵ پس از آن که از یک سوی روشن شد (ذریه =) زادگان آدمی بی چون و چرا و در همه جا (اولاد =) فرزندان او بشمارند و از سوی دیگر دیدیم که دختر زادگان هم در جرگه (ذریه =) زادگان در می آیند پس سزاوار نیست زادگان را دارای دستورهائی جدا از فرزندان بینگاریم و هیچکس را نرسد بر آن باشد که پسران دختر مرد، فرزندان بیگانگان بوده و به راستی از جرگه فرزندان خودش بیرون باشند زیرا دیدیم اینان ذریه (= زادگان) اویند که خداوند آنان را از اولاد (= فرزندان) وی شمرده است. گواه ما- در باز نمائی زبان قرآن و بر آن که به راستی پسران یک زن،

[صفحه ۲۵۵]

پسران پدرش نیز هستند-

سخن برانگیخته خدا است-

درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- که: جبرائیل مرا آگاهی داد که این پسر- حسین را می گوید- کشته می شود و در گزارشی دیگر: البته توده من این فرزندم را خواهند کشت.

"طبقات ابن سعد" مستدرک حاکم " ج ۳ ص ۱۷۷ " اعلام النبوه = درفش های پیامبر " از ماوردی ص ۸۲ " ذخایر العقبی = اندوخته های باز پسین روز " ص ۱۴۸ " الصواعق " ص ۱۱۵.

۲- و نیز سخن وی: این فرزند من در گوشه ای از سر زمین عراق کشته می شود.

"دلائل النبوه = نشانه های پیامبری" از ابو نعیم ج ۳ ص ۲۰۲ "ذخائر العقبی" ص ۱۴۶.

۳- و سخن وی به دختر زاده اش حسن: این فرزند من سرور است.

"المستدرک" از حاکم ج ۳ ص ۱۷۵ "اعلام" از ماوردی ص ۸۳ "تفسیر ابن کثیر" ج ۲ ص ۱۵۵.

۴- و سخن وی به علی: تو برادر منی و پدر فرزندانم.

"ذخائر العقبی" ص ۶۶.

۵- و سخن وی: به راستی جبرئیل مرا آگاه ساخت ساخت که البته خداوند بزرگ و گرامی هفتاد هزار کس را به خونخواهی یحیی

پسر زکریا کشت و به خونخواهی فرزندان حسین نیز هفتاد هزار کس را خواهد کشت

"ذخائر العقبی" ص ۱۵۰.

۶- و سخن وی: مهدی از فرزندان من است و چهره اش همچون ستاره می درخشد

"ذخائر العقبی" ص ۱۳۶.

۷- و سخن وی: این دو حسن و حسین - پسران منند، هر که دوستشان دارد مرا دوست داشته است

"مستدرک" ج ۳ ص ۱۶۶، "تاریخ ابن عساکر" ج ۴ ص ۲۰۴ "کنز العمال" ج ۶ ص ۲۲۱.

۸- و سخن وی به فاطمه راست رو: پسر من را برای من بخوان.

"تاریخ ابن عساکر" ج ۴ ص ۳۱۶

[صفحه ۲۵۶]

۹- و سخن وی به انس: پسر من را برای من بخوان

"تاریخ ابن کثیر" ج ۸ ص ۲۰۵.

۱۰- و سخن وی: پسر من را بخوانید - که حسن پسر علی پیامد -

"ذخائر العقبی" ص ۱۲۲.

۱۱- و سخن وی: خداوند این - حسن - فرزند من است، من دوستش می دارم تو نیز او را دوست بدار و آنکه را دوستش دارد

دوست بدار.

"تاریخ ابن عساکر" ج ۴ ص ۲۰۳.

۱۲- و سخن وی به علی: پسر مرا چه نام نهادی؟ که پاسخ داد من در این کار بر تو پیشی نمی گیرم، گفت من نیز بر پروردگارم

پیشی نمی گیرم پس جبرائیل فرود آمد و گفت ای محمد به راستی پروردگارت تو را درود می رساند و می گوید که علی در کنار

تو همچون هارون است در کنار موسی - جز این که پس از تو پیامبری نیست - پس نام پسر هارون را بر این فرزندت بگذار.

"ذخائر العقبی" ص ۱۲۰.

۱۳- و سخن وی: پسر من را بیارید بینم چه نامی بر وی نهاده اید - این را در هنگام زاده شده حسن گفت و سپس در زاده شدن حسین

و همچنین در زاده شدن محسن پسر علی.

"المستدرک" ج ۳ ص ۱۸۰ "کنز العمال" ج ۷ ص ۱۰۷ و ۱۰۸ - از راه دارقطنی و احمد ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن حبان و

دولابی و بیهقی و حاکم و خطیب.

۱۴- و سخن وی در هنگامی که حسن و حسین گم شده بودند: دو پسر من را بجوئید.

"کنز العمال ج ۷ ص ۱۰۸.

۱۵- و سخن وی درباره حسن و حسین: از همه گیتی، این دو پسر دو گل خوشبوی منند.

"صواعق" ص ۱۱۴ "کنز العمال" ج ۶ ص ۲۲۰ و ج ۷ ص ۱۰۹

[صفحه ۲۵۷]

۱۶- و سخن وی: پسر من از نزد من رفت.

این گزارش را احمد آورده است و بغوی و طبرانی و حاکم و بیهقی و سعید پر منصور، نیز ابن عساکر در "تاریخ" خود ج ۴ ص ۳۱۷ و ابن کثیر در "تاریخ" خود ج ۸ ص ۳۶ و نیز برگردید به "کنز العمال" ج ۶ ص ۲۲۲ و ج ۷ ص ۱۰۹.

۱۷- و سخن وی: دو پسر را بیارید تا همانگونه آندو را از گزندها به پناه خدا در آوردم که ابراهیم در فرزندش را در آورد.

"تاریخ ابن عساکر" ج ۴ ص ۲۰۹.

۱۸- و سخن وی به انس درباره حسن افسوس بر تو انس فرزند و میوه دلم را رها کن!

"کنز العمال" ج ۶ ص ۲۲۲.

۱۹- و سخن وی: این دو پسر - حسن و حسین - سرور جوانان بهشتی اند. "صواعق" از ابن حجر ص ۱۱۴.

۲۰- و سخن وی درباره علی: این برادر و پسر عمو و داماد من است و پدر فرزندانم.

"کنز العمال" ج ۶ ص ۱۵۴.

۲۱- و سخن وی: این دو پسر را همسان با نام دو پسر هارون - شیر و شیر - (حسن و حسین) نام نهاده ام.

"صواعق" ص ۱۱۵ "کنز العمال" ج ۶ ص ۲۲۲.

۲۲- و سخن وی: اگر از گیتی به جز یک روز نماند خداوند آن روز را چندان دراز کند تا مردی از فرزندان مرا برانگیزد که هنگام من باشد. سلمان گفت: ای برانگیخته خدا از کدام فرزندت؟ با دست به پشت حسین زد و گفت از این فرزندم.

"ذخائر العقبی" ص ۱۳۶.

۲۳- و نیز سخن زاده پیامبر - حسن درود خدا بر وی - در یکی از سخنرانی - هایش: منم حسن پسر علی، منم پسر پیامبر، منم پسر نوید آرنده، منم پسر پرهیز و بیم دهنده، منم پسر آن که چراغی فروغ افکن بود و با دستور خدا مردم را به

[صفحه ۲۵۸]

سوی او می خواند.

"مستدرک" ج ۳ ص ۱۷۲ "ذخائر العقبی" ص ۱۳۸ و ۱۴۰ "شرح ابن ابی الحدید" ج ۴ ص ۱۱ "مجمع الزوائد = گرد آمده افزونی ها" ج ۹ ص ۱۴۶ "اتحاف" از شبرای ص ۵.

۲۴- و سخن وی به بوبکر در هنگامی که بر منبر نیای پاکش بود: از جای پدرم فرود آی و بوبکر گفت: راست گفتی که البته این جا از آن پدر تو است، و به گزارشی دیگر: از منبر پدرم به زیر آی و بوبکر گفت آری منبر پدر تو است نه منبر پدر من.

"الریاض النضره" ج ۱ ص ۱۳۹ "شرح ابن ابی الحدید" ج ۲ ص ۱۷، "صواعق" ص ۱۰۸ "تاریخ الخلفاء" از سیوطی ص ۵۴ "کنز العمال" ج ۳ ص ۱۳۲.

۲۵- و سخن وی برای سفارش پس از مرگش: مرا نزد پدرم- پیامبر برگزیده- به خاک سپارید.
 "اتحاف" از شبرای ص ۱۱.

۲۶- و سخن دخترزاده پیامبر- حسین درود بر او- به عمر: از منبر پدرم فرود آی و عمر گفت آری منبر پدر تو است نه منبر پدر من، چه کسی دستور داده این گونه سخن گوئی؟
 "تاریخ ابن عساکر" ج ۴ ص ۳۲۱.

۲۷- و سخن پسر عباس: این دو حسن و حسین- دو پسر برانگیخته خدایند- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش-
 "تاریخ ابن عساکر" ج ۴ ص ۲۸ ۳۲۲ و ۲۱۲.

۲۸- و سخن زهیر پسر قین در پاسخ حسین: ای پسر برانگیخته خدا سخن تو را شنیدیم
 "جمهره خطب العرب = انبوه نامه های تازیان" ج ۲ ص ۴۰.

۲۹- و سخن پیشوای پاک، دختر زاده پیامبر حسن- چنانچه در "اتحاف" شبرای ص ۴۹ آمده-: برگزیده خداوند از میان آفریدگان، پدر من است.
 - و البته پس از نیای من- و خود فرزند دو برگزیده هستم

[صفحه ۲۵۹]

سیمی است که از زر ریخته شده و من سیمی زائیده دو زر هستم
 ۳۰- و سخن وی- چنانچه نیز در ص ۵۷ از "اتحاف" آمده-:

منم پسر آن کسی که شما جایگاه او را می شناسید
 و چهره حقیقت را گرد و خاکی نپوشانده. مگر برانگیخته خداوند پدر نیای من نیست؟
 "آنگاه که اختران روی پنهان کنند من ماه دو هفته هستم.

۳۱- و سخن فرزددق در ستایش پیشوای سجده کار- علی پسر حسین که درود بر آن دو باد:-
 این پسر بهترین کس از همه بندگان خداست.

این است پرهیزگار برگزیده و پاکیزه و برجسته
 ۳۲- و سخن ابن بشر در ستایش زید پسر حسن پسر علی پسر ابی طالب -درود بر آنان:-

چون این فرزند پیامبر برگزیده به دل تپه ای فرود آید
 خشکی و بی گیاهی را از میان می برد و چوب های آن نهال های سر سبز می گردند.
 زید- در هر خزانی- بهار مردمان است و کی؟

همانگاه که تندرهای آذرخش ها بارانی به همراه نیاورند.

۳۳- و سخن ابو عاصم پسر حمزه اسلمی در ستایش حسن پسر زید پسر حسن پسر علی پسر ابیطالب- درود بر آنان -چنانچه در "زهر الاداب" از حصری قیروانی- ج ۱ ص ۸۰- آمده:
 ستایش من آهنگ حسن پسر زید دارد.

[صفحه ۲۶۰]

و بر درستی سخنم، گورهای در صفین گواهی می دهند،
گورهای که از آن گاه که ابو الحسن - علی -
از آن دور شده، همیشه روزگاران با آن کین توزی می نماید.
گورهای که اگر پناهندگان به آن به ستوده
ترین پیامبران - احمد - به علی پناه برند، در سایه آن دو پناه خواهند یافت.
آن دو، دو پدر تواند، هر که را به زیر آوردند به سرایشی کشان
زیرا تو براننده آنی که هر که را آنان بالا برند به فراز رسانی
۳۴- و سخن ابراهیم پسر علی پسر هر مه که چون نامبرده - حسن پسر زید - وی را اندرز داد - بر بنیاد آنچه در "زهر الاداب" ج ۱
ص ۸۱ آمده - گفت:
پسر برانگیخته خدا مرا از باده گساری پرهیز داد
و مرا به خوی جوانمردان آموخته گردانید.
۳۵- و سخن ابو تمام طائی:
با پسران پیامبر و بستگان او چنان رفتار ناسزائی پیش گرفتید که نادرستی و نیرنگ بازی کمترین نمونه آن است.
۳۶- و سخن دعبل خزاعی:
پس چگونه و از کجا می توان پایگاهی والا و نزدیک به آستان خدا جست؟ -
آن هم پس از روزه و نمازها؟ -
جز با مهر فرزندان پیامبر و بستگان او؟
و جز با کینه ورزیدن به زادگان زرقاء - مادر کبود چشم مروان؟ -
۳۷- و سخن وی:
آیا اندوهگین نمی شوی که زادگان زیاد

[صفحه ۲۶۱]

آنچه را از پیامبر ماند و باید به فرزندان رسد براینند؟
۳۸- و سخن حمانی: گروهی اند که چون جوانمردی نمایند پرتو سرفرازی ها
پائین و بالای چهره شان را درخشان می سازد
اگر کار به شمارش سر بلندی ها کشد احمد - ستوده ترین پیامبران - را پدر خویش می خوانند
زیرا هر شاخه ای به تنه درخت پیوند می خورد
۳۹- و سخن تنوخی:
از سوی فرزند برانگیخته خدا و فرزند کسی که پس از مرگ سفارش های او را به کار بست
به دشمن تبار پیامبر که انگیزه های تباہ سازی را در تار و پود کیش ما گنجانیده است
۴۰- و سخن زاهی:

فرزندان پیامبر برگزیده شما را با شمشیر زور نابود کنند،

و آنگاه بختک ها مرا در خواب، آرام بگذارد که دیده بر هم نهم؟

۴۱- و سخن ناشی:

پسران احمد- ستوده ترین پیامبران- دل من از اندوه شما پاره پاره شده و آنچه را من در ماتم شما می کشم کسی مانند آن نشنیده.

۴۲- و سخن صاحب پسر عباد:

علی والا پایگاه، همانندانی ندارد

[صفحه ۲۶۲]

- نه سوگند به خدائی که جز او هیچ خدائی نیست -

بنیاد او همان بنیاد پیامبر است که می شناسی

و دو پسر او- چون سرافرازی نمایند- دو پسر وی اند.

۴۳- و سخن وی:

آیا سر پسر پیامبر را می برند و آنگاه در میان آفریدگان

گروهی هستند که در پیش روی او جان نیاخته اند؟

۴۴- و سخن وی:

سوگند به محمد و به جانشین او و دو فرزندشان

و به آن خداپرست (= زین العابدین) و به باقر و صادق و کاظم

۴۵- و سخن وی:

سوگند به محمد و جانشین او و دو فرزند پاکشان

و به سرور خدا پرستان

۴۶- و سخن صوری:

واز این روی پسران ستوده ترین پیامبران- احمد- و پسران علی در گوشه و کنار جهان

به شکار رانده شده می مانند که شکارچی در پی گرفتار کردن آن است.

۴۷- سخن مهیار دیلمی:

با کدام فرمان، پسران وی (پیامبر) از شما پیروی کنند؟

با این که گردن فرازی خود شما در پیروی و همراهی او است؟

۴۸- و سخن وی:

ای فرزند پیامبر روز سقیفه بود

که راه تو را به سوی کربلا هموار ساخت.

۴۹- و سخن ابن جابر: برای فرزندان پیک خدا نشانه ای نهادند.

[صفحه ۲۶۳]

به راستی نشانه از آن کسی است که شناخته‌نباشد.

۵۰- و سخن شبرآوی:

ای پسر برانگیخته خدا به مادرت زهرای بتول

و به نیای تو که مردم امید بر وی بسته اند

که تو- ای فرزند پیامبر برگزیده!

در میان بزرگواران به خرد و روان و سر، می مانی.

با این همه پس چگونه می توان کار خلیفه را درست نمایش داد که آمده و نامه خداوند و آئین نامه پیامبرش را نادیده گرفته و سخن آن انصاری را به دیده پذیرش نگریسته که با آن نامه و آئین نامه ناساز بوده است؟ و چه دست آویزی دارد آن فقیه یا پاسدار کیش که با پشتگرمی به سخن سراینده ای ناشناس، برداشت یکی از انصاریان را بگیرد؟ با آن که در پیش روی خود این همه فرازهای روشنگر، ازقرآن و حدیث و فرهنگ تازی می بیند؟

داوری نادرست بوبکر درباره کيفر دزد

از زبان صفیه دختر ابو عبیده آورده اند که به روزگار بوبکر- خدا از وی خشنود باد- مردی دزدی کرد که یک دست و یک پا نداشت، پس بوبکر- خدا از وی خشنود باد- خواست تا پای دیگرش ببرد و دست او را واگذارد که با آن به شستشوی خود از آلودگی ها پردازد و او را سودمند افتد پس عمر گفت نه سوگند به آن کس که جانم در دست او است باید دست دیگرش را ببری پس بوبکر- خدا از وی خشنود باد- بفرمود تا دست دیگرش ببریدند.

و از قاسم پسر محمد آورده اند که بوبکر- خدا او وی خشنود باد- خواست تا پس از آنکه یک دست و یک پای کسی را بریده بودند پای دیگرش را ببرند و عمر- خدا از وی خشنود باد -گفت: بر بنیاد آئین نامه- دست او را باید ببری

[صفحه ۲۶۴]

از شگفتی ها است که خلیفه کيفر دزد را نمی داند با اینکه برای پاسداری از آسایش همگان و آرامش روزگار و برکندن ریشه تباهی، از چشم گیرترین دستورهای که باید دانست همین است و باز شگفت آور آنکه پیش از پیاده کردن برنامه ای که در ص ۲۴۷ گفتیم به وی بسته اند شتابزده به دادرسی پرداخته، بی آن که در نامه خداوند و آئین نامه پیامبر بنگرد و از یاران وی آگاهی بخواهد و به مشورت پردازد.

و تازه آن کسی که در این پیش آمد وی را به راه راست آورده چرا خود پس از نشستن به جای وی در آغاز کارش همین دستور را فراموش کرده و فرمانی همچون فرمان دوستش داده است؟ بنگرید به جلد ششم ص ۱۳۶ از چاپ دوم.

برداشت خلیفه درباره بهره پدر بزرگ از مرده ریگ

از زبان پسر عباس و عثمان و ابو سعید و پسر زبیر آورده اند که بوبکر بهره پدر بزرگ را با پدر یکسان می دانست به این گونه که

با بودن وی بهره ای به برادران نمی داد و آنان با این انباز نمی ساخت چنانچه اگر کسی پدر داشته باشد از مرده ریگ وی چیزی به برادران و خواهران نباید داد.

امینی گوید: این برداشت خلیفه، از نامه خداوند و آئین نامه برانگیخته اش گرفته نشده و تا هنگامی که وی زنده بود هیچکس از یاران پیامبر آن را به کار نبست و پیش آمد نکرد که در روزگار وی یک پدر بزرگ مرده ریگ بخواهد تا برداشت وی استوار گردد و - و به نوشته بخاری و قرطبی - گویند

[صفحه ۲۶۵]

هیچ یک از یاران پیامبر تا بوبکر زنده بود با این برداشت وی ناسازگاری نمود و عمر - پسر خطاب - نخستین پدر بزرگ بود که در جهان اسلام به مرده ریگ رسید و خواست همه دارائی پسر پسرش را ببرد و چیزی به برادران او ندهد ولی زید و علی به سراغ او آمده و گفتند تو چنین کاری نمی توانی بکنی و تنها به اندازه یکی از برادران باید ببری که در این زمینه نیز در جلد ششم ص ۲۱۵ تا ۲۱۸ از چاپ دوم به گستردگی سخن رانندیم پس نخستین کسی که در زمینه بهره پدر بزرگ، از راه خلیفه بگشت جانشین خودش بود که پس از وی سر کار آمد و عمر و علی و عثمان و عبد الله پسر عمر و زید پسر ثابت و پسر مسعود را برداشتی ناساز با خلیفه بود و می گفتند برادران با بودن پدر بزرگ نیز بهره ای از مرده ریگ می برند و این سخن را مالک و اوزاعی و ابو یوسف و محمد و شافعی و ابن ابی لیلی نیز پذیرفته اند

گروه وابسته به خلیفه بهانه ای برای او تراشیده اند که او پدر بزرگ را به جای پدر می دانسته و به سخن خدای برتر از همه چیز پشتگرم بوده که: از کیش پدرتان ابراهیم پیروی کنید " و نیز آنجا که گوید " ای پسران آدم "... زیرا به کار بردن واژه پدر را برای پدر بزرگ به درستی استواری بخشیده است. ولی بر هیچکس پوشیده نیست که درستی این گونه به کار بردن نمی تواند شالوده آن باشد که پدر و پدر بزرگ بزرگ را در همه دستورها یکسان بینگاریم، نمی بینی به کار بردن واژه مادر برای مادر بزرگ به راستی درست است و در شناساندن آن نیز گویند " مادر بزرگ " ولی این نتوانسته دست آویز گردد که بهره او از

[صفحه ۲۶۶]

مرده ریگ با مادر یکسان باشد و با همه آنچه گفتیم، اگر مرده مادر بزرگ و برادرانی داشته باشد بیشتر از شش یک مرده ریگ به او نمی رسد و کسی هم در این سخن ناسازگاری ننموده با آنکه بهره مادر بر بنیاد آنچه در نامه خدا و آئین نامه برانگیخته اش آمده یک سوم است.

و تازه نخستین یاران پیامبر نیز - هر چند به گونه ای سر بسته - این بهانه را نتراشیده اند و اگر برداشت خلیفه ارج و ارزشی دست کم یکی از ایشان آن را روا شمرد و آنگاه که علی همراه زید با عمر پسر خطاب ناسازگار نموده و او را از به کار بستن این برداشت رو گردان ساختند، سخنی در خرده گیری بر آن دو به میان می آمد.

بر بنیاد گزارشی که داریم از حسن آورده برای بهره پدر بزرگ آئین نامه ای - از پیامبر - گذشته بود ولی بوبکر، پدر بزرگ را به جای پدر گرفت و مردم در به کار بستن و واگذار کردن شیوه او به دلخواه بودند و این سخن، سر بسته می رساند که برای بهره پدر بزرگ، پیامبر آئین نامه ای روشن گذارند که خلیفه با آن ناسازگاری نمود و مردم نیز با خواست و گزینش خود با او ناسازگاری نموده و آن آئین نامه ارجمند را به کار بستند

برداشت خلیفه در فرمانروائی بخشیدن به کهران

حلبی در "السیره النبویه" ج ۳ ص ۳۸۶ می نویسد: بو بکر- خدا از وی خوشنود باد- بر آن بود که کهران می تواند بر کسی که از آنان برتر است فرمانروائی یابند و نزد سنیان درست همین است زیرا گاه می شود که کهران برای برخاستن به آنچه شایسته کیش است توانائی بیشتر دارند و در چاره جوئی برای کارها و برای آنچه روزگار زیر دستان به یاری آن سازمان می یابد آگاه ترند.

[صفحه ۲۶۷]

حلبی این را دست آویز کار بو بکر گردانیده است که عمر پسر خطاب و ابو عبیده جراح را برای جانشینی پیامبر بر خود پیش انداخت و گفت: به هر یک از این دو مرد که خواهید دست فرمانبری دهید.

و باقلانی در "التمهید" ص ۱۹۵ این سخن را از بو بکر می آرد: سرپرست شما شدم با آنکه بهتر از شما نیستم و آنگاه در پاسخی پیرامون آن می نویسد: می تواند بود که وی باور داشته در میان توده کسی برتر از او هست ولی چون در فرمانبری از او همداستان تر بودند و توده با یاری او در راهی شایسته تر می افتادند، پس این را گفت تا برساند که اگر بر گماشتن برتران شدنی ننماید پیشوائی کهران رواست و به انصار و جز آنان گفت: این دو مرد را برای شما پسندیده ام با یکی از آن دودست فرمانبری دهید یا با عمر پسر خطاب یا با ابو عبیده جراح با آن که می دانست برتری های ابو عبیده کمتر از او و کمتر از عثمان و علی است ولی چون می دید بر او همداستان می شوند و آشوب با دید وی ریشه کن می گردد به آن گونه گفت، و این نیز سخنی است که پاسخ ندارد. امینی گوید: ما بر آنیم که جانشینی پیامبر نیز- همچون پیامبری- فرمانروائی خدائی است هر چند دستور نهانی گرفتن از آسمان و آئین گذاری ویژه برانگیخته خداست و کار خلیفه روشنگری دستورها و رساندن آن ها، که آنچه را به گونه ای سر بسته آمده با گستردگی باز گوید، گره ها را بگشاید و هر واژه را در برابر پدیده ای از جهان که برای آن آمده بنهد، و چنانچه پیامبر به پیکار برخاست تا سخن خداوند را با چهره ای که فرود آمده نشان دهد او نیز کار زار کند تا لایه های نهفته در آن را باز بنماید و چشم اندازهایی را آشکار سازد که

[صفحه ۲۶۸]

پیامبر نتوانست آوای خویش را برای یادآوری آن ها بردارد- خواه از این بابت که روان ها هنوز آمادگی پذیرش نداشت یا چون می باید روزگاری بگذرد تا هنگام آن فرا رسد یا انگیزه هائی دیگر- پس با آن مهربانی که در خداوند یافته ایم برگزیدن هر کدام از این دو را از بایسته های او می شماریم تا- از آن رهگذر- بندگان را به شاهراه فرمانبری از خود نزدیک کند و از پرتگاه نافرمانی ها به دور دارد- زیرا برای همین بوده که آنان را آفریده و خواستار پرستندگی شان شده و آنچه را نمی دانسته اند به ایشان آموخته، و آدمیان را رها نکرده تا همچون چارپایان بخورند و بهره ببرند و با آرزوها سرگرم شوند بلکه ایشان را آفریده تا وی را بشناسند و بتوانند خشنودی را به دست آرند و این راه را، هم با برانگیختن پیک ها و فرو فرستادن نامه ها هموار ساخته و هم با دستورهای نهانی که پیای و پیوسته از آسمان می رسید. چون از یک سوی تا بازپسین هنگامی که گیتی بر سر پا است زندگی پیامبر دنباله ندارد و سرنوشت او این نیست که جاودانه پایدار بماند و از سوی دیگر هر کدام از آئین ها، روزگاری دراز باید بپایند- چنانچه

بازپسین آئین، هیچ‌گاه روزگارش سر نمی‌آید- این است که چون برانگیخته‌ای می‌میرد و آئین وی یکی ازدو ویژگی بالا- را دارد و در میان پیروان آن، کسانی اند که هنوز به رسائی خویش دست نیافته‌اند و پاره‌ای از دستورهای آن که گذارده شده به مردم نرسیده و هنگام پرداختن به پاره‌ای دیگر از آن‌ها هنوز فرامیامده و سرنوشت چنان خواسته است که پاره‌ای از آن‌ها نیز دیرتر زائیده شوند با این‌همه پس خردمندانه نیست که توده را به‌بازیچه رها کنند با آن که آن مهربانی که بر خداوند پاک بایسته است است همه مردم را یکسان در برمی‌گیرد پس او- که بزرگی اش ارجمند است- می‌باید کسی را برانگیزد

[صفحه ۲۶۹]

به با روشنگری خود، آئین را از رسائی بر خوردار گردانید و دروغ‌های راست نمای کسانی را که از کیش خدا برگشته‌اند آشکار کرده از میان بردارد و تاریکی نادانی را با فروغ دانش خود ناچیز نماید و با تیغ و سر نیزه خود- همچون زره و سپر- زخم‌های دشمنان کیش را پاسخ گو باشد و با دست و زبان خویش، کژی و کاستی را به راستی و استواری کشد.

و چون خداوندگار- که خوبی‌هایش بس شکوهمند است- با بندگان خود به دیده مهربانی می‌نگرد و بر خود بایسته شناخته که رگبارنیکوکاری را بر ایشان فرو فرستد و روی آنان را جز به سوی نیکی و رستگاری ندارد، پس می‌باید برای آنان کسی را برگزیند که برخاسته و این گرانبار سنگین را بر دوش کشد و در همه وظیفه‌ها نماینده پیشرو خود که پیک خدا بود باشد، و خدا باید او را از زبان آن پیامبر برانگیخته‌اش- با سخن و دستوری آشکار- بنماید و روانیست که راه را از راهبر تهی بگذارد و ایشان را به بازیچه رها کند، نمی‌بینی که پسر عمر- عبد الله- به پدرش گفت: مردم می‌گویند تو جانشینی برای خود بر نمی‌گزینی با اینکه اگر تو چوپان یا شترچرانی داشته باشی که او بیاید و آن چه را زیر دستش بوده رها کند می‌گوئی کوتاهی کرده و کار را به تباهی کشانده با اینکه سرپرستی برای مردم دشوارتر از سرپرستی شتر و گوسفند است، اگر خدای بزرگ و گرمی را به گونه‌ای دیدار کنی که در میان بندگان جانشینی برای خود نگذاشته باشی به او چه خواهی گفت؟

و هم عایشه به پسر عمر گفت: پسر کم، درود مرا به عمر برسان و به او بگو پیروان محمد را بی سرپرست مگذار، برای خود جانشینی در میان ایشان برگزین و آنان را به گونه شتران افسار سر خود رها مکن که به راستی من می‌ترسم آشوبی

[صفحه ۲۷۰]

روی دهد، زیرا اگر مردم را لگام گسیخته رها کنند بیم آن می‌رود که کارشان به آشفته‌گی انجامد.

و هم پسر عمر- عبد الله- به پدر گفت: چه شود کسی را به جانشینی خو برگزینی. گفت چه کس را؟ گفت خرد خود را به کوشش وادار تا بدانی زیرا تو پروردگار آنان نیستی، می‌بینی که اگر در پی سرپرست زمینت بفرستی آیا دوست نداری که کسی را به جای خود بنشانند تا هنگامی که بر سر زمین باز گردد؟ گفت آری گفت: می‌بینی که اگر به دنبال چوپانت بفرستی آیا دوست نمی‌داری مردی را به جای خود بگذارد تا برگردد؟

و این هم معاویه پسر ابو سفیان است که همین دستور خردمندانه و چون و چرا ناپذیر را در جانشینی بخشیدن به یزید دست آویز گردانیده و می‌گوید من می‌ترسم پیروان محمد را برای پس از خود همچون رمه‌ای، از میش‌های بی‌شان رها کنم.

کاش می‌دانستم این گونه روشنگری‌های خردمندانه را که همه در پذیرفتن آن همداستانند چگونه مردم درباره بزرگ‌ترین پیامبران و جانشینی او ندیده گرفتند و او را به چشم پوشی از آن‌ها متهم کردند؟ من نمی‌دانم.

روا نیست این کار را به انبوه توده - یا به کسانی واگذار کنند که به گره گشائی و پیوند زدن گسیخته ها پردازند زیرا خرد راستین می گوید امام و پژگانی هائی باید داشته باشد که پاره ای از آن ها از سرمایه های نهفته در روان واز منش هائی است که جز خدای آگاه بر نهانی ها آن را نمی داند همچون بر کناری از همه گناهان و پاکی جان و پاکیزگی روان که با یاری آن از هوس و

[صفحه ۲۷۱]

خواهش های ناروا دوری گزینند- و به همین گونه دانشی که با داشتن آن در زمینه هیچ یک از دستورها به گمراهی نیفتد و تا برسد به بسیاری از منش ها که استواری آن در ژرفای جان است و تنها گوشه هائی از آن در جهان برون آشکار می شود که با دشواری می توان با شماره کردن آنها پرده به آن پهنواری را به روشنی نگریست و پروردگار تو است که آنچه را در سینه ها نهفته اند و آنچه را آشکار می کنند می داند (سوره ۲۸ قصص- آیه ۶۹) و خداوند بهتر می داند که برانگیختگی خود را به کدام کس وا گذارد.

و توده ای که دانش او به نهانی ها راه ندارد نمی تواند کسی را که آراسته به آن منش ها باشد بشناسد و گزینش او در بیشتر جاها با لغزش همراه است زیرا می بینیم پیامبری همچون موسی- که بر پیامبر و ما خاندانش و بر او درود باد- آنگاه که از میان هزاران تن هفتاد مرد را گلچین کرد سرانجام چون به جای راز و نیاز با خدا رسید آنان " گفتند خداوند را آشکار به ما بنما " پس چه گمان می برید به این که مردم کوچه و بازار بیابند و کسی را بر گزینند و با آن که خود در چار دیوار ماده گرفتارند یکی را گلچین کنند؟ برگزیده ایشان هم جز یکی مانند ایشان نخواهد بود و در نیازمندی به کسی که او را در راه راست بدارد با ایشان برابر است و همه به دندان های شانه می مانند و هیچ دور نیست کسی را بر گزینند که خود به سرگردانی افتاده و به فرجام روی از کار بیچد یا بر سر این برنامه دچار آشوب گردند یا در پی کسی بدونند که گندم نمای جو فروش یا نادانی باشد که چون با فرمان ها رو در رو شود راه رهائی از دشواری ها را نیافته دست به تبهکاری های بزرگ بیالاید، بزهکاری ها کند و ندانسته به پرتگاه گناهان افتد یا بداند و پروا نداشته باشد که سخن یاوه بر زبان آرد یا با فریفتگی به داوری نشیند و این هنگام از همان جا که خواهند کارها را در راهی شایسته بیاندازند.

[صفحه ۲۷۲]

به تبهکاری دچار می شوند و ندانسته در پرتگاه می لغزند که نمونه ای را در آن جا که مردم دست فرمانبری به معاویه و یزید و جانشینان امویشان دادند می توان یافت.

پس آفریدگار مهربان که این سرنوشت را بر آفریگانش نمی پسندد نباید در این کار گزینشی برای کسی از مردم بگذارد چرا که آنان را نادان و ستمکار آفریده است، آیا آن که خود آفریننده است نمی داند؟ با آن که از نهفته ها و ریزه کاری ها آگاه است و پروردگار تو آنچه را خواهد می آفریند و بر می گزیند و گزینشی برای آنان در کارها نیست و هیچ مرد و زنی را نمی رسد که به آئین ما بگردد و چون خداوند در کاری داوری کرد و آن را گذراند در کار خویش به گزینش پردازد و آن که از فرمان خداوند و برانگیخته او سرپیچید به راستی آشکارا دچار گمراهی شده است (سوره- ۳۳- احزاب آیه ۳۶)

بزرگ ترین پیامبران نیز از نخستین روز که آئین خود را به گروه های تازیان پیشنهاد کرد این گوشه پرده را هم به همه نشان داد، چندان که چون تیره عامر پسر صعصعه را به سوی خدا خواند و سخن او به ایشان رسید گوینده ایشان از او پرسید اگر ما بر سر این

کار از تو پیروی کنیم و آنگاه خداوند تو را بر کسانی که با تو ناسازگاری می نمایند پیروز کرد آیا در دیده تو شایستگی آن را یافته ایم که پس از تو ما سرپرست کار باشیم؟ پاسخ داد راستی کار در دست خداست و آن را هر کجا خود بخواهد می نهد. چگونه مردم به سادگی می تواند در این کار گزینشی داشته باشند با آنکه

[صفحه ۲۷۳]

در پیرامون این کار، گرایش ها و لاف ها و خواسته ها و چشمداشت ها پراکنده است و تازه با دگرگونی نگرش ها وزد و خورد برداشت ها و باورها در ارزیابی سرمایه های روانی مردان و منش های برجسته، و با فراوانی دسته ها و گروه ها و تیره ها و توده هائی که با بد خوئی ناسازگاری می نمایند و آن هم با کشمکش هائی که میان آدم زادگان بیچاره- از نخستین روز پیدایش- پخش و پراکنده بوده و ریشه آن را در زمینه های وابسته به چند دستگی ها و گروه گروه و تیره تیره شدن ها باید جست. این گزینش از همان آغاز همراه بوده است با نگاه های پر از خشم، زخم و سیلی زدن به یکدیگر و بگو مگو و فریاد و دشمنی، تا گریبان جامه ها چاک خورد و نوش جای خود را به نیش داد و با این گزینش چه بسیار آبروها بر زمین ریخت، و آنچه را پاک می انگاریم به خواری افتاد، آئین های درست روی به تباهی نهاد و آن چه به روشنی از آن کسی بود از میان رفت، آنچه باید گیتی را به راهی شایسته اندازد تباہ شد، شالوده سازش در هم فرو ریخت و راه آشتی بسته گردید، خون هائی پاک زمین بیامیخت و پیکر اسلام راستین از هم گسیخت تا کسانی که شایستگی نداشتند چشم آزمندی به فرمانروائی دوختند، چه آن بازاری جامه فروش یا آن میانجی سوداگران که بند و بست های بازار او را سرگرم ساخته، یا فروشنده ای که عموزادگان خود را بر گردن مردم می نشاند یا گورکنی که پهنای و درازای خود را از هم باز نمی شناسد، یا آزاد شده ای ستمگر یا باده گساری مست یا آزمندی بی پروا و آشوب انگیز از همان کسان که بندگان خدا را بردگان خویش و دارائی خدا را بخششی برای خود گرفته و نامه خدا و کیش خدا را دست آویز تباهی و نیرنگ بازی شمردند.

[صفحه ۲۷۴]

جانشین پیامبر برترین آفریدگان است

بر شالوده آنچه با گستردگی روشن کردیم جانشین پیامبر بایستی در میان همه پیروانش برترین آفریدگان باشد زیرا اگر در روزگار او کسی در برتری همانند او بود یا از وی افزونی یافت ناگزیر با بر گماشتن او بی هیچ انگیزه کسی را برتر از دیگری انگاشته یا آن را که فروتر است برتر پنداشته ایم.

و تازه اگر یک امام چیزی از آن ویژگی را کم داشته باشد، پیش می آید که خود وی نیازمند همان زمینه ای بشود که دانش وی راه به آن ندارد یا بینش او از دریافتن آن در می ماند یا نیروی او از کشیدن آن ناتوان است و آن گاه بزرگترین رستاخیز و گرفتاری ها را باید نگریست که یا یکسره به دستورهای سر خود پناه می برند و به نگرش های تهی از روشنگری روی می کنند یا سخن کسانی را می پذیرند که آنان را در راه راست استوار می دارند، که اگر گونه نخست باشد کارها به سستی و سرگردانی و رو گردانی می انجامد و به گونه دوم نیز پایگاهشان از چشم مردم می افتد در امام باید نمونه پیامبر را جست که همیشه از او فرمان

برند- و ما هیچ برانگیخته ای نفرستادیم مگر آنکه با دستور خداوند فرمان او را ببرند- که فرمانبری از امام را در کنار فرمانبری از خدا و برانگیخته اش نهاده، همانجا که- خدای برتر از پندار- گفته: خدا را فرمان برید و برانگیخته را فرمان برید و کسانی را از میان شما که سرپرست کار هستند و این برای آن است

[صفحه ۲۷۵]

که بتواند آئین های خداوندی را در مرزهای خود بر پای دارد، و بیهودگی هارا از میان بزدايد و چه بسا نادانی او چنان زمینه را تهی و باز بگذارد که مردم در درستی کیشی که آنان را به خود می خواند دو دل شوند زیرا می بینند سرپرستی که دیگران را به پیروی از آن آواز می دهد نمی تواند از آن پاسداری کند و چون و چراهائی را که روی به آن دارد بزدايد. پس بر بنیاد آنچه گذشت باید منش های برتر را به رساترین گونه ای در خود گرد آرد و بر همگان از توده برتری یابد: " بگو آیا برابرند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند بگو آیا کور با بینا برابر است و آیا تاریکی با روشنائی یکسان است و آیا کسی که مردم را به سوی راستی راه می نماید برای پیشوائی سزاوارتر است یا آنکه تا او را راه ننمایند راه نمی یابد؟ شما را چه شده و چگونه داوری می کنید.

[صفحه ۲۷۶]

جانشینی پیامبر از دیدگاه دیگران

جانشینی پیامبر نزد توده سنیان

اشاره

آری جانشینی ای که این گروه گویند، همه آن چه را یاد کردیم نمی خواهد زیرا به پندار ایشان جانشین پیامبر هر کسی است که بر مردم چیرگی یافته دست دزد را ببرد و آدمکش را به کیفر برساند مرزها را پاسداری کند و آسایش همگان را نگاهدارد- و برنامه هائی از این دست- و اگر هم تبهکاری پیشه کرد نمی توان او را بر کنار ساخت چنانچه برای رفتار زشتی هم که آشکارا انجام دهد نباید خرده ای بر او گرفت، نادانی او را کثی و کاستی نشاید شمرد و لغزش هایش سزاوار کیفر نیست، نیازی به یافتن هیچ یک از منش های بزرگوارانه در او نداریم، در همه جا باید به او خشنودی داد و هیچ سرزنشی نییاد کرد.

فتار باقلانی

اشاره

باقلانی در " تمهید ص ۱۸۱ " می نویسد: یک بخش هم در منش های امامی که باید با او پیمان بست. اگر کسی بگوید: ما را آگاه کنید تا بدانیم امامی که نزد شما باید با او پیمان بست چه منش هائی دارد؟ می گوئیم: از ویژگی های او یکی آن است که بنیاد او باید از تیره قریش بوده و نیز به چنان پایگاهی از دانش برسد که بتواند در جرگه کسانی جای بگیرد که شایسته برای داوری

در میان مسلمانانند و بایستی هم در کار جنگاوری و سازمان دهی سپاهیان و نبردها بینا باشد، هم در پاسداری مرزها و پشتیبانی از گروه مسلمانان و نگهبانی توده و کینه جستن از بیدادگران و دادن داد ستمدیدگان و رسیدگی به مصالح مردم.

[صفحه ۲۷۷]

و باید از کسانی باشد که در روان گردانیدن کیفرها نرمی و سستی بر او چیره نشود و از گردن زدن و تازیانه کوفتن بی تاب نگردد. و باید در زمینه دانش و دیگر زمینه هائی که با نگرش به آن ها میان دو تن برتری می گذاریم از برجسته ترین توده به شمار آید مگر پیش انداختن آن که برتر است، با مانعی برخورد کند که آن هنگام برگماشتن کهتران روا خواهد بود و هرگز هم نیازی نیست که دامنش از همه گناهان پاک بوده نهانی ها را بداند یا در سوارکاری و دلیری از همه برتر باشد یا تنها از میان هاشمیان- و نه دیگر تیره های قریش- برخیزد.

در ص ۱۸۵ می نویسد: اگر گویند: آیا مردم به دانش امام و روشنگری گوشه ای از آن - که تنها ویژه او باشد- نیازی دارند؟ و نیز به اینکه او بیاید و آنچه را دانش ایشان در نمی یابد آشکار سازد؟ پاسخ می دهیم نه، زیرا او و آنان در آگاهی از آئین و در برابر فرمان آن یکسانند، اگر پرسند پس امام را برای چه می گمارید؟ می گوئیم برای همان چه پیشتر یاد کردیم از: سازمان دادن سپاهیان، پاسداری مرزها، باز داشتن بیدادگران، دادن داد ستمدیدگان، روان گردانیدن کیفرها، بخش کردن درآمدها میان مسلمان و وا داشتن آنان به دیدار از خانه خدا و به جنگ با دشمنان. این است خواست ماز بر گماشتن و روی کار آوردن او. و اگر یکی از گام های این راه را درست نرفن یا شیوه ها را از جای بگردانید، توده پشت سر وی هستند تا او را به شاهراه کشند و به آنچه بایسته او است وادار سازند.

در ص ۱۸۶ می نویسد: توده کسانی که خدا را با ویژگی هائی همچون آدمیان می شناسد و به حدیث ها پشتگرمند گویند امام از سمت خود بر کنار نمی شود هر چند تبهکاری و ستمگری کند- چه دارائی های مردم را با زور بر باید یا آسیبی به پیکر ایشان برساند یا جان بینگهان را بستاند و آنچه را از این و آن است تباه ساخته کیفرها را روان نگرداند. که به هیچ روی نباید بر او شورید

[صفحه ۲۷۸]

بلکه شایسته است او را اندرز گویند و بیم دهند و اگر دستوری ناسازبا فرمان خداوند داد به جا نیاورند. این برداشت را بر شالوده سخنانی بسیار و پی در پی استوار داشته اند که از پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی- و از یاران او رسیده که باید از امامان فرمانبرداری کرد هر چند بیداد گری نماید و دارائی ها را بر بایند و ویژه خود شناسند که به راستی پیامبر- درود بر وی- فرمود: بشنوید و فرمان برید هر چند در برابر برده ای دست و گوش بریده باشید- یا در برابر بنده ای حبشی- و پشت سر هر نیکوکار و تبهکار نماز بگزارید و گزارش کرده اند که گفت: فرمانبردار ایشان باش هر چند دارائی ات را بخورند و بر پشتت بکوبند، تا هنگامی که نماز را بر پا می دارند از آنان فرمان برید و به همین گونه گزارش های بسیاری در این زمینه رسیده که همه را در نگارش خود " اکفار المتاولین " یاد کرده ایم و گزارش های ناساز با آن رانیز همراه با نمایاندن لایه درونی آن ها به گونه ای آورده ایم که هر کس در آن بنگرد- با خواست خدا- از هر پاسخی بی نیاز خواهد بود.

در ص ۱۸۶ نیز می نویسد: اگر کسی با به دست آوردن برتری هائی چند به پایگاهی والاتر از امام دست یابد انگیزه نمی شود که امام را بر کنار کنیم هر چند که اگر در آغاز که خواهیم پیمان فرمانروائی او را بپذیریم کسی برتر از او باشد بایستی کهتران را و

گذاریم ولی با افزونی برتری‌ها که پس از آن در دیگری پدید آید پیش آمدی درکیش ما روی نمی‌دهد و خود به خود انگیزه بر کنار ساختنش نمی‌گردد و این‌مانند آن سخن است که از یاران هم آئین خویش آوردیم: اگر پس از آنکه پیمان فرمانروائی امام را پذیرفتیم تبهکار گردید این رویداد انگیزه بر کناری اش نیست هر چند که اگر در هنگام پیمان بستن به آن گونه بود پیمان به درستی بسته نمی‌شد و باید به سراغ کسی دیگر رفت.

حدیث سازی برای برده کردن مردم در برابر تبهکاران و بیدادگران

امینی گوید: و این هم نمونه‌ای از آن گزارش‌های بسیار که باقلانی سر بسته انگشت بر آن‌ها نهاده و همه می‌رساند که باید فرمانبردار امامان بود هر چند

[صفحه ۲۷۹]

بیدادگر باشند و همه دارائی‌ها را ویژه خود گردانیده دیگران را بهره ندهند و نیز این که اگر امام تبهکار شد بر کنار نمی‌شود.

۱- از زبان حذیفه پسر یمان آورده اند که: برانگیخته خدا را پرسیدم ما در دامن بدی‌ها می‌زیستیم تا خداوند، نیکوئی را فرو فرستاد و اکنون ما در پناه آنیم، آیا پس از این نیکویی باز هم بدی در کار هست؟ پاسخ داد آری پرسیدم آیا پس از آن بدی نیکوئی در کار است؟ گفت آری گفتم آیا پس از آن نیکوئی بدی در کار است؟ گفت آری گفتم چگونه می‌شود؟ گفت پس از من امامانی خواهند آمد که با راهبری من راه نمی‌یابند و بر شیوه من کار نمی‌کنند و به زودی مردانی در میان ایشان می‌ایستند که دل‌های آنان دل‌های اهریمنان است در پیکر آدمیان. گفتم ای برانگیخته خدا اگر آن روزگار را دیدم چه کنم؟ پاسخ داد: فرمانروا را فرمان می‌بری و سخن وی را آویزه گوش می‌گردانی و اگر دارائی‌ات را گرفت و پیکرت را در هم کوبید باز هم بشنو و فرمان بپر.

"صحیح مسلم" ج ۲ ص ۱۱۹ و "سنن بیهقی" ج ۸ ص ۱۵۷

۲- عوف پسر مالک اشجعی آورده است که از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- شنیدم می‌گفت: بهترین پیشوایان آنانند که دوستشان دارید و دوستان دارند، بر آنان درود فرستید و بر شما درود می‌فرستند و بدترین امامان شما آنانند که دشمنشان می‌دارید و دشمنان می‌دارند و شما را نفرین می‌کنند و آنان را نفرین می‌کنید گفت: گفتیم ای برانگیخته خدا اگر چنین روزی پیش آید کین توزانه از آنان جدا نشویم؟ پاسخ داد تا آنگاه که نماز را در میان شما بر پای می‌دارند نه. زنه‌ار هر کس فرمانروائی سرپرست وی گردید و دید که او فرمان خدا را زیر پا می‌نهد باید از انجام آن چه ناساز با فرمان خداست ناخرسند باشد ولی دست خود را از میان فرمانبرداران جدا نسازد

"صحیح مسلم" ج ۲ ص ۱۲۲ "سنن بیهقی" ج ۸ ص ۱۵۹

۳- سلمه پسر یزید جعفری از پیامبر درود و آفرین خدا بر وی- پرسید:

[صفحه ۲۸۰]

ای برانگیخته خدا اگر فرمانروایانی بر سر ما برخاستند که از ما بخواهند آنچه در برابر ایشان به گردن ما است انجام دهیم و آنچه در برابر ما به گردن ایشان است به جا نیارند، در آن هنگام می‌فرمائی چه کنیم؟ برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- روی از

او بگردانید، و چون دوباره پرسید، پاسخ داد: سخن شنو و فرمانبردار باشید که آنچه شما را دستور به انجام آن داده اند بر گردن شما است و آنچه ایشان را دستور به انجام آن داده اند بر گردن ایشان.

"صحیح مسلم" ج ۲ ص ۱۱۹ "سنن بیهقی" ج ۸ ص ۱۵۸

۴- از مقدم: به راستی برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- گفت: فرمانروایان خود را هر چه باشند فرمان ببرید پس اگر فرمان آنان به شما با سخن من به شما هماهنگ بود هم ایشان از آن راه به پاداش می رسند و هم شما با فرمانبرداری پاداش می یابید و اگر شما را دستور به کاری دادند که شما را به آن دستور نداده بودم گناهی به گردن خودشان است و دامن شما نمی آلود زیرا هنگامی که خدا را دیدار کنید گوئید پروردگار ما ستمی نیست؟ پس می گوید ستمی نیست پس می گوئید پروردگار ما برانگیختگانی به سوی ما گسیل داشتی و ما به دستور تو از ایشان فرمان بردیم و جانشینانی برای ایشان در میان ما برگزیدی و ما هم به دستور تو از آنان فرمان بردیم و فرمانروایانی را فرمانروای ما گردانیدی و ما فرمانبردار ایشان بودیم پیامبر گفت: خدا می گوید: راست گفتید گناه آن بر ایشان است و دامن شما پاک.

"سنن بیهقی" ج ۸ ص ۱۵۹

۵- از سويد پسر عقله آورده اند که گفت: عمر پسر خطاب- خدا از وی خوشنود باد- به من گفت: ای ابو امیه شاید تو پس از من بمانی پس امام را فرمان

[صفحه ۲۸۱]

بر هر چند برده ای حبشی باشد، اگر تو را بزند شکیبائی کن و اگر ترا کاری فرماید شکیبائی کن و اگر بهره تو را ببرد شکیبائی کن و اگر بر تو ستم ورزد شکیبائی کن و اگر تو را دستور به کاری داد که انجام آن از وابستگی تو به کیش خود می کاهد بگو می شنوم و فرمان من می برم و خونم را می دهم- و نه کیش خود را-

با دست آویز همین سخنان بوده که توده می گویند اگر امام تبهکاری نماید بر کنار نمی شود، نووی در روشنگری خود بر نگاشته مسلم که در کنار "ارشاد الساری = رهنمای راهروان" ج ۸ ص ۳۶ چاپ شده در زیر حدیث هائی که از "صحیح مسلم" یاد کردیم می نویسد: از این گزارش چنین باید دریافت: با کسانی که سرپرستی کارها را بر گردن دارند در سرپرستی شان به کشمکش پردازید و بر آنان خرده نگیرید مگر چنان کار بسیار زشتی را از آنان ببینید که می دانید به راستی با شالوده های اسلام ناسازگار است پس اگر چنین دیدید کارشان را ناپسند بشمارید و سخن درست را هر کجا بودید بر زبان آرید، ولی اینکه بر آنان بشورید و پیکار کنید- به برداشت همه مسلمانان- نارواست هر چند تبهکار و بیدادگر باشند و در این زمینه که سخن رانند حدیث ها یکی از پشت دیگری توان آورد و سنیان همداستانند که سلطان با تبهکاری بر کنار نمی شود- تا آن جا که می نویسد- اگر جانشین پیامبر به ناگهان دست به تباهی آلود برخی گویند باید او را بر کنار کرد مگر پای آشوب و جنگ در میان آید و توده های سنی از فقه دانان و حدیث خوانان و عقیدت شناسان گویند نباید او را کنار زد هر چند تبهکاری و بیدادگری نماید و هر چه را از آن مردم است تباه گرداند که با این شیوه نیز بر کنار نمی شود و نباید بر او شورید بلکه باید وی را اندرز و بیم دهند.

امینی گوید: پس عایشه و طلحه و زبیر و پیروان ایشان که پیمان شکستند و از کیش راستین به در شدند با چه دست آویزی بر سرور ما فرمانروای گروندگان

[صفحه ۲۸۲]

شوریدند؟ گرفتیم که او- دروهای خدا بر وی -کشندگان عثمان را پناه داده و آئین های کیفری را به انجام نرسانده بود -که این سخن به خدا پناه می بریم- ولی آنان چرا این حدیث هائی را به کار نبستند که- در دیده توده بیچاره- آئین نامه هائی روشن و نمایاننده کیش خدا است؟ من نمی دانم.

گفتار تفتازانی

تفتازانی در " شرح المقاصد = روشنگری خواسته ها " ج ۲ ص ۷۱ می نویسد: نیازی نیست به این که امام از میان هاشمیان برخیزد یا دامن وی از همه گناهان پیراسته بوده از زیر دستانش برتر باشد.

و در ص ۲۷۲ می نویسد: اگر امام بمیرد و کسی که ویژگی های امامت را دارد بر سر کار بیاید روا است هر چند پیشتر او را به جانشینی نگمارده و مردم نیز دست فرمانبری به وی نداده باشند و او با زور بر مردم چیره شود که باز هم باید او را جانشین پیامبر بشناسند که با روشن ترین برداشت ها اگر هم تبهکار یا نادان بود باز دستور همین است مگر این هر جا فرمانی ناروا داد انجام نمی دهیم ولی در جائی که دستور امام با داوری آئین ناسازگار نبود بایستی فرمان او را پذیرفت چه دادگر باشد چه ستم پیشه.

گفتار قاضی ایجی

در " مواقف = ایستگاه ها " می نویسد: توده بر آنند که شایستگان به امامت برای برخاستن به کارهای کیش ما- در زمینه شالوده های آن و هم در آنچه وابسته به شاخه های آن است- باید اندیشه خود را به کار کشند و آنچه را بر ایشان بایسته است دریابند، خود دارای برداشت باشند تا به کارهای کشور پردازند، دلاور باشند تا بر نیروی خود از مرزها پاسداری کنند و برخی گفته اند نیازی به این ویژگی هانیست زیرا یافت نمی شود پس بایسته شمردن آن ها بیهوده

[صفحه ۲۸۳]

و چنان است که کسی را به کاری که نمی تواند انجام دهد وا دارند و این برنامه، تباهی هائی پدید می آرد که با بر گماشتن کسی که دارای آن ویژگی ها نباشد می توان آن را چاره کرد.

آری باید دادگر باشد تا ستم نکند، با خرد باشد تا دست آزدن او به کارها ناشایسته ننماید، بالغ باشد زیرا خرد کودکان از رسائی برخوردار نیست، مرد باشد زیرا بهره زنان از کیش و خرد کاستی دارد، آزاد باشد تا پرداختن به کارهای خداوند او را باز ندارند و در دیده مردم خوار ننماید تا از فرمان او سر بیچند. پس در اینکه باید ویژگی های بالا را داشته باشد کسی ناسازگار ننموده است.

و این جا ویژگی هائی هم هست که نیازمندی به آن جای گفتگو دارد یکی این که از تیره قریش باشد دوم آنکه از خاندان هاشم باشد- و این را شیعه می گویند- سوم این که پاسخ هر پرسشی را در زمینه کیش ما بداند- و این رادوازه امامی ها می گویند. چهارم آنکه بر دست او کاری آشکار شود که دیگران از انجام آن درمانده و درستی دعوی وی در امامت و دور بودن از همه گناهان دانسته گردد- که این را هم تند روان می گویند،- و برای آن که روشن شود سخن در نیازمندی به این سه ویژگی بیهوده است، ایشان را به ابو بکر راه می نمائیم جانشین پیامبر بود ولی نیازی به هیچ یک از آن سه نداشت.

پنجم آن که هیچ گناهی از او سر نزده باشد و این را اسماعیلیان و دوازه امامیان گفته اند و برای آن که روشن شود برداشتشان بیهوده است، می نویسیم: همه گویند ابوبکر نیازی به آن نداشته که در همه زندگی گناهی از وی سر نزده باشد

[صفحه ۲۸۴]

گفتار ابو التاء

در "مطالع الانظار = رخ نماگاه برداشت ها" ص ۴۷۰ می نویسد: ۹ منش است که امامان نیازمند آیند: یکی این که در زمینه های وابسته به شالوده های کیش ما- و شاخه های آن -اندیشه را به تلاش واداشته و آن چه را شایسته است خود دریابند. دیگر آن که خود دارای برداشت هائی باشند که برای کارها چاره بجویند و رویدادها را به گردش در آرند خواه آن چه را به جنگ و آشتی بستگی دارد یا به دیگر کارهای سیاسی. سوم این که دلاور و پر دل باشند که از برخاستن به پیکار نهراستند و از برپا داشتن آئین های کیفری در نمانند و بی باکانه نیز مردم را به کام نابودی نیفکنند. گروهی نیز در این که امام باید سه منش بالا را داشته باشد آسان گیری نموده و گویند اگر هم خودش آراسته به آن ها نبود کسی دیگر را که با آن ویژگی ها است به نمایندگی خود بر می گیرند.

چهارم اینکه امام دادگر باشد زیرا جان و دارائی و زن مردم زیر دست او است و اگر ستمگار بود از دست درازی او آسوده دلی نمی توانیم زیست. تا پایان

پنجم خرد، ششم بلوغ، هفتم مرد بودن، هشتم آزاد بودن، نهم از تیره قریش بودن. و برخلاف آنچه اسماعیلیان و دوازده امامیان گفته اند، نیازی به آن نیست که هرگز گرد گناه نگردیده باشد و برای روشننگری در این باره نیز امامت ابوبکر را شالوده پاسخ خود می گردانیم که همه توده بر آیند نیازی به بر کنار بودن از همه گناهان نداشته و البته نمی گویم که او خود از هر لغزشی دوری نمی گزیده است.

پیمان امامت چگونه بسته می شود

اشاره

قاضی عضد ایجی در "مواقف" می نویسد: خواست سوم درباره این که پیمان

[صفحه ۲۸۵]

امامت با چه چیز استوار می شود، استواری آن یا بر بنیاد دستور و سخن آشکاری است که از پیامبر یا از امام پیشین برسد که در این برداشت همه همداستانند و نیز اگر کسانی از مردم که کارشان گره گشائی و پیوند زدن گسیخته ها است دست فرمانبری به کسی دهند پذیرفتنی نماید هر چند شیعه سر ناسازگاری دارند و ما را می رسد که در برابر ایشان امامت بوبکر- خدا از وی خشنود باد- را شالوده روشننگری سازیم که با همین گونه دست فرمانبری دادن استواری یافته است.

وهم نوشته: چون آشکار شد که با گزینش و دست فرمانبری دادن می توان امام را بر گماشت پس بدان که این دو کار نیازمند آن نیست که همه همداستان گردند، زیرا نه خرد و نه دستورهای آئین ما چنین چیزی را بایسته نمی شمارد بلکه یک یا دو تن از کسانی که کارشان گره گشائی و پیوند زدن گسیخته ها است برای این برنامه بسنده اند زیرا می دانیم یاران پیامبر- با آن سر سختی که در کیش خود داشتند- همین اندازه را بسنده می شمردند چنانچه پیمان فرمانروائی بوبکر را عمر بست و پیمان فرمانروائی عثمان

را عبد الرحمن پسر عوف و نیازی به این ندیدند که همگنایی که در مدینه اند انجمن کنند- چه رسد به اینکه همه مسلمانان همدستان گردند و کسی هم این را برایشان ناپسند نیانگاشت و تاکنون نیز همیشه دفتر روزگار به همین گونه ورق خورده است. برخی از یاران همکیش ما گفته اند: این پیمان باید در برابر گواه راستگو بسته شود تا کسانی نتوانند با این لاف و پندارناسازگاری نمایند که پیش از آن که شما آشکارا با یکی پیمان امامت بندید ما پنهانی با یکی پیمان بسته بودیم البته این هم زمینه ای است که باید اندیشه را در آن به تلاش واداشت تا به کجا برسد.

[صفحه ۲۸۶]

اگر چنان پیش آمد که با بیش از یک تن دست فرمانبری دادند جستجو می کنند که کدام یک جلو تر بوده و همان را روا می شناسند و اگر دیگری در نپذیرفتن پافشاری کند از گردنکشان است و روا نیست در دو گوشه از زمین که خیلی از هم دور نیافتاده اند با دو امام پیمان بندند ولی اگر سرزمین پهناوری باشد که یک تن نتواند گردش کارهای آن را به گردن گیرد آنگاه باید اندیشه را به کار انداخت تا بینم می شود دو امام داشته باشیم یا نه. آن چه در "مواقف" بود پایان یافت و روشنگران آن- سید شریف جرجانی، ملا حسن چلبی، شیخ مسعود شیروانی- نیز همین سخنان را بر زبان خامه آورده اند بنگرید به نگاشته های روشنگرانه شان در پیرامون "مواقف" ج ۳ ص ۲۶۵ تا ۲۶۷.

گفتار ماوردی

ماوردی در "الاحکام السلطانیه = فرمان های شاهی" ص ۴ می نویسد: دانشمندان در این که با همداستانی چند تن می توان پیمان امامت را استوار ساخت راه هائی جدا از هم رفته اند گروهی گفته اند: استواری آن تنها در هنگامی است که توده کسانی که در هر شهر به کار گره گشائی و پیوند زدن گسیخته ها می پردازند انجمن کنند تا آن که را بر می گیرند همگان به او خشنودی دهند و در فرمانبری از امامت او همداستان باشند. در پاسخ به این برداشت نادرست ما جانشینی بوبکر- خدا از وی خشنود باد- را پیش می کشیم که پیرامونیان دست فرمانبرداری به او داده و او را برگزیدند و هیچ هم چشم به راه ننشستند تا آنان که نیستند سر برسند. گروهی دیگر گفته اند: کمترین شماره ای که برای بستن پیمان امامت نیازمند آنانیم پنج تن اند که بر استوار ساختن آن گرد آیند یا یکی شان با خشنودی چار تن دیگر این کار را به انجام برساند، زیرا بنیاد این نگرش دو چیز

[صفحه ۲۸۷]

است یکی آن که دست فرمانبری گرفتن به سود بوبکر- خدا از وی خشنود باد- با یاری پنج تن بایسته شناخته شد که گرد او انجمن کردند و سپس نیز مردم به دنبال آنان راه افتادند: پسر خطاب، بو عبیده پسر جراح اسید پسر حضیر، بشیر پسر سعد، سالم برده بو حدیفه- که خدا از آنان خشنود باد- دیگر آن که عمر- خدا از وی خشنود باد- شورائی از شش تن بنیاد نهاد تا یکی شان- با خشنودی ۵ تن دیگر- به جانشین او نشیند (این برداشت از بیشتر فقه دانان و عقیدت شناسان بصری است) دیگران از دانشوران کوفه گویند: این پیمان با دست سه تن بسته می شود که یکی شان باخرسندی دو تن دیگر به سرپرستی رسد و همچون دادرش باشد در کنار دو گواه چنانکه پیمان زناشوئی با یاری سرپرست دختر و دو گواه انجام می گیرد. گروهی دیگر گفته اند: این پیمان با دست یک تن هم بسته می شود زیرا عباس به علی- خدا از آن دو خشنود باد- گفت: "دست

را دراز کن که دست فرمانبرداری به تو دهم و مردم بگویند عمومی برانگیخته خدا دست فرمانبری به پسر عمومی او داد تا دیگر دو تن هم بر سر این کار، راهی جدا از تو در پیش نگیرند." و هم از این روی که پیمان بستن گونه ای داوری است و داوری یک تن پذیرفته و راست. پایان.

کفتار جویی

جویی - پیشوای مکه و مدینه - که در سال ۴۷۸ در گذشته در "الارشاد = راهبری" ص ۴۲۴ می نویسد: یک بخش هم در گزینش جانشین پیامبر و چگونگی آن و در یاد آوری آنچه در بستن پیمان امامت نیازمند آنیم. بدانید که در بستن پیمان امامت نیازی به همداستانی مردم نیست و اگر چه توده انجمن نکنند پیمان امامت بسته می شود، نشانه اش این که چون پیمان

[صفحه ۲۸۸]

امامت به سود بوبکر بسته شد، وی بشتافت تا فرمان های مسلمانان را بگذارند و درنگ هم نکرد تا گزارش ها پراکنده شود و به کسانی از یاران پیامبر - که در دور دست ها بسر می بردند - برسد و هیچ کس هم این کار را بر او ناپسند نشمرد و نگفت که اکنون باید درنگ کنی، پس چون - در بستن پیمان امامت - نیازی به همداستانی نداشتیم شماره ای ویژه و اندازه ای یاد شده از کسان را نیز بایسته آن نمی انگاریم و داوری درست آن است که پیمان امامت با دست یک تن از کسانی که به کار گره گشائی و پیوند زدن گسیخته ها بر می خیزند بسته می شود.

دیگر آن که: برخی از یاران همکیش ما گفته اند "بستن پیمان باید در برابر گواهان باشد زیرا اگر نیازی به این شیوه نبینیم تواند بود که کسی از لاف زنان بیاید و بگوید پیش از آن که شما این پیمان راستین و روشن و آشکار را ببندید ما پیمانی در نهان بسته بودیم و پایگاه امامت کمتر از زناشوئی نیست، که پیمان آن را آشکارا باید بست" البته این نگرش را هم صد در صد نمی توان باور داشت زیرا گواهی از خرد ندارد وزیر بنیاد استواری هم در گزارش های رسیده از پیامبر و یارانش بر آن نمی توان یافت، پس در جرگه دیگر پرسش هائی جای می گیرد که برای پاسخ به آن باید اندیشه را به تلاش واداشت تا چگونه داوری کند. پایان

ابن عربی - پیشوای مالکیان - در نگاشته ای که برای روشنگری "صحیح ترمذی به خامه آورده می گوید: ج ۱۳ ص ۲۲۹ برای آنکه به سود امام پیمان بندیم و دست فرمانبرداری بگیریم نیازی به آن نیست که همه مردم باشند بلکه دو یا یک تن برای این کار بسنده اند - و البته با ناسازگاری هائی که برخی در این زمینه نموده اند و روشن است.

کفتار قرطبی

قرطبی در "تفسیر" خود - ج ۱ ص ۲۳۰ می نویسد: اگر یک تن از کسانی که به کار گره گشائی و پیوند زدن گسیخته ها می پردازند پیمان امامت را ببندد،

[صفحه ۲۸۹]

کار استوار می گردد دیگران نیز باید از او پیروی کنند و این با برداشت برخی از مردم نمی سازد که گویند "پیمان امامت تنها

هنگامی بسته می شود که گروهی از کسانی که به کار گره گشائی و پیوند زدن گسیخته هامی پردازند دست به هم دهند، " برای استوار ساختن برداشت خود کار عمر- خدا از وی خشنود باد- را شالوده پاسخ می آوریم که بک تنه برای بوبکر پیمان بست فرمانبری به او داد و کسی از یاران پیامبر هم این کار را ناپسند نیانگاشت و تازه این هم پیمانی است و باید همچون دیگر پیمان ها برای بستن آن نیاز به شماره ویژه ای از مردم نباشد، پیشوای ما ابو المعالی گفته: کسی که تنها با دست دادن یک تن نیز پیمان امامت به سود وی بسته شود کارش استواری یافته و روا نیست که از کار بر کنار گردد- مکر در کار آئین به نوگرایی ناروا پردازد و دگرگونی پدید آرد- گفت: و در این برداشت همه همداستانند. پایان

امینی گوید: بر بنیاد این سخنان پس چه بگوئیم درباره عبد الله- پسر عمر- و اسامه پسر زید و سعد پسر ابو وقاص و ابو موسی اشعری و ابو مسعود انصاری و حسان پسر ثابت و مغیره پسر شعبه و محمد پسر مسلمة و برخی دیگر از کسانی که از سوی عثمان کارگزار صدقات و سمت هائی به جز آن بودند و با آنکه توده مسلمانان دست فرمانی به سرور مافرانروای گروندگان دادند آنان روی از او بگردانیدند. چگونه دامن آنان را پاک نمائیم و چه بهانه ای به سود آنان بیاوریم که از همراهی با او در جنگ هایش خودداری کردند و میان یاران پیامبر به این گونه شناخته گردیده و چون او دست فرمانبری دادن به علی سر باز زده و گوشه ای

[صفحه ۲۹۰]

گرفتند گوشه گیران (- معتزله) نامیده شدند.

برداشت عمر از جانشینی پیامبر و سخنان او در این زمینه

از زبان عبد الرحمن پسر ابزی آورده اند که گفت: عمر گفت تا هنگامی که کسی از جنگاوران نبردگاه بدر زنده باشد این کار در میان آنان می چرخد و سپس تا آنگاه که کسی از جنگاوران نبردگاه احد بر جای باشد در میان آنان و به همین گونه در میان... و در میان... و برای هیچ کدام از آزاد شدگان و فرزندان ایشان و برای کسانی که پس از گشوده شدن مکه اسلام آورده اند بهره ای از این کار نیست " طبقات ابن سعد " ج ۳ ص ۲۴۸ و در سخنی از او که ابن حجر در " اصابه " یاد کرده- ج ۲ ص ۳۰۵: این کار در خور آزاد شدگان و فرزندان آزادگان شدگان نیست.

و گفت: اگر یکی از این دو مرد را می یافتم این کار را به او باز گذارده و پشتگرم می شدم: سالم برده بو حذیفه و بو عبیده جراح و اگر سالم بود برگزیدن جانشین را به شوری باز نمی گذاشتم. و چون او را زخم زدند گفت: اگر آن مرد را که پیش سرش کم مواست -علی را می گوید- سرپرست خویش گردانند، آنان را به راه راست کشد، پس پسر عمر به او گفت چه انگیزه ای تو را از این باز می دارد که خود، علی را نامزد پیشوائی بشناسانی؟ گفت خوش ندارم که هم در زندگی بار این برنامه را بر دوش کشم و هم پس از مرگ.

[صفحه ۲۹۱]

"الانساب = نژادها" از بلاذری ج ۵ ص ۱۶ "استیعاب" از ابو عمر ج ۲ ص ۴۱۹

و هم گفت که اگر عثمان را سرپرست کار گردانم البته دودمان ابو معیط (=امویان) را بر گردن مردم سوار می کند و به خدا سوگند که اگر چنین کنم چنان کند و اگر چنان کند به سوی او رهسپار شوند تا سر از تنش جدا کنند. گفتند علی چه؟ گفت

مردی گوشه گیر و ترسو است گفتند طلحه؟ گفت او مردی خودپسند است و خویش را بزرگ می شمارد گفتند زیر چه؟ گفت این جا نیست گفتند سعد گفت او در پی اسب و کمان است گفتند عبد الرحمن پسر عوف گفت او خیلی تنگ چشم است و این کار تنها بر کسی می برآزد که بی ریخت و پاش فراوان ببخشد و بی آنکه بر دیگران سخت بگیرد از ریخت و پاش خود داری کند.

این گزارش را قاضی بو یوسف انصاری که به سال ۱۸۲ در گذشته در نگاشته خود "الاثر = بر جای مانده ها" از زبان استادش بو حنیفه - پیشوای حنفیان - آورده است.

این گفته ها و آن چه به دنبال آن بیاید زنجیره ای از گرفتاری های تن فرسا است که با برداشت های درست و منطقی نمی سازد ولی ما بزرگوارنه از سر آن می گذریم.

[صفحه ۲۹۲]

از زبان پسر عباس آورده اند که عمر گفت: نمی دانم با پیروان محمد چه کنم؟ و این پیش از آن بود که وی را زخم بزنند - گفتم اندوه چه را می خوری با این که کسی رامی یابی که در میان آنان جانشین خویش گردانی؟ گفت آیا دوستان - علی - رامی گوئی؟ گفتم آری او شایستگی دارد هم برای خویشاوندی اش با پیک خداوند - درود و آفرین خدا بر وی - و هم از این روی که داماد وی است و چه پیشینه ها دارد و چه آزمایش های تن فرسا پس داده عمر گفت: خوی مزه پرانی و بیهوده پردازی اش را نمی پسندم گفتم با طلحه چگونه ای؟ گفت: گردن کش و خودخواه است گفتم عبد الرحمن پسر عوف؟ گفت مردی شایسته است و با ناتوانی هائی، گفتم پس سعد گفت او پنجه شیر دارد و در پی کارزار است اگر کار دهکده ای بر دوش او بار شود در می ماند گفتم پس زیر گفت بسیار آزمند و تنگ چشم است، در هنگام خشنودی خوی گروندگان به کیش ما را دارد و به گاه خشمناکی به بد کیشان می ماند و تنها کسی شایستگی این کار را دارد که نیرومند باشد ولی درشتی نکند، نرم باشد ولی ناتوانی ننماید، بخشنده باشد ولی از رخت و پاش بیهوده پرهیزد، گفتم با عثمان چگونه ای؟ گفت اگر او به سرپرستی رسد خاندان ابو معیط (= امویان) را بر گردن مردم می نشاند و اگر چنین کند او را خواهند کشت.

این گزارش را بلاذری در "الانساب" ج ۵ ص ۱۶ آورده و در گزارشی همانند آن که در ص ۱۷ یاد کرده می نویسد که از عمر در باره طلحه پرسیدند پاسخ داد بینی اش در آسمان است و نشیمنگاهش در آب!

نگاهی به جانشینی پیامبر از دیدگاه این گروه

امینی گوید: این است آن چه این گروه از جانشینی پیامبر اسلام و امامت همگان دریافته و بر دیگران می خوانند، که چنانچه می بینی نزد ایشان هیچ نیست مگر فرمانروائی بر همگان برای سازمان دادن سپاهیان و جلوگیری از رخنه دشمن در مرزها و بازداشتن بیدادگر و دادن داد ستمدیده و بر پاداشتن آئین های

[صفحه ۲۹۳]

کیفری و بخش کردن درآمدها میان مسلمانان و وا داشتن آنان به دیدار از خانه خدا و به پیکار با دشمن و این ها نیز نیازمند آن نیست که بیش از زیر دستانش دانشی در او آشکار باشد بلکه او و توده در آگاهی به آئین ها برابرند و همان اندازه دانش برای او

بسنده است که برای یک دادرس - که اینک دادرسان در برابر تواند و از سرمایه دانش ایشان نیک آگاهی و می توانی باریک بینانه از نزدیک در آن بنگری - و اگر هم امام تبهکاری و بیدادگری نماید و به ستم و پلیدی گراید بر کنار نمی شود و توده باید در همه هنگام فرمان وی را ببرند چه نیکوکار باشد چه تبهکار و هیچکس را نرساند که با او ناسازگاری پیشه کند و در روی او به شورش برخاسته بر سر کارش با او به کشمکش پردازد.

بر بنیاد همین باورها کسانی که - بر آئین گزینش - به جای پیامبر می نشستند در داوری و در دستورهایشان از فرمان آئین نامه پیامبر و نامه خدا دوری می گزیدند و هیچ کس هم نبود تا جلوگیری کند و هرگز کسی یافت نشد که فرمان به کار شایسته دهد و از کردار ناپسند باز دارد، زیرا از آن چه دست سیاست بافته و پوزه بند مردم گردانیده بود می ترسیدند، همچون حدیث عرفجه که زنجیره میانجی های آن تهی از کاستی و افتادگی هم نیست: به زودی رویدادهائی چنین و چنان پیش می آید، پس هر کس خواست کار توده را که همداستانند به پراکنندگی کشد با شمشیر بزنیدش - هر که خواهد باشد -

و حدیث عبد الله - که زنجیره اش با همان ویژگی است...: پس از من روزگاری ناخوش و پیش آمدهائی خواهد بود که ناپسند می دارید گفتند ای پیک خدا اگر کسی از ما در آن هنگام زنده باشد می فرمائی چه کند؟ گفت آنچه را بر گردن شما بایسته است انجام دهید و از خدا بخواهید که آنچه سود شما در آن است خود برساند

"صحیح مسلم" ج ۲ ص ۱۱۸

[صفحه ۲۹۴]

و بر همین بنیاد بود که معاویه پسر ابوسفیان توانست در کوفه بنشیند و دست فرمانبری بگیرد و مردم در بیزاری جستن از علی پسر ابو طالب دست فرمانبری به او دهند "البیان و التبین" ج ۲ ص ۸۵

و بر این بنیاد بود که عبد الله پسر عمر، دست فرمانروائی دادن بر یزید باده گسار را می پذیرفت، نافع گفت چون مردم مدینه یزید پسر معاویه را از کار بر کنار شناختند، پسر عمر خانواده و خویشان و دوستان خود را - و به گزارش سلیمان خانواده و خویشان و فرزندان را - گرد آورد و گفت من از پیک خداوند - درود و آفرین خدا بر وی - شنیدم می گفت: در روز رستاخیز برای پیمان شکن درفشی بر افراشته می دارند. و زهرانی می افزاید که وی گفت: ما بر پیمان خدا و پیک او دست فرمانبری به این مرد داده ایم هیچ پیمان شکنی را بزرگ تر از این نمی شمارم که بر پیمان خدا و پیک او دست فرمانبری به مردی دهی و سپس با او در پیکار شوی و هر کس از شما را بیایم که او را کار بر کنار شناخته و دست فرمانبری به دیگری دهد میان من و او داوری خواهد رفت.

و در گزارشی نیز آمده که عبد الله پسر عمر چون دید مردم مدینه با عبد الله پسر زبیر - خدا از آن دو خشنود باد - رو به شورش می شتابند و یزید پسر معاویه را از کار بر کنار شناخته اند خانواده خویش را گرد آورد و گفت: ما بر پیمان خدا و پیک او دست فرمانبری به این مرد داده ایم و من از بر انگیزخته خدا درود و آفرین خدا بر وی شنیدم می گفت: البته در روز رستاخیز برای پیمان شکن درفشی بر افراشته می دارند و گویند: این است آن چه فلان کس پشت سر نهاده - و به راستی - پس از روی گرداندن از یگانه پرستی - از بالا ترین نمونه های پیمان شکنی این است که مردی با کسی بر پیمان خدا و پیک او دست فرمانبری دهد سپس پیمان را بشکند. هیچ یک از شما یزید را از فرمانروائی بر کنار نشاند و هیچ یک از شما در این کار پا نهد و گر نه میان من و او شمشیر بر پا خواهد شد.

[صفحه ۲۹۵]

و بر همین بنیاد از زبان حمید پسر عبد الرحمن آورده اند که گفت هنگامی که پسر معاویه- یزید- جانشین او شناخته شد بر یسیر انصاری- از یاران پیامبر- در آمدم و او گفت: می گویند یزید بهترین پیروان محمد- درود و آفرین خدا بر وی- نیست من نیز همین را می گویم ولی اگر خداوند کار پیروان محمد- درود و آفرین خدا بر وی- را به همداستانی کشد بهتر از آن است که به پراکندگی بیانجامد پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی- گفت در میان توده جز نیکوئی نخواهی یافت.

و بر این بنیاد بود که عایشه به سخن پرداخت که اسود پسر یزید گفت: عایشه را گفتم آیا به شکفت نمی آئی که مردی از آزاد شدگان بر سر جانشینی محمد با یاران او به کشمکش برخیزد؟ گفت چه جای شکفتی است؟ این نیروی شاهی از خداوند است که نیکوکار و تباهی پیشه را از آن بهره مند می نماید و فرعون چهار صد سال بر مردم مصر پادشاهی کرد

و بر این بنیاد است که سخن مروان پسر حکم انگیزه یابی می شود، گفت "هیچ کس نبود که بیش از علی، از عثمان پشتیبانی کند" گفتندش پس چرا بر سر منبرها او را دشنام می دهید؟ پاسخ داد چون کار ماجر با این برنامه استوار نمی گردد.

و بر همین بنیاد است که کشته شده عبد الرحمن پسر خالد، به دست معاویه- در هنگامی که خواست از مردم دست فرمانبری برای یزید بگیرد- روا می نماید. که در میان شامیان به سخنرانی پرداخت و گفت ای مردم شام من سالخورده شده ام و مرگم نزدیک است و چنان خواستم که با مردی پیمان فرمانبری بندید تا کار شما را سامان بخشد من نیز تنها مردی از شما هستم و نه بیشتر، پس برداشت هاتان

[صفحه ۲۹۶]

را بنگرید چیست، آنان فراهم آمدند و گفتند ما به عبد الرحمن پسر خالد خرسندی می دهیم این سخن بر معاویه گران آمد ولی آن را در دل بنهفت و سپس چون عبد الرحمن بیمار شد پزشکی یهودی را که نزد خود داشت و توانست به سراغ او رود بفرمود تا نوشابه ای به خورد او دهد و بکشدش، او برفت و چنان کرد تا شکمش بدرید و بمرد و سپس برادرش مهاجر با برده خود پنهانی به دمشق آمد و در راه آن جهود بنشستند تا چون شبانه از نزد معاویه بیرون شد بر او تاختن برد و گروهی که با وی بودند بگریختند و مهاجر او را بکشت.

این داستان را ابو عمر در "الاستیعاب" ص ۴۰۸ از جلد دوم یاد کرده و آنگاه می نگارد: این سرگذشت او در میان زندگی نامه نویسان و دانشمندان گزارش ها و بر جا مانده ها آوازه ای بلند دارد که فشرده آن را آوردیم، عمر پسر شبه در "اخبار المدینه" و دیگران آن را یاد کرده اند پایان.

ابن اثیر نیز در "اسد الغابه" ج ۳ ص ۲۸۹ آن را نگاشته است.

و بر همین بنیاد، دست آویز شمر پسر ذوالجوشن- کشنده پیشوای ما دختر زاده پیامبر- رسا می گردد که ابو اسحاق گزارش کرده و گفته: شمر پسر ذوالجوشن با ما نماز می گزارد و سپس میگفت: خداوند به راستی تو ارجمند هستی و ارجمندی را دوست می داری و می دانی که من بر اوستی ارجمندم پس مرا بیامرز گفتم چگونه خداوند تو را می آمرزد با اینکه در کشتن فرزند برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- همکاری داشتی؟ وای بر تو پس چه کنیم؟ این فرمانروایان ما، دستور کاری را به ما دادند و ما هم سر نپیچیدیم و اگر با ایشان ناسازگاری می نمودیم از این الاغ های تیره بخت نیز بدتر بودیم.

[صفحه ۲۹۷]

و در سخنی دیگر از او: بار خدایا مرا بیامرز که البته من بزرگوaram و از فرومایگان زائیده نشده ام. گفتندش تو بد اندیش و بد برداشت هستی شتابزده دست به کشتی دختر زاده برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بروی- می آلائی و آنگاه خدا را به گونه می خوانی؟ گفت دور شو از من که اگر ما چنان بودیم که تو و یارانت می خواهید به راستی از الاغ های دره هابتر بودیم.

و بر این بنیاد بود که بر بوبکر طائی و همراهانش رفت آنچه رفت، سلیمان پسر ربوه گفت من با ده تن از بزرگان- که بوبکر پسر احمد پسر سعید طائی از ایشان بود- در مسجد جامع دمشق گرد آمدم و برتری های علی پسر ابو طالب- خدا از وی خشنود باد- را بر خواندیم، ناگهان نزدیک به صد کس بر سر ما ریختند و کشان کشان با کتک ما را به نزد فرماندار بردند ابوبکر طائی به ایشان گفت: ای سروان گوش به سخن ما فرا دهید ما امروز برتری های علی را بر خواندیم و فردا برتری های فرمانروای گروندگان معاویه- خدا از وی خشنود باد- را می خوانیم و اینک سروده هائی چند آماده دارم، می خواهید بشنوید؟ گفتند بخوان، او بی آن که در مغزش زمینه چینی کند گفت:

"دوستی علی، همه با کتک خوردن همراه است

دل از هراس آن می لرزد

شیوه من مهر ورزی با پیشوای راهنما

-یزید- است و کیشم دشمنی با خاندان پیامبر

و هر کس جز این بگوید مردی است

که نه مغز دارد و نه خرد

مردم چنانند که هر که با خواسته هاشان هماهنگ باشد

تندرست می ماند و گرنه داوری درباره او با یغمای هستی اش همراه خواهد بود "

گفتند: پس ما را رها کردند

"تمام المتون = رسائی زمینه ها " از صفدی ص ۱۸۸

[صفحه ۲۹۸]

و بر همین بنیاد آبروی تبار خداوندی را ریختند و آنچه را دودمان راهنمائی پیامبر، پاک می انگاشتند تباه کردند، خون های پاکان و نیکان را که از خاندان پاک پیامبر پیروی می کردند با خاک آمیختند و برنامه دشنام گوئی بر فراز منبرها را در همه جا پخش و پراکنده گردانیدند آنهم به سروان این خاندان و جان پاک ترین پیامبران که زبان خداوند، پاکی او را آشکار نموده است. و امویانی که لاف جانشینی پیامبر می زدند آن را در همه گوشه و کنارها از جهان اسلام شیوه ای شایسته پیروی گرفتند تا آن جا که معاویه، سعد پسر ابو وقاص را نکوهش کرد که چرا از دشنام دادن به پدر دو فرزند زاده پیامبر و سرور ما فرمانروای گروندگان خودداری می کند و تا آن جا که عبد الله پسر ولید پسر عثمان پسر عفان توانست شامگان عرفه- نهم ماه ذیحجه- و هنگامی که هشام پسر عبد الملک بر سر منبر بود در برابر او بایستد و بگوید: ای فرمانروای گروندگان این همان روزی است که جانشینان پیامبر، نفرین کردن به ابوتراب- علی- را در آن نیکو می شمرده اند.

و سعید پسر عبد الله نیز توانست به هشام پسر عبد الملک بگوید ای فرمانروای گروندگان به راستی خاندان تو در چنین جایگاه های شایسته ای همیشه ابو تراب را نفرین می فرستاده اند تو نیز او نفرین فرست.

پیروی سنیان از برداشت بوبکر

اشاره

و بر این بنیادی که از جانشینی پیامبر در می یابیم برداشت خلیفه نخست و پیروان او ستمگرانه نیست و دل را نمی سوزاند که می گویند: گزینش کهتران و برتری دادن ایشان بر کسانی که برترند، درست است و آن را که پس تر راه می پیماید می توان بر پیش افتادگان پیشوا گردانید و البته با دست آویزهائی ساختگی و پندارهائی در هم بافته و انگیزه تراشی هائی بی پا و سیاست روز زیر کاری است که پرداختن به آن نه به نشانه ای از پاکی روان نیاز دارد و نه به منش های برتر و نه

[صفحه ۲۹۹]

به خوی های بزرگوارانه و نه به سرمایه های ارجمند جان و نه به نشانه ها و بینش ها و نه به پایگاه هائی والا و برداشتن گام هائی بس بلند در راه خدا، و کاری است که سرپرست آن هر چه به جا آرد بازخواست ندارد، اگر هم دستورهای کیش را به دور افکند و آئین های کیفری را به کار نسبت باز بر کنار نمی شود و تا هنگامی که میان توده خود نماز را بر پای بدارد و از او جدائی نمی گزینند و با وی ستیزه نمی کنند- که گسترده این سخنان را شنیدی- پس چه باز می دارم را که بگوئیم چنین کاری که ویژگی هایش آن است گرانبار سنگینش را بر دوش کسانی همچون آن گور کن- بو عبیده جراح- بنهیم؟ و او را با جامه جانشینی پیامبر بیارائیم؟ و چه انگیزه ای از خلیفه نخست جلوگیری می کند که چنین کسی- یا یار همراهش- را در آغاز کار بر خود پیش بیاندازد؟ و چرا نباید کسانی را برگزینیم که تنها می توانند آنچه را که اندکی پیشتر نوشتیم به انجام رسانند؟ همانچه امام را برای برپا داشتن آن می گمارند هر چند آنچه را بر گردن او است با یاری میانجیان و جلو داران خود و کسانی که به کار او می پردازند به جا آرد. و شاید هم کسی که سر سختی و درشتی و تندخوئی و بی پروائی و هماننده های این منش ها را داشته باشد چه بسا اگر سیاست روز بخواهد شایسته تر از دیگران برای کار به شمار رود!

در پیش انداختن کهتر بر برتر، بیشتر کسان از خلیفه پیروی کرده اند قاضی در موافق می نویسد: بیشتر کسان بر آنند که امامت کهتر با بودن برتر رواست زیرا شاید برای امامت شایسته تر از برتر باشد چون آنچه در سرپرستی هر کاری نیازمند آنیم یکی شناخت انگیزه هائی است که شایستگی و تباهی کار را در بر دارد و دیگری داشتن نیرو برای برخاستن به آنچه بایسته کار می نماید. و چه بسا کسی که دانش و کردار او کمتر است آشنائی بیشتری با راهبری دارد و بایستگی های آن در وی استوارتر باشد، گروهی نیز دو راه گشوده و گفته اند برگماشتن بر تر- اگر آشوبی در بر ندارد- بایسته است و گر نه نه و شریف جرجانی گفته نمونه اش در جائی است که سپاهیان، تن به فرمانبری از کهتر بدهند و نه مهتر ". شرح مواقف " ج ۳ ص ۲۷۹

[صفحه ۳۰۰]

امینی گوید: خواست ما از برتر، تنها آن کس است که همه خوی هائی را برای رسا گردانیدن منش خویش در خود گرد آرد که فراهم کند آمدن آن ها در آدمی شدنی است- نه تنها برتری در یک خوی را- بر این بنیاد کسی را که بگیریم دانشمندتر باشد در کارهای سیاسی نیز بینائی بیشتری دارد و انگیزه هائی که آن ها را تباه یا شایسته می نماید بهتر می شناسد و در گرداندن آنچه شایسته همگان است پایدارتر و هر جا پای پیکار در میان آید دلاورتر و در دادرسی ها استادتر و در به کار بستن دستور خدا از همه

سرسخت تر و به ناتوانان توده از همه مهربان تر و برانبوه نیازمندانی که پیرو کیش اند از همه بخشنده تر است و مانده های این بایستگی ها و چگونگی ها همه را دارد پس جایی برای سخن نمی ماند که پنداشته اند گاهی کهتران توانا تر و بینا تر و استوارترند الخ و خداوند گار پاک بایستی روزگار را از انسانی- با آن ویژگی ها که شمردیم- تهی نگذارد زیرا ما روشن کردیم که برانگیختن او یکی از نمونه های مهربانی است که بر خداوند پاک بایسته است و او همتای قرآن بزرگوار است و از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر پیامبر در آیند.

این هم که سپاهیان و جز آن از وی فرمان نبرند همانند جایی است که دارنده پایگاه برانگیختگی را فرمان نمی بردند که باین انگیزه نمی توان کسی را که خداوند برای برخاستن به بالاترین سرپرستی ها بر گماشته بر کنار کرد بلکه دیگر توده باید شورش آنان را به همان گونه فرو نشانند که شورش یاغیان و از کیش باز گشتگان یا کسانی را که از ایشان می پنداشتند، و باید تیر دیوها را به سوی او پرتاب کنند چنانکه به سوی سر کرده خزر جیان- سعد پسر عباد- پرتاب کردند!

برداشت خلیفه در پیش افکندن کهتران، گریز ناپذیر بود چون آن را تنها از این روی پیش کشید که جانشینی پیامبر را برای خودش درست بنماید و بر کسی پیش بیافتد که خداوند گار پاک در نامه ارجمند خود را پاک شمرده و جان پاک ترین پیامبران دانسته، فرمانبری از وی را فرمانبری از او و سرپرستی وی را سرپرستی او خوانده با دست وی کیش خود را از رسائی برخوردار گردانیده و

[صفحه ۳۰۱]

نیکی خویش را بر بندگان به بالا-ترین جا رسانده، پیامبرش را فرموده تا همه را از فرمانروائی وی آگاهی دهد، و نگهداری او از گزند مردم را نیز بر خویش بایسته شناخته، باز گو گر دستورهای نهانی آسمان آوا برداشته تا سرپرستی وی و سزاوارتر بودنش بر گروندگان را- از خودشان- نیز بنماید و در انجمنی سهمناک میان صد هزار تن یا فزونتر بگوید: هان ای مردم براستی خداوند، خداوند گار من است و من سرپرست گروندگان، و من به ایشان سزاوارترم از خودشان هر که من سرپرست اویم پس علی سرپرست او است، بار خدایا دوست بدار آن که او را دوست دارد و دشمن دار آن که او را دشمن دارد.

پدر دو دختر زاده پیامبر، نه برتری هایش بر هیچ کس پوشیده بود نه منش ها و سرمایه های روانی و پاکی بینادش، نه پاکیزگی سرشت و پاکدامنی زادگاه و بزرگی جایگاهش، نه دیری پیشگامی اش در دور اندیشی و اراده و پیشاهنگی در مسلمانی، و نه جانفشانی اش برای خدا و برتری اش در دانش و در همه برتری ها.

آری از همان نخستین روز، کار گزینش بر بنیاد برداشت خلیفه به پایان آمد و کهتر از برتر پیش افتاد و ابوبکر را با پیمان دو تن که جز عمر پسر خطاب و یک گور کن- بوعبیده پسر جراح- کسی نبود به فرمانروائی شناختند، و این کار را که می بایست آشکارا و در برابر همه با انجام رسانند نهانی به پایان بردند و میان آن مردان- که بنیاد گزاران گزینش آزادانه بودند- کار راسازمان دادند و در آن روز نیز کسی از آنان پیروی نکرد مگر اسید پسر حضیر و بشر

[صفحه ۳۰۲]

پسر سعد و آنگاه مردم که در پی خودداری از همراهی با ایشان به خواری و زاری افتادند ناگزیر سر فرود آوردند و دریدگی جامه چندان شد که رفوگر را درمانده ساخت (= کار از کار گذشت) و جلوی نادان را نگرفتند تا خود و دیگران را به پرتگاه افکند و اصلاح خواه ستمدیده به روزی افتاد که گفت بگذار هر چه خواهند بکنند و برگزینند و به راستی که گزینش با بدی ها همراه است

و از خار انگور نخواهی چید.

دست فرمانبری به بوبکر دادند تا نانش در روغن افتاد و از همان نخستین روز نیز کارهای وابسته به کیش ما میان سه تن بخش شد، امامت را برای خود برداشت و عمر گفت: داوری را نیز به من گذار و بو عبیده گفت: رسیدگی به درآمدها هم با من. عمر گفت: " ماه سپری می شد و دو تن نیز کشمکشی به نزد من نمی آوردند " و آن هنگام هیچ کس در پندار و گفتار خود نیز بو بکر و عمر را بر سرور ما فرمانروای گروندگان برتری نمی داد. این بو بکر است که خود بر فراز منبر آواز برمی دارد " به سرپرستی شما رسیدم با آن که بهتر از شما نیستم و مرا اهریمنی هست که مرا فرو می گیرد " آنگاه از توده خویش می خواهد که او را در برابر خودش یاری کنند و کزی و کاستی اش را به استواری و راستی دگرگون سازند

و این عمر پسر خطاب است که گفته های آشکار او را در پیش رو داری که می رساند کار به راستی از آن علی بوده ولی برای کم سالی و برای خون هائی که از گردنکشان تبهکار بر گردن او بوده وی را از آن سمت دور کردند یا- بر بنیاد سخنی که چون می خواست جانشین برگزیند در روی او به زبان آورد: پدرت خوب چه می شد اگر ابن خوی مزه پرانی در تو نبود- بنگرید به " الغیث المنسجم = باران روان " به خامه صفدی ج ۱ ص ۱۶۸- و خود از پروردگارش

[صفحه ۳۰۳]

خداوند می خواست که اگر علی نباشد او را با هیچ دشواری روبرو نکند و چنان می دید که اگر علی نبود او گمراه می شد و اگر نبود او نابود می گردید و اگر نبود کارش به رسوائی می کشید و: زنان نتوانند مانند علی بزايند و بسیاری همانند این برداشت ها که در جلد ششم در لا به لای " به جا مانده های کمیاب " گذشت و می رساند هرگز در دل او برای یک بار هم نگذشته- و هیچگاه هم نخواهد گذشت و کجا تواند بگذرد؟- که او دریکی از برتری ها همانند سرور ما علی باشد در یک زمینه از آن ها به او نزدیک بوده یا دوری اش از وی ناچیز بنماید.

سخن وتری در برتری بوبکر و عمر بر همگان

پس از آن که دانستی این توده، از جانشینی پیامبر چه دریافته‌اند و از برداشت گذشتگان ایشان- و پیشتر از همه، خلیفه نخست- در این باره آگاهی یافتی اکنون با من تا ناسازگاری این گفتارها را با پندارهای دیگری بنگریم که پراکنده گروهی دیگر به آن گرویدند " و اگر جز از نزد خدا بود البته ناهماهنگی های بسیار در آن می یافتند " احمد پسر محمد وتری بغدادی در روضه الناظرین = بوستان نگرندگان " ص ۲ می نگارد: بدان که توده ها سنی و همدستانی می گویند پس از پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی- برترین مردم ابو بکر است سپس عثمان سپس علی- خدای برتر از پندار از آنان خشنود باد- و به راستی هر که در جانشینی پیامبر پیش افتاده در برتری نیز پیشگام بوده زیرا ناشدنی است که کهنتر را بر برتر پیش اندازند زیرا ایشان در پیشوائی- یکی از پس دیگری- کسانی را برمی گزیدند که برتر باشند، برای روشنگری این برداشت گزارشی را شالوه سخن می گیریم که گوید: چون بوبکر- خدا از وی خشنود باد- آشکارا گفت که عمر- خدا از وی خشنود باد- جانشینی او شود طلحه- خدا از وی خشنود باد -

[صفحه ۳۰۴]

برخاست و گفت: "چه پاسخی به پروردگارت می دهی که تند خوئی درشت را سرپرست ما گردانیدی؟" بوبکر - خدا از وی خشنود باد - گفت: "چشمانت را برای من مالیدی و دو پاشنه‌ات را برای من سائیدی و آمده‌ای که مرا از برداشت خویش باز داری و از کیش خود بگردانی؟ اگر چنان پرسشی از من کند گوید بهترین مردمان تو را جانشین خود در میان ایشان نمودم". و این سخن، ما را راهنمایی می کند که ایشان در پیشوائی، یکی از پس دیگری کسانی را بر می گزیدند که برتر باشند. پایان.

تو می بینی که در این پندار، دروغی هست که ساده دلان از توده بیچاره را بفریبد و تازه نه با برداشت های این گروه و نگرش های عقیدت شناسانشان سازگار است نه با رفتار یاران پیامبر و سخنان آشکارشان و نه پیش از هر چیز با برداشت خلیفه - ابوبکر - گویا آنچه را ناشدنی پنداشته هم بر خلیفه و یاران همکار او پنهان مانده هم بر کسانی که در سده ها و میان مردمان پس از او به امامت برخاستند.

و گویا برتری آن مرد تند خوی درشت بر یاران پیامبر پوشیده بوده و هیچکس از آن آگاهی نداشته تا بوبکر آن را بازگو کند و گویا تاریخ و آن "به جا مانده های کمیاب" در برابر "وتری" نبوده تا مردان را با مرز برتری - هاشان بشناسد درباره آنان تند نرود، گزاف گوئی نکند، سخن بی پایه بر زبان نراند و در گفتار خویش از شاهراه راستی پای فراتر نهد و بداند که اگر عمر بهترین توده باشد - آن هم با سرگذشت نامه و به جا مانده های کمیابی که از او سراغ داریم - اسلام را بدرود باید گفت!

آری خواسته ها و هوس ها است که هر کس گوشه ای از آن را می گیرد و دستورهای دلبخواه است که هر کدام بر شالوده گرایش هاشان نرم و نیکو در پی آن می روند و اینک ما خرد درست تو را افزاری می گردانیم برای سنجش میان این دو امام، آن که ما منش وی را باز می نمائیم و آن که اینان می گویند، خرد خویش را بنگر که به سوی کدام یک گرایش می یابد و چه کسی را میان

[صفحه ۳۰۵]

خود و پروردگار پاکش رشته پیوند می گیرد و کدام یک از آن دو را می سزد که آزادی مسلمانان و جان ها و زنان و فرمان های این جهانی و آن جهانی ایشان در دست او باشد؟ اگر در ترازوی دادگری او دیده ای یافت نشود "وای بر کمفروشان"

برداشت خلیفه از سرنوشت خدایی

اشاره

لالکائی در "السنه = آئین نامه پیامبر" از زبان عبد الله پسر عمر آورده که گفت: مردی به نزد بوبکر شد و پرسید: تو بر آنی که روسی بازی زائیده سرنوشت خدائی است؟ پاسخ داد: آری، گفت: آیا خداوند این را سرنوشت من گردانیده و آنگاه مرا به کیفر آن شکنجه می کند؟ گفت آری ای پسر زن گندیده... به خدا اگر کسی نزد من بود فرمان می دادم تا به دماغت بکوبد و آن را بشکند و خرد کند.

امینی گوید: آیا تو بر آنی که این جانشین پیامبر سرنوشت خدائی را به درستی می دانسته چیست؟ و آیا آن را آمدن کاری انجام شدنی در دانش بی آغاز خداوندی می شمرده با همه این که به کننده آن، توانائی انجام و به جا - نیاموردن آن را داده و نیکی و بدی را هم به او شناسانده و سرانجام دومی و فرجام نخستین را آشکار ساخته است؟

ما راه را به آدمی نمودیم خواه سپاس بگزارد یا ناسپاسی کند ما دو راه را به او نمودیم هر که سپاس گزارد به سود خویش می گزارد و هر که

[صفحه ۳۰۶]

ناسپاسی کرد پس به راستی پروردگار من بی نیاز و بزرگوار است هر که سپاس بگزارد جز این نیست که به سود خویش سپاس می گزارد و هر که ناسپاسی کرد پس به راستی پروردگار من بی نیاز و ستوده است و این ها همه هست با برابری خرد و هوس در آدمی و با آفریدن انگیزه های رستگاری در برابر روان فرمان دهنده به بدی پس یکی با نیکوئی گزینش خود به فرمان خدای کار می کند و یکی با بدی گزینش راه گناه پیش می گیرد.

برخی از ایشان بر خویش ستم می کند و برخی شان استواری و پایداری می نماید و برخی شان در کارهای نیکو پیشاهنگ اند پس هر که راه یافت پس تنها به سود خویش راه می یابد و آن که گمراه شد پس تنها به زیان خویش به گمراهی می افتد پس هر که راه یافت به سود خود او است و هر که گمراه شد پس تنها به زیان خود گمراه می شود و هر کس کار شایسته ای کرد به سود خودش است و هر که بدی نمود به زیان خویش، و سپس به سوی پروردگارتان باز می گردید هر کس بادیده و دل نگرستن پرداخت به سود خودش است و هر که کور بود به زیان خویش بگو اگر گمراه شدم تنها بر زیان خویش به گمراهی می افتم و اگر راه یافتم برای آن دستور (نهانی) است که پروردگارم (از آسمان) بر من فرستد اگر نیکوئی کردید به سود خویش نکوئی کرده اید

[صفحه ۳۰۷]

و اگر بدی کردید نیز درباره خویش کرده اید به راستی پروردگار تو بهتر می داند که چه کس از راه او پرت افتاده و بهتر می داند که چه کس راه یافته پروردگارم بهتر می داند که چه کس راهنمایی آورده و چه کس در گمراهی آشکار است پس سرنوشت خدائی آدمی را در انجام کاری ناگزیر نمی سازد و آگاهی خداوندگار پاک به این که بندگانش چه اندازه از دو راه را بر می گزینند و کارهای نیک و بد می کنند ناسازگار با این نیست که فرمانی به آنان دهد چنانچه نه در گزینش راهروان تاثیر می گذارد و نه - با بودن آن - کیفر کردن کسی برای نافرمانی، زشت نماید و نه پاداش برای فرمانبرداری بیهوده است.

هر کس به اندازه کمترین پدیده هستی نیکی کند پاداش آن را خواهد دید و هر کس به اندازه کمترین پدیده هستی بدی کند سزای آن را می یابد و در روز رستاخیز ترازوهای دادگرانه می نهیم پس بر هیچکس هیچ ستمی نرود و اگر به اندازه یکدانه خردل نیز باشد آن را می آوریم و بس است که ما شمارسگر باشیم امروز هر کس سزای آنچه را بدست آورده خواهد دید و امروز ستمی نیست پس چگونه خواهند بود در روزی چون و چرا ناپذیر که همه شان را فراهم آریم و آن گاه به هر کس هر چه اندوخته است داده شود و بر ایشان ستم نرود.

آیا این جانشین پیامبر نیز از سرنوشت خداوندی همین ها را دریافته بود که چنان پاسخی داد؟ و گناه، تنها از پرسنده بود که آنچه را وی می خواست بگوید دریافت و به آن گونه بر وی خرده گرفت؟ ولی اگر وی چنان سخنی می خواست.

[صفحه ۳۰۸]

بگوید گفتار خرده گیر را با دشنام و ناسزا بر کله اش نمی کوبید و آرزو نمی کرد که کاش کسی نزد او بود که بینی مرا در کوفته و شکسته و خرد آن هم پیش از آنکه خواست خود را به روشنی بنماید و مرد را به راه درست باز گرداند. یا برداشت این جانشین پیامبر از سرنوشت، تنها در همان مرزی بود که فریاد توده هائی از پیروانش بازگو گر آن است و به این جا می کشد که بگوئیم همه کارهای ما آفریده خداست که در این هنگام سخن آن خرده گیر به جا بود چه خلیفه وی را دشنام می داد یا نه.

برداشت عایشه از سرنوشت خدایی

و آنچه از دختری عایشه رسیده، گرایش به همین برداشت دومی است که چون خواست از شوریدن خود بر سرور ما فرمانروای گروندگان پوزشی خواهد و چون او را سرزنش کردند که چرا گونه از پرده ای که برای وی زده بودند بیرون شد و همچون زنان روزگار نادانی- پیش از اسلام- به خودنمائی برخاست پاسخ داد: سرنوشتی بود که برای من برگزیدند و سرنوشت را انگیزه هائی هست. این گزارش را سخنور بغدادی با زنجیره اش در "تاریخ" خود- ج ۱ ص ۱۶- آورده است هر چند سخن دیگری از وی که نیز بغدادی در تاریخ خود- ج ۵ ص ۱۸۵- آورده ما را سرگردان می سازد که به گزارش عروه، هیچ گاه عایشه از رهسپار شدنش به سوی رویداد جمل یاد آرد مگر چندان می گریست که روسری اش تر می شد گفت ای کاش من نسیا منسیا بودم و به گفته سفیان ثوری نسیا منسیا همان لخته خون پلیدی است که همراه از زنان جدا می شود. که گویا رهسپار شدنش به سوی آن نبرد را گناهی سترک و سزاوار آن میشمرد که تا پایان روزگار بر آن بگرید و روسری اش را با سرشک خویش تر سازد و چنان آرزوئی دردل پیرورانند که دیدیم ولی این ناسازگار است با آن دست بهانه خنک که شالوده آن را از برداشت پدرش یا همان خلیفه ای گرفته که برای پاسخ به پرسشی که رود به او داشت جز دشنام راه گریزی نیافت.

[صفحه ۳۰۹]

جانشین پیامبر قربانی نمی کند از بیم آن که کار وی را بایسته بیانکارند

در جلد ششم- ص ۱۶۷ او چاپ دوم- گزارشی درست آوردیم که بوبکر و عمر قربانی نمی کردند از بیم آنکه دیگران از آنان پیروی کرده و گمان برند که این کار، بایسته است. بر گردید به همانجا که گفتار درست را به گسترده گی آورده ایم.

از کیش برگشتگان سلیمی

از زبان هشام پسر عروه- و از از پدرش- بازگو کرده اند که- در میان سلیمیان از دین بازگشتگانی بودند، ابوبکر خالد پسر ولید را بر سر ایشان فرستاد تا مردانی از آنان را در آغل های چارپایان گرد کرده آتش در آن ها زد و همه را بسوخت، این گزارش به عمر رسید و او به سراغ بوبکر آمد و گفت: می گذاری که مردی مردم را به گونه خدای بزرگ و گرامی شکنجه دهد؟ بوبکر گفت

شمشیری را که خداوند بر روی دشمنان خویش خویش برهنه ساخته در نیام نخواهم کرد تا او خود چنین کند، سپس بفرمود تا خالد از آن سوی، روی به مسیلمه آرد.

"الریاض النضره" ج ۱ ص ۱۰۰

با این پاسخ نمی توان از خرده گیری عمر رهائی یافت زیرا خداوند برتر از پندار در نامه ارجمند خود گوید: کسانی که با خدا و برانگیخته او پیکار می کنند و در روی زمین به تلاشی تباهی انگیز می پردازند تنها سزایشان این است که کشته شوند یا بردار روند یا یک دست و یک پایشان را (یکی از راست و دیگری از چپ) ببرند یا از سرزمین توده برانند و دور سازند، این خواری آنان است در گیتی و در جهان دیگر نیز شکنجه ای بزرگ می بینند (سوره ۵- مائده- آیه ۳۳)

[صفحه ۳۱۰]

و گزارشی درست از پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- رسیده که از آدمسوزی پرهیز داد و گفت: جز پروردگار آتش کسی نیارد به آتش کیفر دهد. و گفت: به راستی که جز خداوند نمی تواند برای کیفر دادن، آتش را به کار گیرد. و گفت: کیفر دادن به آتش تنها در خور پروردگار آن است و گفت: هر که کیش خود را بگرداند بکشیدش و گفت: مسلمانی که گواهی می دهد خداوندی جز خدای یگانه نیست و به راستی محمد پیک اوست، خون وی را نمی توان ریخت مگر به یکی از این سه انگیزه: با داشتن زن، روسبی بازی نماید که سنگسار می شود و مردی که بیرون شده با خداوند و برانگیخته او پیکار کند که او نیز کشته می گردد یا بر سردار می رود یا از سرزمین توده، رانده و دور می شود، سوم آن که کسی را بکشد و در برابر او کشته می شود.

"سنن ابو داود" ج ۲ ص ۲۱۹ "مصابیح السنه" ج ۲ ص ۵۹ "مشکاه-المصابیح" ص ۳۰۰

آنچه فرمانروای گروندگان- درود بر وی- با عبد الله پسر سبا و یاران او کرد آدمسوزی نبود بلکه گودال هائی برایشان کند و هر کدام را به دیگری راه داد آن گاه گودال ها را پر از دود کرد تا- به گفته عمار دهنی- مردند و به گفته عمر و پسر دینار، سراینده ای گفت:

"مرگ هر کجا خواهد آهنگ من می کند

هر چند در دو گودال آهنگ من ننماید

آنگاه که هیزم و آتشی برافروزند.

[صفحه ۳۱۱]

آنجا مرگ را آماده می بینی و نسبه بردار هم نیست"

این نیز که ابوبکر گفت: "شمشیری را که خداوند... تا پایان" سخنی بی پایه است در برابر دستور آشکار پیامبر، زیرا این شمشیر از سخنان وی گویاتر نبوده و تازه کی خداوند پاک این تیغ را از نیام به در کشید؟ با آن همه سختی های سهمناک و گرفتاری های دشوارتر از هر چیز که چه در آن روز به بار آورده و چه در روز دیگرش که با رسوائی به جان تبار حنیفه و مالک پسر نویره و خانواده او افتاد و چه در روز پیش تر که رفتاری وی با جذیمیان، برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- را بر آن داشت که از وی بیزاری جوید و به همین گونه دردیدگی ها و رسوائی هائی که این شمشیر را همچون نیامی گرد بر گرفته بود.

جانشین پیامبر فجاه را می سوزاند

مردی از سلیمان که او را فجاه می گفتند- و همان ایاس پسر عبدالله پسر عبد بالیل پسر عمیره پسر خفاف است -بر بوبکر درآمد و به وی گفت من مسلمانم و می خواهم به راستی با بد کیشانی که از راه ما باز گشته اند پیکار کنم یاری ام کن و چارپائی به من ده، بوبکر او را بر چارپائی نشانده جنگ افروزی به وی داد، او بیرون شد و به مردم افتاده دارائی های مسلمانان و از کیش بازگشتگان را از ایشان می گرفت و هر کس را از دادن خودداری می کرد گزند می رسانید و با او مردی از شریذیان بود که او را نجبه پسر ابو المیثاء می گفتند چون گزارش کارش به بوبکر رسید به طریقه پسر حاجز نوشت: به راستی دشمن خدا فجاه با این پندار نزد من آمد که مسلمان است و از من خواست او را نیرومند سازم تا با کسانی که از اسلام باز گشته اند نبرد کند من او را جنگ افزاری و هم ستوری برای سواری دادم و سپس گزارشی چون و چرا ناپذیر به من رسید که دشمن خدا به جان مردم افتاده دارائی های مسلمانان و از کیش بازگشتگان را می گیرد و هر که با او ناسازگاری نماید می کشد، اینک تو با کسانی از مسلمانان که همراه داری به سوی او رو تا او را بکشی یا دستگیر کنی و به نزد من آری. طریقه بر سر او شد و چون مردم به هم پیوستند تیراندازی هائی در میانه در گرفت و نجبه پسر ابو المیثاء با تیری که به او خورد کشته گردید و چون فجاه پایداری مسلمانان را دید به طریقه گفت به خدا سوگند تو برای این کار سزاوارتر از من نیستی تو از سوی بو بکر فرمانروائی و من نیز از سوی او فرمانروایم طریقه به او گفت: اگر راست می گوئی افزار جنگ را بر زمین گذار تا با هم به نزد بوبکر شویم. او پذیرفت و با وی بیرون شد و چون به نزد بوبکر رسیدند وی بفرمود تا طریقه پسر حاجز با او به سوی بقیع بیرون شود و در آنجا وی را به آتش بسوزاند طریقه او را به همانجا که برای درخواست باران یا بر مردگان نماز

می خواندند بر دو آتشی بر افروخت و او را در میان آن افکند و به گفته طبری: در جائی که مردم مدینه نماز می گزاردند آتشی برای وی بر افروخت و هیزم بسیار بر آن ریخت و سپس دست و پای او را بسته میان آتش افکند و به گفته ابن کثیر: دست های او را پشت گردنش بست و او را دست و پا بسته به میان آتش افکند و بسوخت.

امینی گوید: سخن ما در این باره همان است که پیشتر گفتیم: شکنجه کردن و سوزاندن کسی به آتش روا نیست و تازه فجاه چنان می نمود که مسلمان است و خلیفه نیز در روزی که سلاح و ستور به او داد با دیده پذیرش به او می نگریست- هر چند بر بنیاد گزارشی چون و چرا ناپذیر که به خلیفه رسید کاری که از دست وی آشکار شد بز هکارانه بود ولی چه باید کرد که آن هنگام شمشیر خداوند از نیام به در نیامده بود تا خلیفه از فرو بردن آن در نیام بپرهیزد و چنین لافی در برابر طریقه نزد تا از سر ناسازگاری با دستور آشکار و ارجمند پیامبر نشانی از آن بر جای نگذارد و شاید برای همین ها بود که خود بوبکر در روز مرگ از این کارش پیشیمان شد که اگر خدای برتر از پندار خواهد گزارش درست آن را خواهیم آورد و باش تا بینی.

و شگفت و هزاران شگفت از قاضی عضد ایجی باید داشت که به پشتیبانی از خلیفه در " مواقف " می نویسد " : ابوبکر مجتهد بود و می باید اندیشه را به کار انداخته برداشت خویش را برنامه گیرد و در بیشتر جاها زمینه ای نیست مگر در میان دانشوران بر داشتی دارد که زبان زد توده است و سوزاندن فجاه از آن بوده که بوبکر پس از به تلاش و داشتن اندیشه اش به این برداشت رسیده که

بازگشت وی را نباید پذیرفت چون نمایش به پیروی از کیش ما می دهد و در نهان دشمن آن است و باز گشت چنین کسی - بر
بنیاد درست ترین برداشت ها - درست نیست."

[صفحه ۳۱۴]

پس از او نیز قوشچی آمده و در "شرح تجرید = روشنگری باز نمائی ها" به پشتیبانی از خلیفه برخاسته و درص ۴۸۲ می نویسد:
این که فجاءه را به آتش سوزانده شالوده اش لغزشی بوده که در کوشش اندیشه برای رسیدن به فرمان خدا روی داده که مانده های
آن برای همه کسان در این جاها روی می دهد.
"بخوان و بخند یا گریه کن به به از کسی که در برابر دستور آشکاری که نامه خدا و آئین نامه پیامبر نمایشگر آن است تازه
اندیشه اش را به تلاش و می دارد که به کجا برسد و آفرین بر مجتهدی که از آئین خداوند سر می پیچید!

دستور خلیفه در داستان مالک

اشاره

خالد پسر ولید به آهنگ بطالح به راه افتاد تا در آنجا فرود آمد و کسی را نیافت، زیرا مالک پسر نویره مردم آنجا را پراکنده ساخته و
از گرد آمدن بازداشتی و گفته بود: یربوعیان ما را به پذیرفتن این کار خواندند و ما سستی نمودیم و رستگاری نیافتیم و من در آن
نگریستم و دیدم که با نرمی و بی هیچ سختی، کار به دست آنان می آید و هر گاه مردم مرز کار را نمی پابند از دشمنی این گروه
بپرهیزید، پراکنده شوید و همچون دیگران پای در راه نهید. ایشان چنانکه می خواست پراکنده شدند، چون خالد گام در بطاح
گذاشت یکان هائی از سپاهیان را بفرستاد و بفرمود تا بانگ مسلمانی در دهند و هر که را نپذیرد به نزد او آرند و اگر خودداری
کند بکشند و بوبکر ایشان را سفارش کرده بود چون در جائی فرود آمدند آوای اذان و اقامه بردارند و اگر آن گروه نیز چنین
کردند دست از آنان بدارند و گرنه هیچ برنامه ای نیست جز یغما و کار بستن همه شیوه ها در کشتن ایشان - از سوزاندن و سخت تر
از آن - اگر هم آوای مسلمانی را پاسخ نیکو گفتند، پرسید که آیا زکات می دهید یا نه، اگر گفتند آری، از ایشان بپذیرید و گرنه
هیچ واکنشی ننمائید جز چپاول - بی هیچ سختی دیگر - پس سپاهیان، مالک پسر نویره را به نزد وی آوردند و همراه با او نیز
گروهی از تبار

[صفحه ۳۱۵]

ثعلبه یربوعی - از عاصم و عبیدو عرین و جعفر - پس درباره آنان روش های گوناگونی پیشنهاد شد در میان لسگر، بوقتا ده از آنان
بود که گواهی دادند ایشان آواز به اذان و اقامه برداشته و به نماز ایستادند و چون درباره آنان پیشنهادهای ناسازا با هم دادند دستور
داده شد آنان را در بند کنند، شبی سرد بود که هیچکس در برابر آن نمی توانست ایستاد و هر چه می گذشت سردتر می شد خالد
جارچی را بفرمود تا بانگ برداشت (ادفئوا اسراکم =) بندیان خویش را جامه گرم بپوشانید ولی در زبان کنانیان واژه ادفئوا را با
دستور به کشتن، برابر می شمردند و از این سخن نیز چنان دریافتند که می خواهد فرمان کشتار بدهد با آن که او خواسته ای

نداشت جز پوشاندن ایشان در جامه گرم، پس ایشان را بکشتند، و ضرار پسر ازور مالک را بکشت و خالد که فریاد را بشنید بیرون شد، و سپاهیان، کشتار را به انجام رسانده بودند و او گفت چون خداوند کاری خواهد چنان است که تیر دست بر نشانه نشیند، خالد زن مالک ام تمیم را بگرفت و ابو قتاده گفت این کار تو است؟ خالد او را باز داشت و بر سر خشم آمده بگذشت و در "تاریخ ابو الفدا" آمده که عبد الله پسر عمر و ابو قتاده انصاری در آنجا بودند و در کار مالک با خالد سخن گفتند او را گفتار ایشان ناخوش آمد و مالک گفت: خالد ما را به نزد بوبکر فرست تا او خود درباره ما داوری کند خالد گفت خدا مرا رها نکند اگر دست از تو بردارم و ضرار پسر ازور پیش آمده گردن را زد.

عمر به بوبکر گفت: "تیغ خالد، آشوب و ستم به همراه دارد" و در این زمینه با وی بسیار سخن کرد و او پاسخ داد عمر او - در بازگرداندن سخن خدا به جایی شایسته - لغزیده، زبانت را از گفتگو در پیرامون خالد کوتاه کن زیرا من شمشیری را که خداوند بر روی بدکیشان برهنه نموده است در نیام نمی کنم. و - به گفته طبری و دیگران - از سفارش های بوبکر سپاهیان این بود: چون به خانه های مردم نزدیک شدید و بانگ نماز از آن جا شنیدید دست از خداوندان آن بردارید تا پرسید چه چیز را ناپسند می دارند و اگر بانگ نماز

[صفحه ۳۱۶]

نشنیدید از هر سو بتازید و یغما کنید و بکشید و بسوزانید، یکی از کسانی که گواهی داد مالک از مسلمانان است ابو قتاده - حارث پسر ربیع - بود که پس از آن با خدای پیمان بست دیگر در هیچ جنگی با خالد پسر ولید همراهی نکرد، و می گفت چون ایشان آن گروه را گرد بر گرفته و در همان تاریکی شب چشم بر ایشان دوختند در زیر نظر آن گروه دست به جنگ افزار بردند (گزارشگر گفت: ما گفتیم: ما مسلمانیم، آنان گفتند ما هم مسلمانیم گفتیم پس چرا جنگ افزار برداشته اید گفتند شما چرا جنگ افزار برداشته اید؟ گفتیم اگر چنانچه که می گوئید، جنگ افزار را بر زمین نهد، (گزارشگر گفت: پس جنگ افزار را بنهاند و آنگاه ما نماز گزاردیم و ایشان هم با ما به نماز ایستادند و خالد برای کشتن مالک این بهانه را آورد که در گفتگویش با وی گفته "گمان نمی کنم دوست شما (=پیامبر) جز چنین و چنان گفته باشد" و او پاسخ: "مگر او را دوست خود نمی شماری؟" آنگاه وی را پیش افکنده گردن خود و یارانش را بزد.

چون کشته شدن ایشان به عمر خطاب برسد درباره او نزد بوبکر به گفتار پرداخت و سخن دراز کرد و گفت: "دشمن خدا بر مردی مسلمان ستم کرد، او را بکشت و سپس بر زنش جهید" خالد پسر ولید از گرد راه برسد تا پای به مسجد نهاد، جامه ای بر تن داشت که زره پوشی های گذشته، زنگ آهن بر آن نشانده و دستیاری بر سر بسته بود که چند تیر از میانه آن سر به در آورده و خودنمائی می کرد، چون به مسجد درآمد عمر به سوی او برخاست و تیرها را از کلاه وی بیرون کشید و شکست و سپس گفت: خود می نمائی؟ مردی مسلمان را کشتی و سپس بر زنش جهیدی به خدا سوگند تو را با سنگ های خودت خواهم کشت. خالد پسر ولید پاسخی به وی نمی داد و می دانست که بوبکر هم درباره او همچون عمر می اندیشد تا بر بوبکر در آمد چون بر وی در آمد گزارش را برای او باز گفت و پوزش خواست بوبکر از وی بپذیرفت و هر چه در آن جنگ، انجام داده بود ندیده گرفت. (گزارشگر گفت: خالد چون بوبکر را خویش خشنود ساخت بیرون شد، آن هنگام عمر در مسجد

[صفحه ۳۱۷]

نشسته بود و خالد او گفت پسر ام شمله (می) به سوی من آی (گزارشگر گفت): عمر دانست بوبکر از وی خرسند شده پس با او سخن نگفت و به خانه خویش در آمد.

و سوید گفت: مالک پسر نویره در میان مردم از کسانی بود که بیش از همه مو دارند و سپاهیان، آن سرهای بریده را به جای سه پایه زیر دیگ ها نهادند و هیچ سری نبود مگر آتش از موهای آن گذشته به پوست چهره رسید، جز سر مالک که آنچه در دیگ بود پخت و هنوز آتش به پوست چهره راه نداشت زیرا موهای بسیار پر پشت وی نگذاشت آتش به پوست چهره رسد.

[صفحه ۳۱۸]

ابن شهاب هم گفت مالک پسر نویره به راستی موهای سرش پر پشت بود و چون کشته شد خالد بفرمود تا سرش را به جای آجر زیر دیگ نهادند ولی پیش از آن که آتش به گوشه و کنار سر راه یابد آنچه در دیگ بود با نیروئی که موها به آتش می داد پخت. و عروه گفت متمم پسر نویره - برادر مالک - در جستجوی خون او به سراغ بوبکر آمد و درخواست کرد تا کسانی را که از تیره او به بردگی گرفته اند آزاد کنند وی چیزی در این باره نوشت و عمر با پافشاری می خواست که خالد را هم برکنار سازد و می گفت به راستی شمشیر وی با آشوب و ستم همراه است و او پاسخ داد نه عمر شمشیر را که خداوند در روی بد کیشان برهنه نموده در نیام نمی کنم.

[صفحه ۳۱۹]

و ثابت در "الدلائل = راهنمون ها" گزارش کرده که چشم خالد به زن مالک افتاده افتاد که در زیبایی برتر از او نبود و پس از آن مالک به همسرش گفت تو مرا کشتی یعنی من برای تو کشته می شوم. زمخشری و ابن اثیر و ابو الفدا و زبیدی می نویسند: مالک پسر نویره - خدا

[صفحه ۳۲۰]

از وی خشنود باد - در روزی که به دست خالد پسر ولید کشته شد به همسر خویش گفت: تو مرا کشتی یعنی "با زیبایی چهره ات مرا به کشتن دادی چرا که باید از تو پشتیبانی و پاسداری کنم" چون وی زیبا و نیکو روی بود و خالد - پس از کشتن همسرش - وی را بگرفت عبد الله پسر عمر این را ناخوش داشت و در این باره گفته اند:

"آیا در راه درستی است که هنوز خون ما خشک نشده

خالد دریمامه از نو داماد شود"؟

و در تاریخ ابن شحنه که در کنار "الکامل" چاپ شده - ج ۷ ص ۱۶۵ - آمده که خالد ضرار را بفرمود تا گردن مالک را بزنند مالک نگاهی به همسرش افکند و به خالد گفت این است که مرا کشت - زیرا بسیار زیبا بود - پس خالد گفت بلکه باز کشتن تو از اسلام تو را به کشتن داد، مالک گفت: من مسلمانم. خالد گفت: ضرار گردنش را بزن پس گردنش را زد و ابو نمیر سعدی در این باره گوید:

"به گروهی که پایمال سم ستوران گردیدند بگو:

پس از مالک این شب بسیار دراز شد.
 خالد با دست درازی به بانوی او شب را گذراند.
 چرا که از پیشتر هم چنین هوسی را در دل می پروانید.
 خالد بی آنکه افسار هوس را به دیگر سوی بگرداند و خود داری نماید به هوسرانی پرداخت
 او شب را با زن به روز رسانید و مالک بی زن و بی هیچ چیز مرده ای در میان مردگان^{۱۰} "
 چون این گزارش به بوبکر و عمر رسید عمر به بوبکر گفت به راستی خالد با آن زن پلیدی کاری نموده، تازیانه اش بزن بوبکر گفت
 نه او در بازگرداندن سخن خدا به جائی شایسته- لغزیده گفت او مسلمانی وی را بکش گفت نه او در

[صفحه ۳۲۱]

باز گرداندن سخن خدا به جائی شایسته- لغزیده سپس گفت عمر من شمشیری را که خداوند در روی ایشان برهنه نموده در نیام
 نمی کنم، برادر مالک- متمم- چکامه های بسیاری در سوک وی سرود و این ها را نیز ابو الفدا در " تاریخ " خود- ج ۱ ص ۱۵۸-
 با گستردگی یاد کرده است.

و در " تاریخ الخمیس، ج ۲ ص ۲۳۳ آمده که عمر در این باره سختگیری نموده و به بوبکر گفت: خالد را سنگسار کن که او آن
 کارها را روا شمرده و سزاوار این کیفر است بوبکر گفت به خدا چنین نمی کنم، او- در باز گرداندن سخن خدا به جائی شایسته-
 لغزیده و در " شرح مواقف " آمده: عمر به ابوبکر پیشنهاد کرد که خالد را برای کار وی بکشد بوبکر گفت شمشیری را که
 خداوند بر روی بد کیشان برهنه نموده در نیام نمی کنم و عمر به خالد گفت اگر من سرپرست کار شوم برای این گناهان، تورا
 گرفتار خواهم ساخت.

و در " تاریخ ابن عساکر " ج ۵ ص ۱۱۲ آمده که عمر گفت من خالد را سرزنش نمودم مگر برای پیش افتادنش و برای رفتار وی
 در دارائی ها، زیرا چون چیزی به دست خالد می افتاد در میان توانگران بخش می کرد و به ابوبکر حساب پس نمی داد و در این
 زمینه بر بوبکر پیش می افتاد و کارهایی دور از جشم داشت بو بکر می نمود، دست به کشتن مالک پسر نویره آلوده و زن او را
 گرفت و با مردم یمامه ساخت و دختر مجاعه پسر مراره را گرفت و بوبکر این ها را خوش نداشت و به متمم پسر نویره پیشنهاد
 خونبها داد و خالد بفرمود تازن مالک را رها کند ولی برکنار کردن او را درست ندید و عمر نیز همین کارها و مانده های آن را از
 خالد ناپسند می شمرد.

خرده هایی که برای پشتیبانی بوبکر از خالد توان گرفت

امینی گوید: پژوهشگران را می سزد که- از دو چشم انداز- باریک بینانه در این پیش آمد بنگرند:
 یک: تبهکاری های بزرگ خالد و تیره روزی های توان فرسائی که به دست وی فراهم آمد که هر کس خود را وابسته به اسلام
 شناسد دامن خویش را از آلودن به

[صفحه ۳۲۲]

چنان کارها بر کنار می دارد- زیرا با آوای قرآن بزرگوار و آئین نامه ارجمند پیامبر ناسازگار است و هر کس به خدا و به برانگیخته او و به روز بازپسین گرویده باشد از آن ها و از انجام دهنده آن ها بیزاری می جوید، آیا آدمی پنداشته است که او را همچون شتران سر خود رها کرده اند؟ آیا می پندارد هیچکس نمی تواند بر اودست یابد یا: کسانی که دست به انجام گناهان می زنند پنداشته اند بر ما پیشی می جویند، بد داوری می کنند.

با کدام دست افزار از نامه خدا و آئین نامه پیامبر، آدمی می تواند خون های پاک کسانی را بریزد که به خداوند و برانگیخته او گرویدند و راه درست را پیروی کردند و فرجام نیکو را راست انگاشتند و اذان و اقامه گفته نماز گزارند و آوازشان بلند بود که مسلمانیم شما چرا در روی ما سلاح کشیده اید؟ کسانی که به آنچه آوردند شادمان می شوند و دوست می دارند برای کارهایی هم که نکرده اند ایشان را بستایند هرگز مپندار که ایشان پناهگاهی در برابر کیفر دارند و آنان را است کیفری دردناک

چه دست آویزی داشت این مرد در کشتن کسی همچون مالک که با بزرگ ترین پیامبران رفت و آمد داشته و نیکو یاری برای او بوده و او- درود خدا بر وی و خاندانش- وی را در میان تبارش به کارگزاری صدقات بر گماشته و چه پس از اسلام و چه پیش از آن از بزرگمردان و از همگنان فرمانروایان به شمار می آمد " و هر که، کسی را جز برای کیفر دادن او در کشتن دیگری و جز برای تبهکاری در روی زمین بکشد چنان است که همه مردم را کشته و هر کس آگاهانه کسی از گروندگان به این کیش را بکشد سزای او دوزخ است که پیوسته در

[صفحه ۳۲۳]

آن خواهد ماند سوره ۴- نساء- آیه ۹۳

"با چه انگیزه ای این مرد، تاراج همه سویه خانواده های آن کشتگان و کسان بی گناهشان را روا شناخت، و بی آنکه گناهی به جا آورده و کار زشتی انجام داده یا در میان مرزهای مسلمانان تبهکاری نموده باشند آسیب ها به ایشان رساند و همه را به بردگی گرفت ؟" کسانی که مردان و زنان گرونده به این کیش را جز برای (کیفر) کاری که انجام داده اند بیزارند به راستی بار دروغ و گناهی آشکار را بر دوش کشیده اند "

چرا این همه سنگدلی و درخوئی و درشتی و کناره گیری از آئین نامه های اسلام نموده و سران گروهی را که مسلمانند زیر شکنجه کشیدند و چرا کله هارا به جای آجر زیر دیگ نهاده به آتش سوزاندند؟ وای بر سنگدلان، وای بر بیدادگران از کیفر روز دردناک. خالد کیست؟ و چه آبرویی دارد آن هم پس از آنکه هوس خویش را خدای خود گرفت و روان ناپاکش او را راه بدر کرده خواسته هایش وی را به گمراهی افکند و شهوتش او را مست ساخت تا پیمان های خداوند را بشکست و چهره پاک اسلام را زشت نموده و در همان شب که- از سر گمراهی- مالک را بکشت برهمسرش جهید که این به راستی رفتاری زشت و کین توزانه و راهی بد بود و کشتن آن مرد نیز جز همین پلید کاری انگیزه ای نداشت که خود زمینه ای آشکار و رازی ناپوشیده می نموده چنانکه مالک نیز خود آن را می دانست و پیش

[صفحه ۳۲۴]

از رویدادن پیش آمد، همسرش را از آگاهی داد و گفت: تو مرا کشتی پس آن مرد ستمزده، جان خود را در راه پاسداری از آبروی زنش نهاد و در سخنی که از بس گزارشگران آن فراوانند نمی توان گفته پیامبر ندانست آمده است که: هر که برای جلوگیری از

دست درازی دیگران به همسرش کشته شود از جانب‌اختگان راه خدا به شمار است و نیز گزارش درستی آمده است که گفت: هر کس برای ایستادگی در برابر کسی که بر وی ستم می کند کشته شود جانب‌اخته راه خداست.

و این بهانه من در آوردی که مالک از دادن زکات سرباز زده نمی تواند دامن خالد را از آن تبهکاری ها پاک نماید آیا می توان باور داشت که آن مرد، از پذیرفتن زکات به نام پایه ای برای کیش ما خودداری می کرده و -بر سر بایسته بودن آن- راه بگو مگو می سپرده؟ با این که هم به خدا گرویده- و هم به نامه او و هم به پیک وی و هم به آنچه پاک ترین پیامبرانش آورده- نماز می گزارده و بایسته های آن را از اذان و اقامه و جز آن به جا می آورده و با بلندترین آوازش بانگ بر می داشته که "ما مسلمانییم" و بزرگ ترین پیامبران نیز روزگاری دراز او را به کارگزاری صدقات بر گماشته؟ نه بخدا.

آیا تنها همین که مردی مسلمان و یکتا پرست با گرویدن به خداوند و به نامه او از دادن زکات به کسی ویژه سر پیچد بسنده است که او را برگشته از آئین بشماریم هر چند در بایسته بودن بنیاد این دستور چون و چرا نداشته باشد؟ آیا در چنین هنگامی باید فرمان به کشتن او داد؟ مگر در بودن این سخن

[صفحه ۳۲۵]

از بزرگ ترین آئین گذاران دو دل هستیم که گفت: هر مردی گواهی دهد که خداوندی جز خدای یگانه نیست و من نیز پیک خدا هستم نشاید خون او را بریزند مگر یکی از این سه کار را انجام دهد: کسی را بکشد، بداشتن زن، به ناروا با زنی بیامیزد و با جدا شدن از توده مسلمان، کیش خود را رها کند.

یا در این گفتار وی- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش-: روا نیست خون مرد مسلمان را بریزند مگر با یکی از این سه انگیزه: پس از اسلام آوردن. روی به کیش دیگر آرد یا با داشتن زن به ناروا با زنی بیامیزد یا کسی را به ناروا بکشد

یا در این گفتار وی- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- به من فرمان داده که با مردم پیکار تا بگویند خدائی جز خدای یگانه نیست، و چون این را گفتند، خون ها و دارائی ها شان از دستبرد بر کنار و به شمار خواستن ایشان با خداست.

یا در سفارش خود بوبکر به سلمان که می گفت: هر کس نمازهای پنجگانه را بگذارد شبانه روز خداوند برتر از پندار نگهبان اوست پس هیچیک از کسانی را که نگهبان آنان است مکش و گرنه مرز نگهبانی خداوند را شکسته ای

[صفحه ۳۲۶]

و خدا تو را به رو در آتش خواهد افکند.

آیا سرباز زدن مرد مسلمان از پرداخت زکات، ارزش مسلمانی را از خانواده و دارائی و کسان وی نیز باز می ستاند و آنان را همگنان آن بد کیشان تبهکار می گرداند که پیامبر پاک به راستی دستور تاراج آنان را داده؟ و آیا تنها همین سرپیچی می توان انگیزه شود که دستور به بردگی شان دهند و آنچه دارند بربایند و به آن زودی همه را بکشند و بر آن گرفتار زنان آزاده بر جهند؟

بهانه دیگری هم آورده اند- و ما نیز یاد کردیم- و گویند خالد گفت "ادفئوا اسراکم" و به راستی با به زبان آوردن این فراز می خواست بگوید "زندانی هاتان را جامه گرم بپوشانید" ولی واژه ادفئوا در میان کنانیان دستور کشتن را می رساند این بود آنان را کشتند و هنگامی خالد پای به بیرون نهاد که کار را به پایان برده بودند، این دست آویز را هم تنها سبک مغزانی می آرند که هوس ها خرد ایشان را به بردگی گرفته و بیخردانه سخن گویند، ضرار که از میان کنانیان بر نخاسته و زبان ایشان را به کار نمی برد و به

اسدیان ثعلبی زاده می رسید و فرمانده او هم که تا آن روز به زبان کنانی سخن نگفته بود پس چگونه او- با شنیدن آن- مالک را کشت؟

و اگر این پندار درست باشد چرا ابو قتاده انصاری بر خالد خشم گرفت و از فرمان وی سر پیچیده همان روز او دوری گزید با این که او از نزدیک کارهایش را می نگریست و هر که در جایی بود آنچه را دیگران نیستند تا بنگرند با چشم خود می بیند. و چرا بهانه خود خالد برای کشتن مالک این بود که او گفته "گمان نمی کنم دوست شما به جز چنین و چنان گفته باشد؟" و با این سخن به زبان خویش می گوید که او خود، وی را کشته، جز اینکه سخنی گوشه دار بر آن

[صفحه ۳۲۷]

مرد بسته که اگر هم گیریم از دهان او درآمده از دیدگاه هیچ کس از توده مسلمان، کشتن او را نمی گرداند و چون پای کاری به میان آید که داوری به درستی و نادرستی آن نتوان کرد برای آن کیفر نباید رواداشت و چرا عمر او را دشمن و آدمکش شمرد و بر آن رفت که وی به ناروا با آن زن بیامیخته؟ هر چند که این ها بوبکر را از راه خود بر نگردانید.

و چرا عمر رو در روی پیامبر آبروی او را با گفتن این سخن ریخت که: مردی مسلمان را کشتی و سپس بر زنش جهیدی، به خدا سوگند که تو را با سنگ های کردار خودت سنگسار خواهم کرد؟ و با این که کشته شدن مالک و یارانش به گردن زبان کنانیان بود نه گناه خالد- پس چرا عمر، آشوب و ستمی در شمشیر او یافته بود؟

و چرا خالد از پاسخ او خاموش ماند؟ مگر هیچ انگیزه ای به جز کردارش او را لال ساخت؟ آدمی بر (نیک و بد) خویشتن بینا است هر چند دست بهانه هائی برای خود بیارد.

و چرا ابوبکر سخن عمر پسر خطاب را در نکوهش خالد راست شمرد و از پذیرفتن آن سر باز نزد و تنها در یکجا گفت که او در سخن خدا لایه ای یافته و جای دیگر هم یک برتری برایش تراشید؟

و چرا خالد بفرمود تا سرها را به جای آجر در زیر دیگ ها نهند و ننگی را که زبان کنانیان برای او پدید آورده بود بیفزود؟ و چرا خالد بر همسر مالک برجهید و خانواده او را به بردگی گرفته گروهش را از هم بپاشید و همداستانی آنان را به پراکندگی کشانید و تبار او را بر باد داده دارائی اش را یغما کرد آیا همه این ها گناه زبان کنانیان است؟ و چرا تاریخ نگاران می نویسند که مالک برای جلوگیری از دست درازی

[صفحه ۳۲۸]

به همسرش کشته شد؟

و چرا زندگی نامه نویسان، آن کشتار تند و تیز را به پای خالد گذاشته اند- و نه زبان کنانیان- و در سرگذشت ضرار و عبد پسر ازور می نویسند: او کسی است که به دستور خالد، مالک پسر نویره را بکشت و در زندگی نامه مالک یا می نویسند: به راستی خالد او را کشت، یا: ضرار به دستور خالد او را در زیر شکنجه کشت این ها پرسش هائی است که چنگ زنده به آن بهانه، در برابرش سرگردان می ایستد و پاسخی برای آن ها نمی یابد.

پیشینیان را چه بوده است که مستی هوش بازی ها آنان را در پرتگاه افکنده و شیعه خواسته ناروا همچون باده ای خردشان را برده و آمده اند و درباره هیچ یک گروندگان به این آئین هیچ خویشاوندی و هیچ پیمانی را ارج نمی نهند و آنان بیدادگران اند که می بینی این یکی، کسی همچون مالک را می کشد و مردم رابه تیره روزها می نشانند تا به دلخواه خویش که آمیزش با ام تمیم است برسد.

و یکی نیز سرود خاندان پیامبر فرمانروای گروندگان را می کشد تا به هوس خود در همسری با قطام دست یابد.

و دومی هم، هست و نیست گروهی از اسدیان را از همه سوی به یغما برده زنی زیبا را- که همراهانش به وی بخشیده اند- می رباید و می...! و چون گزارش کار را به خالد می دهد او هم می گوید: گوارایت باد " که گوئی آن سپاهیان فراهم آمده بودند تا به زنان دست درازی کنند و مرز ارج و آبروی بانوان آزاده را در هم بشکنند " و چون پیش آمد را برای عمر نوشت پاسخ داد

[صفحه ۳۲۹]

سر او را به سنگ بکوبید.

و این نیز یزید پسر معاویه است که زهری پرورده در شیر را پنهان برای همسر حسن می فرستد تا گل خوشبوی برانگیخته خدا و دختر زاده پاک وی را بکشد و به همسری او در آید- یا چنانکه خواهد آمد معاویه برای خواسته‌ای که داشت چنین کرد-

آنگاه در پی این بیدادگران نیز گروهی هستند که با بهانه هائی من در آوردی دامن آنان را پاک می نمایند، گاهی می گویند که آنان دستور خدا را به گونه ای دیگر دریافته (و راه تاویل رفته) بودند گاهی می نویسند که ایشان اندیشه خود را در راه رسیدن به فرمان پیامبر به کار انداخته و سرانجام به چنان بر داشتی رسیده (و اجتهاد کرده) بودند- که کاش این دو زمینه (اجتهاد و تاویل) از بنیاد نمی بود تا دست آویز چنین تبهکاری هائی گردد- گاهی هم زبان کنانیان را افزار ماله کشی و ماست مالی گرفته و گناه را به گردن آن می اندازند و خداوند " می داند آنچه را که ایشان در سینه ها نهفته اند و آنچه را آشکار می سازند " و اگر داوری کردی پس میان آنان داد گرانه داوری کن که خداوند دادگران را دوست می دارد.

چشم انداز دوم

دومین چشم اندازی که باید روی سخن رابه سوی آن برگردانیم این است که جانشین پیامبر، نخست آمده و جان و خون و آبرو و زنان و آئین مسلمانان را به دست کسانی سپرده همچون خالد و ضرار پسر ازور که باده گسار و تبهکار بوده و به سپاهیان سفارش می کند که هر که را از کیش ما بازگشته زنده زنده بسوزانید

[صفحه ۳۳۰]

با اینکه می دانی آئین نامه های ارجمند پیامبر، مردم را از آن کار باز داشته- بر گردید به دو بخش " از کیش بر گشتگان سلیمی " و " جانشین پیامبر فجاه را می سوزاند " و سپس نیز همه آن تبهکاری های بسیار زشت را که مردم رابه تیره ترین روزها نشانند نادیده گرفته " که گوئی فرامرز هرگز نبود، " گوش گیتی نشنید که هرگز در پیرامون آن ها سرزنش ناچیزی روا دارد و در داستان ها نیز نیاورده اند که او در ناپسند شمردن آن ها لب تر کند و هیچکس هم ندید در راه انجام آن کارها سنگی بیاندازد.

چرا جانشین پیامبر، خالد را برای کشتار مالک و یاران مسلمان و بیگناه او کیفر نداد با این- چنانچه از پشتیبانی های خودش از وی بر می آید- در روی دادن این تبهکاری ها چون و چرائی نداشت؟

چرا در برابر خونی که ریخته او را نکشت؟ و چرا برای آمیزش ناروایش با آن زن وی را به تازیانه نیست؟ و چرا کیفر زنی اش را به وی نچشانید؟ و چرا او را به سزای کسی نرسانید که بر زیردستان مسلمانان بیداد کرده است؟

چرا بر کنار کردن خالد را روا نشناخت با اینکه کار او را ناخوش داشت و به برادر مالک - متمم پسر نویره - پیشنهاد خونبها داد و - چنانچه در "الاصابه" ج ۱ ص ۴۱۵ آمده - خالد را بفرمود تا همسر مالک را رها کند؟

این ها همه هیچ ولی دست کم باید - به زبان - مردم را به کارهای نیک واداشت و از بد کنشی پرهیز داد و آن مرد را برای آن بزهکاری ها به باد نکوهش و سرزنش گرفت زیرا اگر تو کار دیگری راناپسند می شماری کمترین نشانه اش باید آن باشد که به گفته فرمانروای گروندگان - درود بر او - گناه پیشگان را با روئی ترش دیدار کنی.

چه شده که جانشین پیامبر در پشتیبانی از خالد و تبهکاری هایش درنگ میکند و در می ماند "گاهی می پندارد او دستور خدا را به گونه ای دیگر دریافته و در این راه لغزیده و گاهی بهانه می آرد که او شمشیری از شمشیرهای خداست و عمر پسر خطاب را از نگوهش او باز می دارد و دستور می دهد که از سخن در پیرامون او

[صفحه ۳۳۱]

باز ایستد و زبان از کینه و رزی وی در کام کشد و - چنانچه در "شرح ابن ابی الحدید" ج ۴ ص ۱۸۷ آمده - بر ابو قتاده خشم می گیرد که چرا کار خالد را ناپسند شمرده است.

ما در بررسی پیرامون این چشم انداز به همین بسنده می کنیم که روی خوانندگان را به سوی آن بگردانیم بی آنکه بخواهیم آنان تا پایان راه ببریم و آنچه را در دورترین مرزها به چشم می خورد بنمائیم زیرا گمان نداریم پرت بودن هیچ کدام از آن دو بهانه بر کسی پوشیده باشد، آیا هیچ آئین شناسی در میان مسلمانان هست که نداند آن تبهکاری سهمناک که مردم را به تیره ترین روزها نشاند تاویل و اجتهاد بر نمی دارد و هر کس که آنچه را بایسته وی بوده انجام نداده به آسانی نمی تواند گناهانش را در پشت این دو پرده و مانند های آن پوشاند و بزهکاری هایش را نیکو بنماید و از زیر کیفرهایی که باید بچشد در برود و بی هیچ بازخواستی به رایگان خون ها بریزد و ریختن آبروی آزاده زنان را روا شناخته فرمان خداوند را در باره جان ها و آبروها و دارائی ها بشکند، و کسی هم که با لاف اجتهاد و تاویل نابکاری نماید داور از وی نمی پذیرد، چنانچه قدامه پسر مظعون برای باده گساری اش همین بهانه را آورد ولی عمر نپذیرفته وی را کیفر داد و تازیانه زد داستان آن در "سنن بیهقی" ج ۸ ص ۳۱۶ و دیگر جاها آمده است.

ابن ابی شیبه منذر از زبان محارب پسردثار آورده اند که گروهی از یاران پیامبر - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - در سرزمین شام باده گساری کردند و گفتند پشت گرمی ما به گفتار خدای است که: کسانی که به این کیش گرویدند و کارهای شایسته کردند هر چه بخورند بر ایشان گناهی نیست تا پایان آیه ولی عمر ایشان را کیفر کرد

[صفحه ۳۳۲]

و باز چنانچه در "الروض الانف" به خامه سهیلی ج ۲ ص ۲۳۱ آمده ابو جندال عاصی پسر سهیل نیز فراز یاد شده از سخن خدای برتر از پندار را تاویل کرد و به باده گساری پرداخت و ابو عبیده او را تازیانه زد.

و آیا هیچکس می تواند در این زمینه دو دل باشد که اگر خداوند گار پاک، شمشیر را برهنه گرداند هرگز آشوب و ستمی از آن بر نخواهد خاست و پیمان های خداوند به دستیاری آن نمی شکند و در راه هو سبازی به کار نیفتاده خون های پاکان را نمی ریزد و

برای آمیزش ناروا با زنان از نیام به در نمی آید و آبروی اسلام را بر باد نمی دهد و تنها در دست مردمانی پاک و مردانی پاکیزه جای گیرد که از تبهکاری و بد کنشی بر کنار باشند؟

تبهکاریهای خالد در روزگار پیامبر و برانگیختن خشم او

خالد که بود و چه ارجی داشت که جانشین پیامبر بیاید و آن برتری فزاینده را به وی ببخشد و او را شمشیری بشمارد که خداوند در روی دشمنانش برهنه نموده است، با این که - به گفته آشکار دومین جانشین پیامبر - او دشمن خدا بود؟ که در بخش "دستور خلیفه در داستان مالک" گذشت و با این همه، آیا پاسخ وی جز رنگ سخنی بی پایه و دروغ و پرت داشت؟ و آیا جز این بود که وی با روش برتری های کسان در کیش خداوند را انگیزه نادانی و ریشخند گرفت؟

چگونه می توانیم خالد را شمشیری از آن شمشیرها به شمار آریم که خداوند آن را بر روی دشمنان خود برهنه نموده؟ مگر در زندگی نامه اش - که در برابر ما است - نمی نویسند که او گردنش و سنگدل و خونریز بوده و آنجا که خشم و هوس بر وی چیرگی می یافته کیش خداوند را در پیش چشم نمی داشته، و البته در هنگامی هم که پیک خداوند - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - زنده بود با جذیمیان در الغمیصا رفتاری نموده که از آنچه پس از آن با مالک پسر نویره کرد سهمناک تر بود و برانگیخته خدا - درود و آفرین بر وی و خاندانش - پس از آن که روزگاری چندبر وی خشمناک و از او رو گردان بود از وی در گذشت و این چشم پوشی بود که به او دل داد تا با یربوعیان بطاح، کرد آن چه کرد.

[صفحه ۳۳۳]

اگر گذشت بزرگ ترین پیامبران از این مرد - آن هم پس از خشم گرفتنش بر وی گرفتار ساختن او برای گناهی که کرد و رو گردانی اش به روزگاری دراز - باز هم به او دل بدهد که بکند آنچه کرد، پس بنگر که گذشت جانشین پیامبر از وی - آن هم بی هیچگونه خشم و رو گردانی - چه به بار خواهد آورد؟ و پشتیبانی هائی که از او نموده در روان این مرد و هم شیوه هایش که مردمی تبهکار و گروه هائی آشوبگر بودند چه به جا می گذارد و چگونه گستاخی و بی پروائی آنان را می افزاید؟

ما کجا می توانیم خالد را تیغی بشماریم که خداوند بر روی دشمنانش برهنه نموده است با این که نامه بوبکر به وی را در میان برگ های تاریخ می بینیم که می نویسد: "پسر ننه خالد به جان خودم سوگند که به راستی تو با دل آسوده با زنان می آمیزی با این که هنوز در آستانه خانهات خون هزار و دویست مرد مسلمان خشک نشده است" و این را هنگامی به وی نوشت که خالد به مجاعه گفت: "دخترت را به من ده" و مجاعه به وی پاسخ داد "آرام که به راستی تو نزد دوست پیوند آشتی میان من و خویش را گسیختی" گفت "همان ای مرد دخترت رابده" و او نیز داد و چون گزارش به بوبکر رسید نامه بالا را برای وی نوشت و خالد نامه را که دید می گفت این کار آن مردک چپ دست - عمر پسر خطاب - است. و این نخستین شیشه ای نبود که با دست خالد در اسلام شکست زیرا همانند این کار بسیار زشت و نکوهیده در روزگار برانگیخته خدا (ص) از اوسر زده و وی - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - از رفتار او بیزاری جسته بود (پسر اسحق می نویسد: پیک خدا (ص) یکان هائی از سپاه را به پیرامون مکه می فرستاد تا مردم را به سوی خدای بزرگ و گرامی بخوانند ولی دستور نمی داد دست به پیکار زنند یکی از کسانی که برای همین برنامه فرستاد خالد پسر ولید بود که او را بفرمود تا برای خواندن مردم به خدا به جنوب تهامه رهسپار شود ولی او را برای

[صفحه ۳۳۴]

نبرد نفرستاد گروه هائی از تازیان نیز با او بودند و چون بر سر زمین جذیمیان عامر زاده پای نهادند و ایشان با دیدن او افزار جنگ بر گرفتند، خالد گفت افزار جنگ را بر زمین گذارید که به راستی مردم مسلمان شده اند-

گفت: یکی از یاران ما که از دانشوران جذیمی بود گزارش داد که چون خالد به دستور داد تا افزار جنگ را بر زمین نهیم مردی از ما که او را جحدم می خواندند گفت ای جذیمیان وای بر شما این خالد است، به خدا سوگند پس از آنکه افزار جنگ را زمین گذاشتید، هیچ برنامه ای ندارد مگر دسنگیر کردن شما و پس از آن نیز تنها کارش گردن زدن شما است به خدا من هرگز افزار جنگ را بر زمین نمی گذارم. گفت که: مردانی از گروه خودش او را گرفته و گفتند: جحدم می خواهی خون های ما را بریزی؟ راستی مردم مسلمان شده و افزار جنگ را بر زمین نهاده اند و پیکار را رها کرده و مردم آرامش یافته اند. و به همین گونه با وی گفتند تا افزار جنگ را از او گرفتند و همه گروه با پشتگرمی به سخن خالد، جنگ افزارها را از زمین نهادند و خالد که چنین دید بفرمود تا دست های آنان را از پشت سر ببستند و آنگاه همه را خوراک تیغ گردانید و کشت آنان را که کشت و چون گزارش به پیک خدا- درود و آفرین خدا بر وی- رسید دو دست به سوی آسمان برداشت و سپس گفت: بار خدایا من در پیشگاه تو از آنچه خالد پسر ولید کرده بیزاری می جویم، بو عمر در "الاستیعاب" ج ۱ ص ۱۵۳ می نویسد: این از گزارش های درستی است که بر جای مانده.

ابن هشام می نویسد برخی از دانشوران از زبان ابراهیم پسر جعفر محمودی آورده اند که گفت: برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- گفت: خواب دیدم که گویا لقمه ای از خوراکی حیس بر گرفتم و مزه آن را گوارا یافتم ولی

[صفحه ۳۳۵]

چون فرو بردم چیزی از آن بیخ گلویم را گرفت و آنگاه علی دست کرده آن را به در آورد بوبکر راست رو- خدا از وی خوشنود باد- گفت ای پیک خدا اینک یکانی از یکان های سپاهت که فرستاده بودی به گونه ای ای نزد تو می آید که در پاره ای از آنچه را انجام داده دوست می داری و در پیرامون پاره ای دیگر از کارهای آن خرده گیری ها است و آنگاه علی را می فرستی تا کارها را رو به راه کند.

پسر اسحاق گفته: سپس پیک خداوند- درود و آفرین خدا بر وی- علی پسر ابو طالب- خدا از او خوشنود باد- را بخواند و گفت: علی به سوی این گروه بیرون شو و در کار ایشان بنگر و کار های بیدانسانه را که پیش از اسلام به کار می بستند زیر پایت لگد کوب کن. پسر علی بیرون شد تا به نزد آنان آمد و با او دارائی هائی بود که پیک خدا- درود و آفرین خدا بر وی- فرستاده بود پس خونبهای همه کشتگان و تاوان زیانهائی که به دارائی شان رسیده بود پرداخت و تا آنجا پیش رفت که تاوان چوبی تو گود را هم که برای آبخوری سگ می تراشند داد هیچ خون و دارائی بر باد رفته بی تاوان نماند و چون این کار به انجام آمد و هنوز چیزی از آن چه پیامبر داد مانده بود علی- خدا از وی خوشنود باد- از ایشان پرسید: آیا در میان شما هیچ دارائی یا خونی هست که بر باد رفته و باز یافت نشده باشد؟ پاسخ دادند نه. گفت پس من این مانده دارائی ها را نیز به شما می دهم تا از سوی پیک خداوند- درود و آفرین خدا بر وی- دور اندیشی و استوار کاری نموده باشم زیرا شاید هنوز از بابت هائی که شما می دانید و نه او- بستانکار باشید. پس چنان کرد و آنگاه به نزد پیک خدا- درود و آفرین خدا بر وی- بر گشت و او را از گزارش، آگاهی داد، او گفت درست کردی و نیک نمودی. گفت که: سپس برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- برخاست و روی به خانه خدا آورد و ایستاد و

چندان دو دستش را بلند کرد تا زیر هر دو بغلش هویدا شد و سه بار گفت: بار خدایا من از آن چه خالد پسر ولید کرد در آستان تو بیزاری

[صفحه ۳۳۶]

می جویم.

در این باره میان خالد و عبد الرحمن پسر عوف نیز سخنی در گرفت که عبد الرحمن پسر عوف به وی گفت: در سر زمین اسلام چنان رفتار کردی که انگار، روزگار نادانی و پیش از اسلام است. و هم در "الاصابه" آمده که عبد الله پسر عمر و سالم برده بو حذیفه این کار را از وی نکوهیده دانستند و البته- چنانکه در "الاصابه" ج ۲ ص ۸۱ آمده است- این رسوائی وی را نیز باید از تبهکاری های زبان کنانیان بشمار آورد.

پس آن ستم و آشوب و دست‌درازی که در روزگار بوبکر از شمشیر خالد نمایان شد از بازمانده های همان کشتش های روانی اش در روزگار نادانی و پیش از اسلام بود، و از نخستین روز همین شیوه را پیش گرفت. پس ما کجا می توانیم او را شمشیری از شمشیرهای خدا بشماریم با این که به راستی پیامبر بزرگ اسلام چندین بار رو به خانه خدا و دست به سوی آسمان از وی بیزاری جست و بوبکر هم از نزدیک می دید؟

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
(ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

(ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمی، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگووار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بَدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

